

سال اول - شماره سی و ششم - ۴ آذرماه ۱۳۵۰ - پیرا ۱۵ ریال

تئاتر



- بررسی و گزارش**
- دنیا از چشم تماشا نسخه برای یکطرف
 - پهنای غرب ایران در آغوش امواج تلویزیون
 - تکرار تجربه شیلی در اورگوئه؟
 - خاورمیانه عربی در گذرگاه کمونیس
 - آنجا که حرکت جای صدا را میگیرد

- تاریخ و تمدن**
- نکته‌های تاریخی - به انتخاب کاره‌دمگان
 - ضد خاطرات - آندره مالرو
 - تمدن - از دیدگاه کنت کلارك

- تلویزیون و ارتباط جمعی**
- چگونه با تلویزیون بزرگ شدم
 - پیام دوستی تلویزیون برای مردم اصفهان
 - شهر مینیاتور - از ایرج قریب
 - پای صحبت مولود عاطفی
 - تلویزیون در خانواده و جامعه‌نو
 - چهره‌های آشنای مجموعه تلویزیونی بالاتراز خطر
 - تلویزیون و اطفال

- داستان**
- نگهبان (داستان ایرانی)
 - اضطرابها
 - آبی سبز و روشن (قسمت سوم)
 - با آن معاشرت می‌کنم
 - نوعروس گذشته
 - انسان، جنایت، احتمال (آخرین قسمت)

جدول و شرح کامل برنامه‌های رادیو - تلویزیون

سیاست: تماشای جهان در یک هفته

ورزش

موسیقی

- اسحاق موصلی - موسیقیدان ایرانی دربار خلافت گشتگو با انوشیروان روحانی
- کیوکو گویاما: نخستین زن رهبر ارکستر سنفونیک در ژاپن

تئاتر

- در جهان تئاتر
- ده سازنده تئاتر امروز
- نقد تئاتر (تایپستان)
- لورا

کتاب

- نقد کتابهای: (اتاق و مستخدم ماشینی - از نهایت شب - سرزمین هرز - موش و گریه)

سرگرمی و مسابقه

- نتیجه مسابقه‌های شماره ۱۱ و ۱۲ عکس و نوشته
- جدول کلمات متقاطع
- میان‌پرده

میثما

- مصاحبه با جوزف لوزی
- سلاحها
- گزیده فیلمهای ششمین فستیوال فیلمهای کودکان ونوجوانان
- نقد فیلم (لوسی و معجزه‌ها - بهترین دوست شما - حرف مردان - چیچی - گریه‌ها اشرافی)

گوناگون

- در چهار گوشه جهان
- گفتگوی با «کاکو» نقاش پرنده‌ها، ماهیها و گلیمها
- پاسخ نامه‌های شما
- تکه تکه



آقای تماشا

تماشنا ۳۶



روی جلد: عکس برگزیده تماشا
اسلاید رنگی از قباد شیوا

• صاحب امتیاز: رضا قطبی	• مسئول: رسول
• زیر نظر: ایرج گرمین	
• طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر قباد شیوا	
• آگهی‌ها: دفتر مجله تماشا	
• دفتر مجله: خیابان تلویزیون - ساختمان تولید تلویزیون	
• سنداق پستی: ۲۰۰-۳۳-۴۴۱۱۰۵	
• چاپ: چاپخانه یست و پنجم شهر بزرگ	• فرستگاه پستی: ۳۵۲۰۵۱
• (فرستگاه پستی)	• شماره پستی: ۳۵۲۶۱۶
	• شماره پستی: ۳۵۲۶۶۶

دنیا از چشم تماشا

نسخه‌ای برای یکطرف

بیون شپیده نام سرودست که برای رژن سنگر استقلال الجزایر ساختند، دژ دارد که کسی «بر میلیون شپیده» نگه زیرا میکنند و کشته میشوند. ملت ممتاز رژم آوران الجزایر این پورید را بخاک دشمن کشانند و در آن به ترور و تخریب زدند: مقابله بدبیک بود که دنیا برای قربانیان اینک بچشم آورد، اینها نیز بلغناست را به لندن آوروپا از آفریقا آموخت! آمریکای جالب در آتش کودتا و برادرکشی با بر یگویی در آتش «خودکشی» سما کم بودند آنها که تلاش کردند آبخانه آتش افروز نیز بکشانند. هر حال نسخه الجزایر و ایرلند بران قسمی از جراحات محنت کشان سودو خواهد بود. های کوچک با خون دل بیمارستان و ویل و کارخانه میسازند روزیکه نیب جهان بر آنها خشم میگیرند اگر سر باشند خود و اگر سیاستمدار باشند باودی» که گاهی از یگانه تا پاک تر است بیومدرسه ویل و کارخانه ملتهای کوچک

راته‌دید میکنند و کوچکترها که برای رشد به «آفتاب‌ام» نیاز دارند و مصالح اقتصادی خود را «بار شیشه» می‌ندارند سخت از سنگ انداختن‌ها یمناک میشوند، اما ایرلند و الجزایر به اینها آموختند که بار شیشه حریف شکننده‌تر و با ارزش‌تر است و میتوان آتش را بخانه پر رونق آتش افروز کشانند. با اینحال، نسخه ایرلند و الجزایر برای نیی از مردم دنیا بیچیدنی نیست: در دنیای کمونیست، اگر بر کوچکترها ستم رود، که این کوچکترها خود فرزند شپهای تجاوزند، نه تنها در آتش میسوزند، و برای مسافرت بخانه آتش افروزان اجازه سفر ندارند بلکه دنیا نیز از سوز و گداز آنها آگاه نمیشود مگر آنکه خبرنگاران سر-کش غرب به آنهاخانه دلها سرکشی کنند، آیا میتوان باور کرد که رزمندگان ویتنام شمالی که سالهاست در سه جبهه نیرومند میجنگند که فقط در یک جبهه با آمریکا و ویتنام جنوبی روبرو هستند و تا بحال چندین بار از ترس یک پشتیبان به پشتیبان دیگر پناه برده‌اند؟! جعفریان

پهنای غرب ایران در آغوش امواج تلویزیون

سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران که زیربنای اساسی گسترش شبکه تلویزیونی کشور را در استانها پایان رسانده است، از این پس با استقرار فرستنده‌ها و تکرارکننده‌های کوچک و بزرگ، کوشش خواهد کرد که شهرها و شهرکها و روستاهای این استانها نیز از برنامه‌های تلویزیونی استفاده کنند. در اجرای این برنامه، روزشنبه ۲۹ آبان، باصداق عید فطر، فرستنده ۴۰۰ واتي اراك با قدرت تشعشع ۴۰ کیلووات آغاز بکار کرد و از این روز، مردم اراك از برنامه‌های ویژه عید و برنامه شبکه تلویزیون ملی ایران استفاده کردند. استقرار این فرستنده با کمک وزارت پست و تلگراف و کمک مالی شهرستان اراك انجام پذیر شده است. با بکارافتادن فرستنده اراك، شهرستانهای اراك، نقرش و ساوه را امواج تلویزیونی میپوشاند. این فرستنده در ارتفاعات کوه‌نپاه نصب شده که از سطح دریا ۳۰۰۰ متر ارتفاع دارد. با این ترتیب، باصداق عید فطر، مرتفع‌ترین فرستنده تلویزیونی کشور بکار آغاز کرد.

فرستنده جدید رضائیه

مرکز تلویزیونی رضائیه، نخستین مرکز شهرستانی شبکه تلویزیون ملی ایران بود که با فرستنده کوچکی برای شهر رضائیه و روستاهای اطراف آن، برنامه پخش میکرد. این مرکز، هفته گذشته به فرستنده نیرومند جدیدی مجهز شد و در آستانه عید سعید فطر، با نصب فرستنده تکرارکننده جدید، امکان استفاده از برنامه‌های تلویزیون آذربایجان غربی برای مردم شهر و روستاهای دشت وسیع میانرودان فراهم شد. پس از مراکز رضائیه و تبریز و مهاباد و فرستنده تکرارکننده (رله) دستگرد و مراد، این ششمین فرستنده آذربایجان است که شروع بکار کرده است. در برنامه چهارم توسط فرستنده‌های تکرارکننده دیگر، برنامه‌های تلویزیونی آذربایجان مرکز رضائیه و مهاباد دسترز، بوکان، نقده، پیرانشهر، اشویه، تکاب، باه، مروان و بسیاری از شهرکها و روستاهای اطراف آن پخش خواهد شد.

فرستنده دو کیلوواتی کرمانشاه

مرکز مهم دیگر رادیو - تلویزیون ملی ایران در کرمانشاه قرار دارد. فرستنده رادیویی کرمانشاه ۱۰۰ کیلوواتی است و از سال ۱۳۳۹ شروع بکار کرده است. در چهارم آبان ۱۳۴۹ مرکز تلویزیونی کرمانشاه با یک فرستنده ۵۰ واتي بکار آغاز کرد و در شب عید فطر (۲۹ آبان امسال) فرستنده دو کیلوواتی این مرکز با قدرت تشعشع بیش از ۶۰ هزار وات منطقه وسیعتری را زیر پوشش امواج تلویزیونی گرفت. این فرستنده، امکان خواهد داد که با نصب دستگاههای تکرارکننده متعدد، شهرهای: کامیاران، پناه، صحنه، کنگاور، هرسین، کرند، شاه‌آبادغرب، قصر شیرین، گیلانغرب، سرپل‌ذهاب، و ایلام نیز از برنامه‌های تلویزیون کرمانشاه استفاده کنند. بدین ترتیب در پایان برنامه چهارم کلیه مناطق پرجمعیت غرب ایران، از مرز بازرگان تا آبادان خواهند توانست از برنامه‌های تلویزیونی شبکه سراسری ویا برنامه‌های مراکز تبریز، رضائیه، مهاباد، کرمانشاه و یا آبادان استفاده کنند.

خاور میانه عربی در گذرگاه کمونیسم

آیا در خاور میانه عربی کمونیسم هدف است یا وسیله؟
در خاور میانه عربی چه چیست و چه مفهومی دارد؟
آیا حامیان ادامه جویان نفت لقبشان چه گرافراطی است؟
در شمال عراق جاهلیان نفت غربی است، در جنوب عراق جاهلیان نفت رمیله شرقی است، آیا چه گرا افراطی آنکس است که طرفدار جاهلیان شمال است و یا آنکس که بسود جاهلیان نفت جنوب ابراز احساسات میکند؟ آیا اینها هر دو دست راستی هستند؟
آیا منظور از چه گرا و «انسی کولونیالیست» کمونیستهای چینی هستند؟
آیا منظور از کمونیستهای چینی همان کسانی هستند که ژنرال جعفر نمیری رئیس کشور سودان را پس از کشتار کمونیستهای سودان به نشان «تأیید» مفتخر ساختند؟
آیا چاببداران کمونیسم در خاور میانه عربی همان کسانی هستند که سال ۱۹۶۸ از پیروزی اسرائیل و شکست عرب خوشحال شدند؟
در سالهای بعد از ۱۹۶۸، عرب در خاور میانه عربی به دو گروه تقسیم شد:

- ۱- گروهی که به اسرائیل خوش آمد گفتند و پیروزی اسرائیل را بر عرب یعنی «برخودشان» جشن گرفتند.
- ۲- گروهی که به مقاومت

نوشته محمود جعفریان

در سالهای بعد از ۱۹۶۷، حزب کمونیست عراق جنگ شش کشور عربی را علیه اسرائیل در پیانیه رسمی خود جنگ نژادی نامید و آنرا در جهت تحکیم منافع استعمار برای عرب زبانیار شمرد، حزب کمونیست عراق استدلال میکرد که برای یک کمونیست مساله نژاد و مذهب مطرح نیست لذا وقتی حق بجانب اسرائیل است باید حق را بجانب اسرائیل داد. در سالهای بعد از ۱۹۶۷ که عرب و اسرائیل به مذاکره رغبت کردند تا برای نجات دادن مذاکره کنند احزاب کمونیست کشورهای خاور میانه عربی «دلیستان مذاکره» را سازشکار و خائن نامیدند.
حزب کمونیست عراق تا تاریخ معینی هر کس را که یک شیشه نفت بدست داشت «نفتی» نامید و از تاریخ معینی که نفت عراق شمالی و جنوبی شد لب فرو بست؟!
و از تاریخ معینی که اوج آن ۱۹۶۹، است در عراق با جناح انگلیسی بعث، با فتودلهای غرب عراق همدست شد تا میلیون این کشور را ازها در آورند، شمال را از سوئی و جنوب را از سوی دیگر تصفیه کردند.
۱۹۵۶ عبدالناصر کمونیستها را در کنار خود یافت که شعارهای ملی او را تأیید میکردند و سرهجوم اسرائیل داغ باطله میزدند.
۱۹۶۰ - ۱۹۵۸ عبدالناصر میدانیان حامیان کمونیستها با ناصر

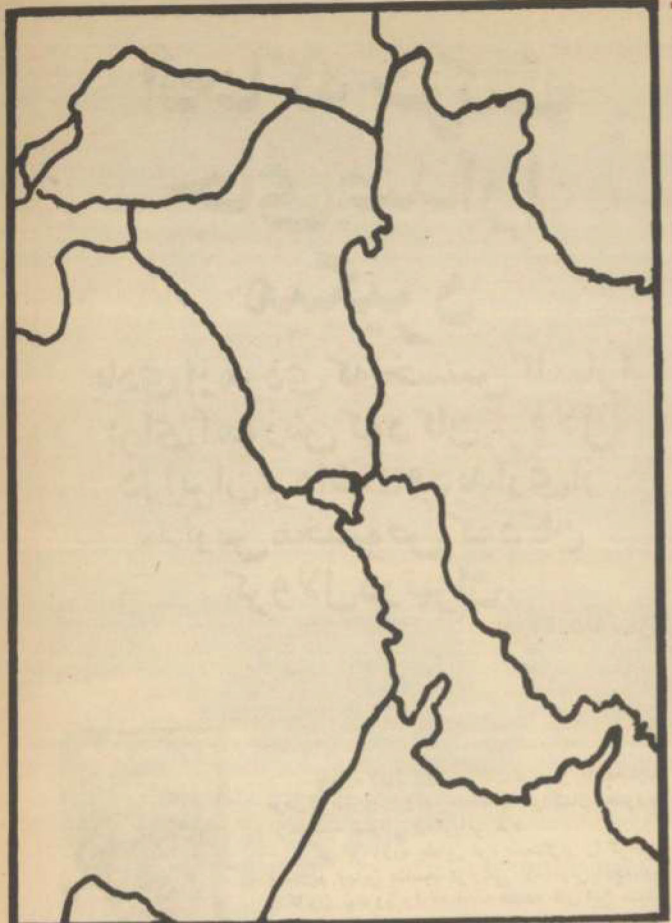
توافق کردند که کمونیستها راسر یکوید و اخیراً نیز بعضیهای عراق آنها را سرکوبیدند.
چرا؟
زیرا در ماههای نخستین ۱۹۶۸، ضرورت داشت که کمونیستها، جناح انگلیسی بعث عراق را در برابر قدرت های سیاسی عراق حمایت کنند، اما آنها که بعث عراق را بحکومت رساندند مایل نبودند که حکومت در دست کمونیستها باشد بلکه مایل بودند و هستند که از کمونیستها بعنوان وسیله «تهدید» برای حفظ منافع خود یاری جویند.
بعثیها چنین میخواهند، پس چرا کمونیستها چنین میکنند، کدام «سود» این دو را بیکدیگر پیوند میدهد؟ از سال ۱۹۵۷ وحدت مصر و سوریه دو مخالف داشت: حزب بعث و حزب کمونیست سوریه، بعثیها و کمونیستها هر دو با اتحاد و وحدت مصر و سوریه مخالف بودند.
سالی که گذشت فدراسیون مصر، سوریه، لیبی و سودان با مخالفت های شدید احزاب کمونیست خاور میانه عربی روبرو بوده است.
حزب کمونیست سودان جعفر نمیری را درآستانه الحاق به فدراسیون «بیوطن» نامید و گفت که گروهی مرتجع قصد تجمع دارند.
حزب کمونیست سودان روزیکه با اتحاد مصر، سودان، لیبی و سوریه مخالفت کرد فقط ده سال از مخالفت حزب کمونیست سوریه با اتحاد مصر و سوریه میگذشت!

کمونیستها را در برابر خود یافت که شعارهای ملی او را محکوم میکردند و برای او در عراق رقیب میتراشیدند، و در همین جریان ناصر گفت: «کسانی که مایل نیستند که ما در کشورشان بناروا دخالت کنیم و دست به توطئه بزنیم نباید در مصر دست به توطئه بزنند، کمونیستها که نتوانستند با ناصر ۵۸ - ۶۰ که در کمال قدرت و محبوبیت بود دست و پنجه نرم کنند باسانی سپر انداختند و با نرمش عذر خواستند و به سلاک دوستان ناصر پیوستند، اما، ۱۹۶۷ که ناصر ضعیف شد کمونیستهای خاور میانه عربی بدشمنان ناصر پیوستند یعنی روزگاری که در صدر دشمنان ناصر، جناح انگلیسی حزب بعث قرار گرفته بودند. عده ای که سالهای اخیر در جریان قهر و آشتی کمونیستها و بعثیهای عراق بوده اند و دیده اند که دست بعثی برای معاشرت در گردن کمونیست است و دیگرگاه دست بعثی طلبان دار کمونیست را میکشد بختی پاور خواهند کرد که این دو دوستدار هم یا خصم یکدیگرند؟
نه دوستدار نه خصم، بلکه چشم بدست زمانداران!!
و آنانکه زمام هردو گروه را بدست دارند در خارج از عراق اند و اگر در خارج کار به مصالحه کشد. در داخل نیز چنین است!
اما، همیشه چنین نیست، چنانکه میدانیان حامیان کمونیستها با ناصر

بنابراین هدف مخالفتها نه ناصر بود و نه سادات است، هدف مخالفت با اتحاد کشورهای عربی است، جناح انگلیسی بعث که بر عراق حکومت یافته اند نیز نخستین کشوری بودند که بر فدراسیون هجوم بردند و با آن مخالفت کردند زیرا هدف ایجاد نفاق است.....
در مرزهای عراق و مشترک یعنی «ایجاد نفاق» بعث عراق و کمونیستها یا یکدیگر تقارن شمار پیدا کردند یعنی اتفاق برای ایجاد نفاق! نفاق برای آنکه سرزمینهای خاور میانه عربی شخم کرده و پریشان باشد تا هر یک از این دو بذرهای خود را بکارند، بذرهای تراکه بسود قدرتها رشد میکند و دانه مینهد.
سالهایی که کمونیستها در خاور میانه عربی، اسرائیل را تأیید میکردند با مذهب اسلام مخالف نبودند و نمیخواستند که در آبروی گفتار لنین که سبب مسیود را در انقلاب کمونیست را میگذرد بختی پاور خواهند کرد که این دو دوستدار هم یا خصم یکدیگرند؟
نه دوستدار نه خصم، بلکه چشم بدست زمانداران!!
و آنانکه زمام هردو گروه را بدست دارند در خارج از عراق اند و اگر در خارج کار به مصالحه کشد. در داخل نیز چنین است!
اما، همیشه چنین نیست، چنانکه میدانیان حامیان کمونیستها با ناصر

هاه را به کالخورها و سافخورها میکردند و اینطور نتیجه می گرفتند بود اسرائیل از نظر نظام به سستها نزدیک تر است تا به کشور- نبی.
حوادث بروشنی بیان کرد که سستها خاور میانه عربی خود ندارند بلکه شمار روزشان به یکنه میشود:
این شمار گاهی خوشحالی است که کمونیستهای سودان
و گاهی اظهار رضایت است از شش کشور عربی در ۱۹۶۸، گاهی تلاش است برای روبرو دادن مصر و عراق (۱۹۵۸ -
گاهی مخالفت است با اتحاد مصر به (تراژدی اتحاد ناصر و اکرم (ن)، گاهی مخالفت است با اتحاد سوریه و لیبی و سودان.
و در حالیکه با وحدت کشورهای مخالف اند، موافق هستند که این با بصورت «متفرق» در مخالفت ائیل «متحد» باشند یعنی تازه شتن جراحی که در جسم خاور- عربی به عفونت انجامیده است عفونت نام آمریکا را در خاور- عربی بکام فرو میبرد و عرب تنفس به فضای اردوی کمونیسم.....
اگر روزگاری در مصر کمونیستها بزب «وفد» تجهیز شدند و این را خدمتگزار استعمار و طبقه نامیدند و از همین طریق در اصولی کارگران و کشاورزان برای خود راه گشائی کردند وضع را تند در برابر ناصر که وفد را کوبید و طرح نوافکند و از ۵۶-۵۷ در سبوحه قدرت و ت بود مقاومت کنند.
کمونیستها که تصور میکردند ثت مصر را در غرقاب حزب وفد خواهند گرفت روزیکه ناصر مردم سخت و کثیری از دنیای یافتند سخت نگران شدند، در پیشین مقابله منافع انگلستان در نیز در سالهای قبل از ۱۹۶۷ به دیدیم که چگونه ناصر ت منافع انگلستان را تهدید کند بی چرا باید تعجب کرد که در اگر جناح انگلیسی حزب بعث نیستهای خاور میانه عربی دش یکدیگر علیه ناصر بسیج

اگر حزب وفد بدنام شد، ناصر بود که نگذاشت کمونیستهای مصر از بدنامی حزب وفد کسب خوشنامی کنند سادات است و کمتر سادات بلکه بیشتر نظام مصر، زیرا نام ناصر برتر از نظام مصر بود و امروز چنین نیست لذا امروز نظام مصر مورد حمله حزب کمونیست سودان و خاور میانه عربی قرار میگردد و به فساد و انحطاط متهم میشود، از سوی دیگر با شعله ور شدن آتش اختلاف اسرائیل و عرب، نام آمریکا برای عرب غیر قابل تحمل شده است و به این ترتیب راه غرب روز بروز بر افکار عمومی عرب پراضطراب تر جلوه میکند و کمونیستها مردم را به «راه امن» هدایت میکنند.
حزب کمونیست از ۱۹۳۴، ۳۷ سال قبل، در عراق سابقه فعالیت دارد، در آن موقع چیزی بنام کمینترن و بعدها کمینفورم وجود داشت، اشتیاق کمونیسم بین المللی برای تسلط بر عراق تا حدی بود که در جنگ دوم جهانی پروژگاری که هیتلر قیام رشید عالی گیلانی را در عراق تأیید میکرد کمونیستها نیز بطرف گیلانی دست دوستی و رفاقت دراز کردند و به این ترتیب در عمل دیده میشود که کمونیستها، در عراق روزگاری در کنار فاشیستها بودند و روزگاری در کنار بعثیها.....
در سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۵۸ که نوری سعید برای ماندن تلاش میکرد و تقریباً شرنوشتی مشابه حزب «وفد» مصر داشت برای بهتر ساختن وضع عمومی مردم عراق کوشش بی سابقه ای را آغاز کرد، کمونیستها که وضع را در عراق ترمیم نا پذیر میدانستند چندان نگران نشدند و همچنان دست به تبلیغ زدن تا آثار تلاشهای نوری سعید محو شود.....
نوری سعید که در سال ۱۹۵۴، چهار سال قبل از سقوط حکومتش با کشورهای کمونیست قطع رابطه کرد کودتای قاسم را انتظار نداشت و این کودتا که ماههای نخستین کمونیستها را خوشحال کرده بود خیلی زود به سرت خاطر آنها پایان داد زیرا عملاً دریافتند که قدرت تازه ای که جای نوری سعید را گرفته است، مجری دستور آنها نیست بلکه فقط مایل است از شمارهای آنها و میاهویشان استفاده کند.....
اما برای قاسم مورد انتظار بود که یکی از رهبران جهانی کمونیسم در فرودگاه بغداد بگوید که ملت های عرب برای ما بمثابة ملت های اردوگاه سوسیالیست هستند اما هر کمونیستی که خارج از دنیای کمونیست به «این اسم» روی کار بیاید حتماً از جانب ما نیست.....
در صورتیکه ناصر زودتر از سال ۱۹۶۷ قدرت خود را از دست میداد و میلیون عراق نیروی مسمی بحساب نمی آمدند جناح انگلیسی حزب بعث عراق برای کسب قدرت به کمونیستهای عراق کمتر نیاز داشت لذا در شرایط امروز قرار نمیگرفت



اگر حزب وفد بدنام شد، ناصر بود که نگذاشت کمونیستهای مصر از بدنامی حزب وفد کسب خوشنامی کنند سادات است و کمتر سادات بلکه بیشتر نظام مصر، زیرا نام ناصر برتر از نظام مصر بود و امروز چنین نیست لذا امروز نظام مصر مورد حمله حزب کمونیست سودان و خاور میانه عربی قرار میگردد و به فساد و انحطاط متهم میشود، از سوی دیگر با شعله ور شدن آتش اختلاف اسرائیل و عرب، نام آمریکا برای عرب غیر قابل تحمل شده است و به این ترتیب راه غرب روز بروز بر افکار عمومی عرب پراضطراب تر جلوه میکند و کمونیستها مردم را به «راه امن» هدایت میکنند.
حزب کمونیست از ۱۹۳۴، ۳۷ سال قبل، در عراق سابقه فعالیت دارد، در آن موقع چیزی بنام کمینترن و بعدها کمینفورم وجود داشت، اشتیاق کمونیسم بین المللی برای تسلط بر عراق تا حدی بود که در جنگ دوم جهانی پروژگاری که هیتلر قیام رشید عالی گیلانی را در عراق تأیید میکرد کمونیستها نیز بطرف گیلانی دست دوستی و رفاقت دراز کردند و به این ترتیب در عمل دیده میشود که کمونیستها، در عراق روزگاری در کنار فاشیستها بودند و روزگاری در کنار بعثیها.....
در سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۵۸ که نوری سعید برای ماندن تلاش میکرد و تقریباً شرنوشتی مشابه حزب «وفد» مصر داشت برای بهتر ساختن وضع عمومی مردم عراق کوشش بی سابقه ای را آغاز کرد، کمونیستها که وضع را در عراق ترمیم نا پذیر میدانستند چندان نگران نشدند و همچنان دست به تبلیغ زدن تا آثار تلاشهای نوری سعید محو شود.....
نوری سعید که در سال ۱۹۵۴، چهار سال قبل از سقوط حکومتش با کشورهای کمونیست قطع رابطه کرد کودتای قاسم را انتظار نداشت و این کودتا که ماههای نخستین کمونیستها را خوشحال کرده بود خیلی زود به سرت خاطر آنها پایان داد زیرا عملاً دریافتند که قدرت تازه ای که جای نوری سعید را گرفته است، مجری دستور آنها نیست بلکه فقط مایل است از شمارهای آنها و میاهویشان استفاده کند.....
اما برای قاسم مورد انتظار بود که یکی از رهبران جهانی کمونیسم در فرودگاه بغداد بگوید که ملت های عرب برای ما بمثابة ملت های اردوگاه سوسیالیست هستند اما هر کمونیستی که خارج از دنیای کمونیست به «این اسم» روی کار بیاید حتماً از جانب ما نیست.....
در صورتیکه ناصر زودتر از سال ۱۹۶۷ قدرت خود را از دست میداد و میلیون عراق نیروی مسمی بحساب نمی آمدند جناح انگلیسی حزب بعث عراق برای کسب قدرت به کمونیستهای عراق کمتر نیاز داشت لذا در شرایط امروز قرار نمیگرفت

مفهوم نیست که ما رهبران لنینیسم هستیم زیرا لنین فرزند پیشرو شرایط زمان خود بود و اگر در وطن عربی ما کسانی باشند که لنین را مقتدای خود قرار دهند یا از اندیشه های مائو که از چهارچوب افکار استالین خارج نیست سرمشق گیرند به آن میمانند که در دست اتومبیل را انتخاب کرده باشند..
پس از سه سال که فعالیت کلیه احزاب و گروه های سیاسی در عراق تعطیل شده و سران این حزبها و گروهها به اعدام و زندان و تبعید یا فرار از خاک عراق محکوم شده اند چهارشنبه بیست و ششم آبانماه البکر تشکیل جبهه واحد را اعلام کرد.
با توجه به اینکه جبهه واحد زیر نظر حزب بعث و حزب بعث بدست شش نفر اداره میشود که خود برگزیده حزبان نیستند و این همان نیروی لایزال خلق عراق است و خلق های خاور میانه عربی که استعمارگران در جهت منافع خود بکار گرفته اند.
جالب ترین جمله البکر این بود که از این پس ارتش حاکم بر کلیه احزاب است و کلیه احزاب در جبهه واحد مستقر میشوند و جبهه واحد زیر نظر حزب بعث خواهد بود و حزب بعث تابع کمیته ۶ نفری فرماندهی انقلاب است.

آنجا که حرکت جای صدا را میگیرد

یادی از مردی که نخستین گامها را
برای آموزش کودکان کرولال
در ایران برداشت و دیداری از
مدارس مخصوص کودکان
کرولال در تهران

از: دیانانیک سچل



چهارم آذر، روز درگذشت چهار باغچه‌بان، مردی که عمری را وقف خدمت به کودکان محروم از موهبت شنوایی و گویایی کرد. در این روز، یاد این مرد خدمتگزار را گرامی میداریم و باین مناسبت گزارشی از مدارس باغچه‌بان و کانون تیمروز را که ادامه دهنده کار این مرد هستند و تعلیم و تربیت کودکان کرولال را با پیگیری ادامه میدهند از نظرتان میگذرانیم.

توی دختر مدرسه نشسته بودم درانتظار خانم باغچه‌بان که بیاید و راجع به فعالیتهای مدرسه بگوید. بچه‌ها توی راهرو بازی می‌کردند و چندتا از آنها با شیطنت توی دفتر سرگ می‌کشیدند که تازه وارد را ببینند. با چشمپای پر از حرفشان مرا می‌نگریستند که ناگهان خانم باغچه‌بان پیدا شد و بچه‌ها از توی راهرو پراکنده شدند.

نشستم و حرف زدیم از بچه‌های کرولال، از مربی‌ها و تلاش مقدمشان، از والدین بچه‌ها و از خودش که بی‌ریا تمام وقتش را صرف شاگردانش کرده است و امیدهایی که برای آینده آنها دارد. بلند شدیم و با هم به بازدید کلاسها رفتیم. او، آنجا، وسط کلاس ایستاده بود و با بچه‌ها حرف می‌زد و نگاه همه کودکان به لبهای او ختم می‌شد. چه امیدی قلبیهای کوچکشان را گرم می‌کرد. تلاش می‌کردند تا آنچه را که آموخته‌اند بمن نشان دهند. مشت‌های گره کرده‌شان میز را می‌فشرده و صدا به سختی از حنجره‌شان خارج می‌شد... برای بازگو کردن هر کلمه چه سخت می‌کوشیدند.

وقتی از کلاس بیرون آمدم، پسرک کوچکی که ته کلاس نشسته بود به من خندید و چه غم انگیز بود که خدا حافظی مرا، باین دلیل که لبهایم بطرف در بود ،

هیچکس نشنید. در دنیای آنان صدا برآستی مرده بود. به نظرم رسید که بچه‌ها آسوی دیوارهای شیشه‌ای باقی مانده‌اند.

یادگارهای يك مرد

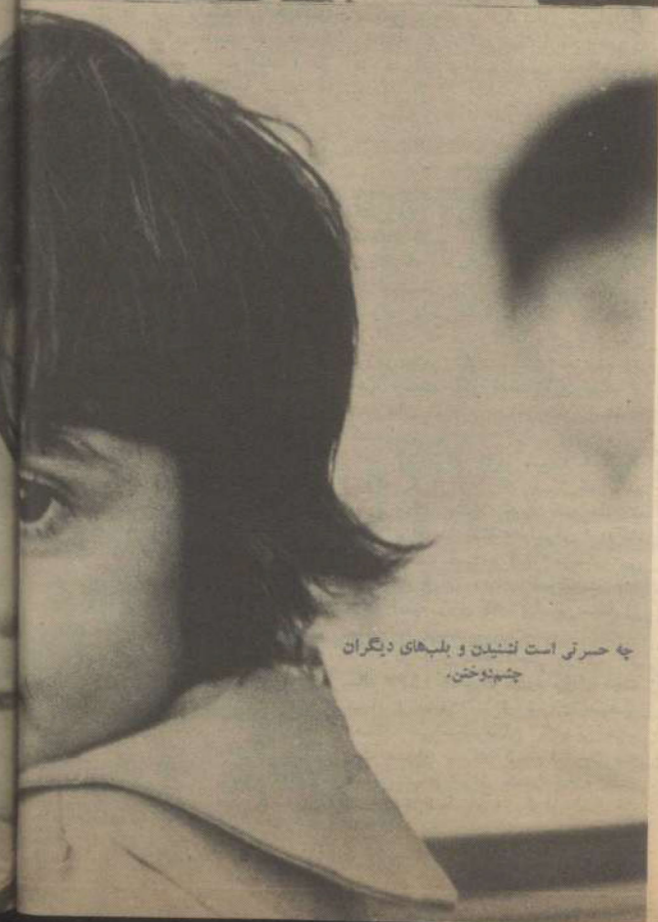
خانم ثمنه باغچه‌بان دختر مرحوم چهار باغچه‌بان مرا به اتاقی راهنمایی می‌کند که متعلق به پدر اوست. اتاق از یادگارهای باغچه‌بان سرشار است و گویی روح او از پشت پنجره به بچه‌ها که با نشاط و خوشحالی بهر طرف می‌دوند می‌نگرد.

تختخوابش هنوز دست نخورده در گوشه اتاق جای دارد. يك میز چوبی که زوی آن مملو از کتابهایی است که او برای بچه‌ها نوشته و منتشر کرده کنار تختخواب قرار گرفته است. میز کارش کنار دورودی بانتظار باغچه‌بان تنهاست.

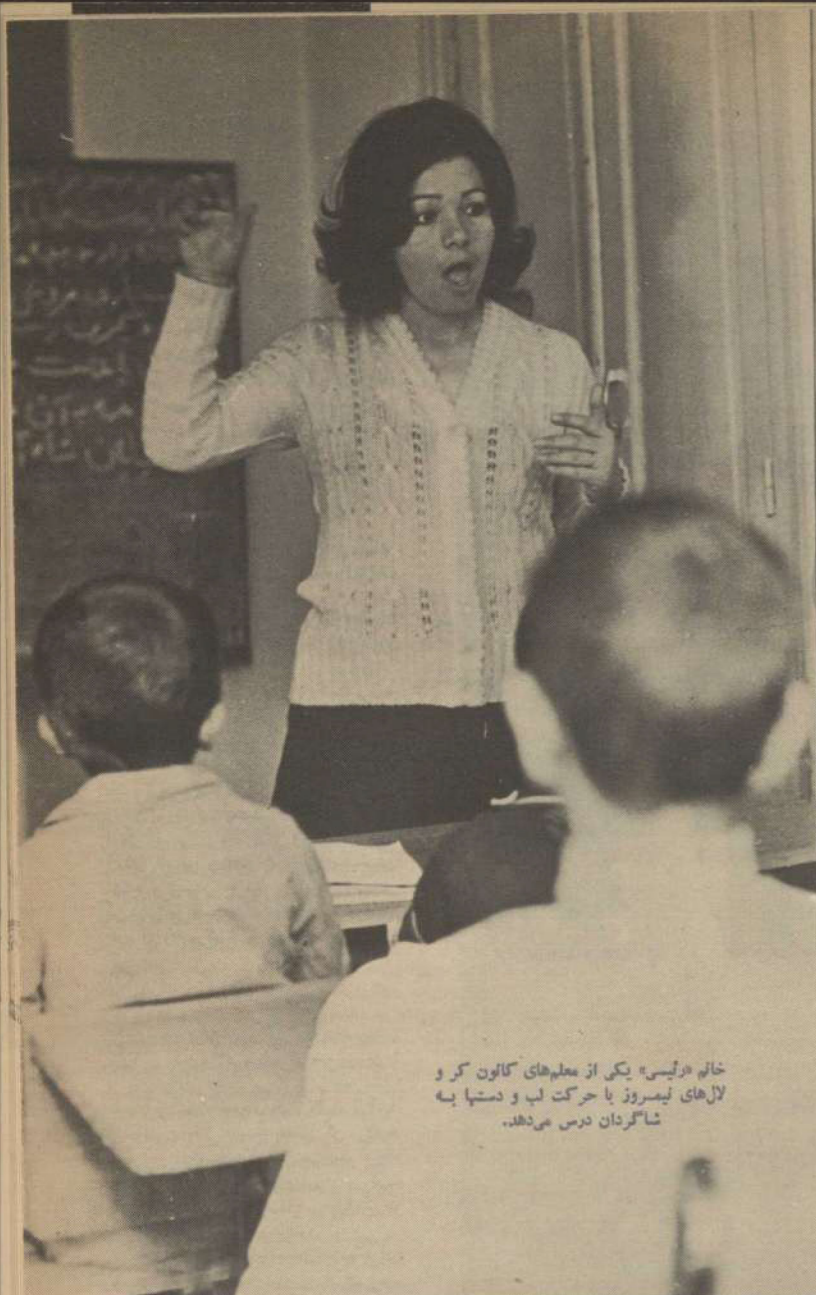
من توی اتاق کوچک و ساده اومیبوت به چپ و راست می‌گردم و به چیزهایی که از خود بجا گذاشته است می‌نگرم.

ثمنه به من می‌نگرد و با اندوه می‌گوید دخیلی وقت بود که به این‌جا نیامده بودم؟

در جوابش می‌گویم - مرد بزرگواری بود. آفسوس که مرد - و تصویرش روی دیوار مقابل با موهای سپید، به کلمه‌مرگ پوزخند می‌زند.....



دو دانش آموز کرولال در آزمایشگاه، استفاده از وسایل تئوتی صدا ها



خانم «رئیس» یکی از معلم‌های کانون کرولال‌های تیمروز با حرکت لب و دست‌ها به شاگردان درس می‌دهد.



عکسی است از جشن ازدواج دون از شاگردان سابق باغچه‌بان

تمینه کتابی از پدرش بدست دارد و زیر لب می‌خواند.

جوجه جوجه طلایی
نوکن سرح و خنایی
تخم خود را شکستی
چنگونه بیرون جستی
گفتا جایم تنگ بود
دیوارش از سنگ بود
نه پنجره نه در داشت
نه کسی ز من خبر داشت
دیدم چنین جای تنگ
نفستن آورد تنگ
دادم بخود يك تکان
مثل رستم پهلوان
تخم خود را شکستم
زودی به بیرون جستم...

صدای آشنایی است که از زمانهای دور در گوشم پیچیده و من هم با او زیر لب می‌خوانم.

به تمینه می‌گویم: «این شعر که خواندی از کی بوده وقتی خیلی کوچک بودم مادرم آنرا برایم زمزمه می‌کرد»

می‌گوید: «این شعر را پدرم برای بچه ها گفته بود. او از دریچه چشمهای کنجکاو کودکانه بدنیای منگوست همواره برای او رنگ پالهای پروانه، تلاش زنبور عسل و دقت کرم ابریشم در تپیدن پيله، اهمیت و زیبایی و تازگی داشت. از فشاری که در درون تخم بی در و روزن بر جوجه وارد می‌آمد آگاه بود و تلاش او را برای شکستن موانع و رسیدن به نور و زندگی احساس می‌کرد. به همین علت بود که همه عمر خود را وقف کمک به بچه‌های کر و لال کرد...»

آشنایی بیشتر

چهار سال از مرگ جبار باغچه‌بان می‌گذرد. از مرگ مردی که همه بچه‌ها را از جان و دل دوست می‌داشت و همه عمر خود را در میان بچه‌های کر و لال و یا آنها گذراند. و حالا کلینیک اطفال کر و لال به یادبود او در تهران گشایش می‌یابد. کلینیک مجبزی که او همیشه آرزویش را می‌کرد. این کلینیک در زمین اهدایی علیاحضرت شهبانوی ایران تأسیس میشود.

جبار عسکر زاده (باغچه‌بان) از مهاجرانی بود که حدود ۴۷ سال پیش به ایران آمد. در سال ۱۳۰۳ اولین کودکستان ایرانی را در تبریز پایه‌گذاری کرد. این کودکستان «باغچه اطفال» نام داشت و چون خود مؤسس کودکستان و حامی بچه‌ها بود نام خود را به باغچه‌بان تغییر داد.

در این کودکستان چند کودک کر و لال نیز پلو سهرده شد تا همراه بچه‌های سالم از آموزش استفاده کنند و سبب‌دردسر والدین خود شوند. باغچه‌بان از همان روزهای اول حس کرد که باید به نحوی به این کودکان معصوم که ناگزیرند همه عمر در دنیای سکوت زندانی باشند کمک کرد. و از همان سالهای نخستین تلاشهای باغچه‌بان به منظور یافتن روش یادگیری مؤثر و مناسبی برای بچه‌های کر و لال شروع شد و این تلاش تا آخرین روزهای زندگی او در ۸۴ سالگی ادامه یافت.

کودکستان، دبستان، و دبیرستان کر و لال‌های باغچه‌بان اولین تأسیساتی است که در این زمینه در تهران گشایش یافت و

تمینه باغچه‌بان درحال گفتگو با شاگردان مدرسه.



اطلاق تپناست، تختخواب دست نخورده و میز کار در انتظار باغچه‌بان ...



شروع به کار کرد. باغچه‌بان مدیر مؤسس این مدرسه بود. خود در کلاسها تدریس می‌کرد و از تمام معلم‌های مدرسه می‌خواست که ابتدا با روش او آشنا شوند و بعد اجازه تدریس به آنها می‌داد. روش باغچه‌بان روشی پیشرفته و متکامل است و از بیم آمیختن وسایل مختلف برای یادگیری کودکان کر و لال استفاده می‌کند.

پیگیری کار پدر

بعد از مرگ باغچه‌بان تأسیسات او همچنان به کار ارزنده خود زیر نظر دختر و پسرش ادامه می‌دهد.

تمینه و تمین باغچه‌بان، تمام محبت و صداقت پدر را بارت برده‌اند و با همه قوا برای بحرف آوردن کودکان کر و لال می‌کوشند. مؤسسه باغچه‌بان در حال حاضر شامل کودکستان، دبستان، دوره راهنمایی، دبیرستان و کلاسهای حرفه‌ای دختران است.

در این کلاسها جمعا ۲۴۰ شاگرد درس می‌خوانند. شعبه دیگری از مؤسسه باغچه‌بان در خیابان عین‌الدوله واقع است که تعداد آن ابتدایی دارد و در آن ۱۰۲ کودک کر و لال به فراگیری زبان مشغولند.

تأسیسات باغچه‌بان رایگان است. هر که دارد مختصری برای ناهار می‌پردازد و هر که ندارد فشاری بر او نیست. شرایط پذیرش شاگردان ملات و ذهن و سن بین ۳ تا ۷ سال است. از ۱۴۰۰ شاگرد ۱۷۰ نفر اعانه می‌پردازند و انجمن حمایت از کودکان کر و لال نیز با آنها رسیدگی می‌کند.

مدرسه کلینیک که در آن بروی همه بچه‌ها باز است. از همه مراجعین آزمایش‌شنوایی به عمل می‌آید و در صورت احتیاج به عمل این کار برای آنها رایگان انجام می‌گیرد. در این مورد انجمن توان‌بخشی متخرج عمل را می‌پردازد.

کانون کرول‌های نیمروز

مؤسسه دیگری که آموزش کودکان کر و لال را وجهه همت خود قرار داده کانون کرول‌های نیمروز است. کانون‌تعلیم و تربیت اطفال کرول لال نیمروز در سال ۱۳۴۴ افتتاح شد و در آن وقت سوئین مدرسه‌ای بود که در این راه قدم برمی‌داشت. محدود یاگزاد مدیر و مؤسس این کانون، متخصص تعلیم و تربیت اطفال کر و لال از امریکاست و بعد از بازگشت، برای پاسخ گفتن به این نیاز اجتماعی مدرسه را تأسیس کرد. این مدرسه در حال حاضر ۹۰ دانش‌آموز کر و لال دارد. پاکزاد درباره این مدرسه فعالیت‌هایش اینطور می‌گوید:

«ابتدا مردم از این مدرسه استقبال زیادی نکردند و برخی می‌گفتند که در این موقعیت که هنوز برای همه کودکان سالم مدرسه وجود ندارد، چه نیازی به مدرسه کر و لال‌هاست. ولی کم‌کم توجه شدند که يك کودک کر و لال اگر تعلیم و تربیت لازم را نبیند هنگامیکه بزرگ شد يك سرباز است و این جامعه است که باید خرجش را بپردازد، درحالیکه همین کودک وقتی به مدرسه می‌آید و درس می‌خواند حداقل می‌تواند زندگی و آینده خود را تأمین کند. در این مدرسه برنامه آموزشی همانند مدارس عادی اجرا می‌شود و کودکان در ۹ گروه مختلف در ۸ کلاس درس می‌خوانند. این گروه‌ها از کلاس اول ابتدایی شروع شده و به اول متوسطه ختم می‌شوند. استعداد کودکان در

فراگیری و تکلم بایکدیگر فرق می‌کنند که در این اختلاف طرز رفتار خانواده‌مخصوصیات شخصی و مریب تأثیر فراوان دارد. مریبها همگی در اداره امور کودکان استثنایی دوره دیده‌اند. از بین دانش‌آموزانی که در این مدرسه درس خوانده‌اند دونفر به آمریکا رفته‌اند که در میان مدارس کرول‌های آمریکا شاگرد ممتاز هستند و يك دانش‌آموز دیگری نیز در سوئد ادامه تحصیل میدهد. البته در ایران نیز يك آموزشگاه حرفه‌ای وجود دارد که دانش‌آموزان کر و لال می‌توانند در صورت لزوم در این مدرسه به تحصیلات خود ادامه دهند. چندین‌فیل از اداره اوقاف تقاضای زمین کردیم که بتوانیم برای کودکان این مدرسه امکان تحصیلات بالاتر و یا حرفه‌ای فراهم کنیم ولی متأسفانه اداره اوقاف با اینکه این مدرسه تمام شرایط لازم را دارا است پابین کار رسیدگی لازم نکرد و ما هنوز منتظر نتیجه هستیم»

کانون نیمروز اولین بانسیون‌شبان‌روزی کرول‌ها را در ایران بوجود آورده است.

تلویزیون و کودک

گردشی در کانون نیمروز میکتم و گفتگوی با بچه‌ها..

از بچه‌ها می‌پرسم: «آیا از تلویزیون استفاده می‌کنند؟» بیشتر آنها جواب مثبت می‌دهند.

يك پسر در کلاس هفتم می‌گوید: «کارتون خیلی خوبه دختری خواهش میکند که فیلم بارون را زودتر نشان دهند. پسری در کلاس پنجم عاشق دختر شاه پریان است. يك دختر دوازده‌ساله می‌گوید: «خانه قمرخانم و روزهای زندگی را خیلی دوست دارم ولی خیلی دیر است و ما باید بخواهیم». از او می‌پرسم «همه را می‌فهمی» می‌گوید «نه، ولی بعضی قسمتها را که لب‌پاشان معلوم است متوجه می‌شوم.» تقریباً همه بچه‌ها می‌گویند که خانم ژاله کاظمی خیلی خوب حرف می‌زند و ما همه را می‌فهمیم.

پای دودل يك مریب

خانم رئیس یکی از مریبان کانون تعلیم و تربیت نیمروز است. چهارسال سابقه کار در این مؤسسه دارد و دوره تربیت معلم اداره امور کودکان استثنایی را دیده است. او می‌گوید: «متنا به‌خاطر علاقه‌ای که به بچه‌ها داشتم این کار را شروع کردم و در این مدت تمام گوشتم این بوده که لااقل بچه‌ها بتوانند چند کلمه‌ای حرف‌بززند تا وقتی به خانه برمی‌گردند هدیه‌ای برای والدین خود داشته باشند. من تا آنجا که ممکن است با والدین این بچه‌ها در تماس هستم، ولی متأسفانه باید بگویم آنها همکاری لازم را نشان نمی‌دهند. ما در اینجا زیاد به‌درد آمد توجه نداریم و هدف انسانی این کار است که ما را به گوشش وامی‌دارد»

در این موقع يكی از پسرها که پهلوی دختر کسی نشسته است جایش را به سرعت عوض می‌کند؛ علت این کار را از معلم کلاس سؤال می‌کنم. می‌گوید مسئله جنسیت در اینجا بسیار جالب است. پسرها می‌گویند که ما پهلوی دخترها نمی‌نشیم؛ اگر این کار را بکنیم باید حتماً با آنها عروسی کنیم!....

تاریخچه تعلیم و تربیت کودکان کرولال کوشش در راه خدمت به گسروهی از افراد بشر که فاقد یکی از مهم‌ترین حواس انسانی هستند همیشه موردتوجه دانشمندان - پزشکان - معلمین - علمای اقتصادی و بالاخره

همه مردم خیراندیش بوده است. در نتیجه قرن‌ها کوشش و همت هزاران پزشک و دانشمند و معلم - تعلیم و تربیت افراد کر و لال وارد مرحله جدیدی شده و درحال حاضر هزاران جوان کر و لال که زمانی سرباز جوامع محسوب می‌شدند مراحل عالی دانش را می‌پیمایند.

باوجود اینکه علم و حرفه پزشکی در نیم قرن گذشته پیشرفت‌های شگرفی کرده، متأسفانه درباره اینگونه کودکان هنوز نتیجه مؤثری بدست نیامده است و راه تعلیم و تربیت درخشان‌ترین راهی است که گرچه قدرت شنوایی آنها را باز نمی‌گرداند ولی زبانشان را می‌گشاید و آنان نیز می‌توانند چون دیگران سخن گویند و هساند آنان به تحصیل بپردازند.

گام‌های اولیه در این راه از زمانهای بسیار قدیم برداشته شد. ارسطو و افلاطون معتقد بودند که شخص کر هرگز سخن گفتن نمی‌آموزد زیرا زبانش بسته است و کوشش در این راه را امری بی‌نتیجه می‌دانستند. عقاید خرافی و برخی معتقدات دینی سبب شده بود که توجه عامه نسبت به افراد کرولال دور از واقعیت باشد. برطبق یکی از همان روایات نادرست، گرچه از انجام فرایض مذهبی معاف بودند زیرا عقیده داشتند تا زمانی که شیطان در جسم و جان آنها رسوخ کرده است مراسم مذهبی بر آنان واجب نیست. باگذشت زمان و آگاهی بیشتر مردم از علل کسری بتدریج عقاید خرافی جای خود را به تفکرات علمی داد و قدمهایی به‌منظور تعلیم و هدایت آنان برداشته شد. اولین مدرک تاریخی که از تعلیم کودکان کر در دست است مربوط به سال ۱۹۹۱ میلادی است. درحدود پنج قرن یعنی از قرن هفتم تا سیزدهم میلادی موفقیت‌های چندانی بدست نیامد. «کاردانو» پزشک معروف قرن ۱۶ میلادی متد اشاره را توأم با تکلم به شاگردان خود عرضه داشت «جان کامنسکی» یکی از بنیان‌گذاران روش جدید در زمینه تعلیم و تربیت کرول‌ها به شمار می‌رود. او در روش جدیدی که عرضه کرد تأکید کرد که قبل از تدریس و آموختن نام شیئی باید خود آن را به کودکان نشان داد. روش وی که همان متد سمعی و بصری امروز است هنوز نیز از روش‌های مهم تربیتی به‌شمار می‌رود. در سال ۱۷۷۵ «دلپی» اولین مدرسه ملی کرول‌ها را در فرانسه تأسیس کرد و به خاطر کوشش‌هایی که در این راه انجام داد با لقب پیشوای کرول‌ها یا «پدر متد اشاره» داده شد. با شروع قرن بیستم روانشناسی بیش‌از هروقت دیگر مورد توجه قرارگرفت و به سوی گرچه نیز کشیده شد. اختراعات و وسائل مدرن الکتریکی، از قبیل گوشی و دستگاه‌های شنوایی‌سنج، تعلیم و تربیت کره‌ها را وارد مرحله تازه‌ای کرد. امروزه هزاران مدرسه - مؤسسه و کلینیک در سراسر جهان به خدمت افراد کرولال مشغول‌اند.

جمعیت حمایت کرول‌ها

در ایران، علاوه بر مدارس باغچه‌بان و کانون نیمروز که به آموزش کودکان کرولال همت گماشته‌اند، سازمانی نیز بنام جمعیت حمایت از کودکان کرولال تأسیس شده که قدم‌های مؤثری بنفع این طبقه از نوباگان برداشته است. همچنین جمعیتی توسط خود افراد کرولال بوجود آمده که اقدامات مفید آن تأسیس فدراسیون کرول‌های ایران است.

روز هشتم ماه مه سال ۱۹۴۳، یعنی در گرماگرم جنگ جهانی دوم، فرانکلین روزولت رئیس‌جمهور آمریکا، به وینستون چرچیل نخست وزیر انگلیس نوشت: «من تمیدام با دو گل چه کنم. شاید شما سایل باشید او را فرماندار «ماداکاسکار» کنید!»

این سخن روزولت را، از اسناد محرمانه دولت آمریکا که مربوط به سال ۱۹۴۳ است و در فوریه امسال وزارت امورخارجه ایالات متحده آنها را انتشار داد روزولت نقل کرده‌ایم. لیکن، پیش از آنکه دنباله نامه روزولت را بخوانید، باید سابقه روابط ژنرال دوگل، رئیس‌جمهور بعدی فرانسه را با انگلیسیها و بویژه با آمریکائیهها، به اختصار بیان کنیم.

روز هشتم نوامبر سال ۱۹۴۲، حمله انگلیس و آمریکا، بمنظور تصرف شمال آفریقا بفرماندهی ژنرال آیزنهاور آغاز شد. این حمله، در یک زمان، به الجزیره و اوران و کازابلانکا و داکار و چند بندر دیگر صورت گرفت.

برای آنکه تسخیر نواحی مورد نظر، تسهیل شود، به تمامی این عملیات تمسداً «خصمیته آمریکائی» داده شد، تا آن‌حدکه سربازان انگلیسی، اونیفورم سپاهیان آمریکا را در بر کردند و باین لباس، در بنادر شمال آفریقا پیاده شدند. سبب این اقدام آن بود که چرچیل و روزولت و فرماندهان نظامی دو کشور، می‌اندیشیدند ارتش فرانسه که در شمال آفریقا مستقر بود، حمله آمریکا را سائق تحمل خواهد کرد، زیرا با آن‌کشور دشمنی ویژه‌ای نداشت. حال آنکه برعکس، نظامیان فرانسوی نمیتوانستند بمباران ناوگان جنگی فرانسه را از جانب انگلیس، که در ژوئیه ۱۹۴۰ صورت گرفت، ببخشند و فراموش کنند. گرچه آن اقدام، بدین منظور انجام گرفته بود که ناوهای جنگی فرانسه پس از شکست آن کشور از آلمان نازی، به چنگ آلمانیها نیفتند. این محاسبه، تا حد بسیار، درست از آب در آمد و چنانکه چرچیل در خاطرات خود میگوید: حمله به شمال آفریقا، برای انگلیسیها و آمریکائیهها «ارزان» تمام شد.

تسخیر شمال آفریقا، نقطه از نظر نظامی ارزش و اهمیت نداشت، از لحاظ سیاسی و اداری نیز بی‌اندازه مهم بود.

مناطقی که بتصرف انگلیسیها و آمریکائیهها در آمده بودند از لحاظ حقوقی تا حدی با هم تفاوت داشتند. تونس، مستعمره فرانسه بود. الجزایر، بخشی از کشور فرانسه بشمار میرفت. در حالی که مراکش، تحت‌الحمایه فرانسه بود ولی عملاً، فرانسه «اریاب» هر سه کشور محسوب میشد. در همه نقاط الجزایر و مراکش و تونس، پادگانهای فرانسه بفرماندهی ژنرالهای فرانسوی مستقر بودند و همه چاه قدرت اداری در دست فرانسویها بود که باز اکثر آنها نظامی بودند. پس از سقوط فرانسه در ژوئن ۱۹۴۰، تمامی تصرفات آفریقائی آن کشور، حکومت «ویشی» را که با آلمان کنار آمده بود برسریت شناختند و کسانی که زمام امور این نواحی را در دست داشتند، نسبت به انگلیس خصومت آشکاری نشان میدادند. سبب اصلی این دشمنی، چنانکه پیشتر اشاره کردیم، انهدام ناوگان جنگی فرانسه بدست انگلیسیها در آبهای آفریقا بود.

از اینرو، یکی از مهمترین وظایف فرمانداران انگلیس و آمریکا، برای فراهم آوردن مقدمات حمله به شمال آفریقا این بود که نظامیان فرانسوی را در آن ناحیه با خود همسراه و یا بهر حال، «بیطرف» کنند. در چنان اوضاع و احوالی، طبعاً، حل چنین مسأله‌ای بوسیله دیپلماسی آمریکا آسانتر حل و فصل میشد تا از طریق دیپلماسی انگلیس. بهمین دلیل، درپاییز سال ۱۹۴۲ «رابرت مورفی»

نکته‌های تاریخی

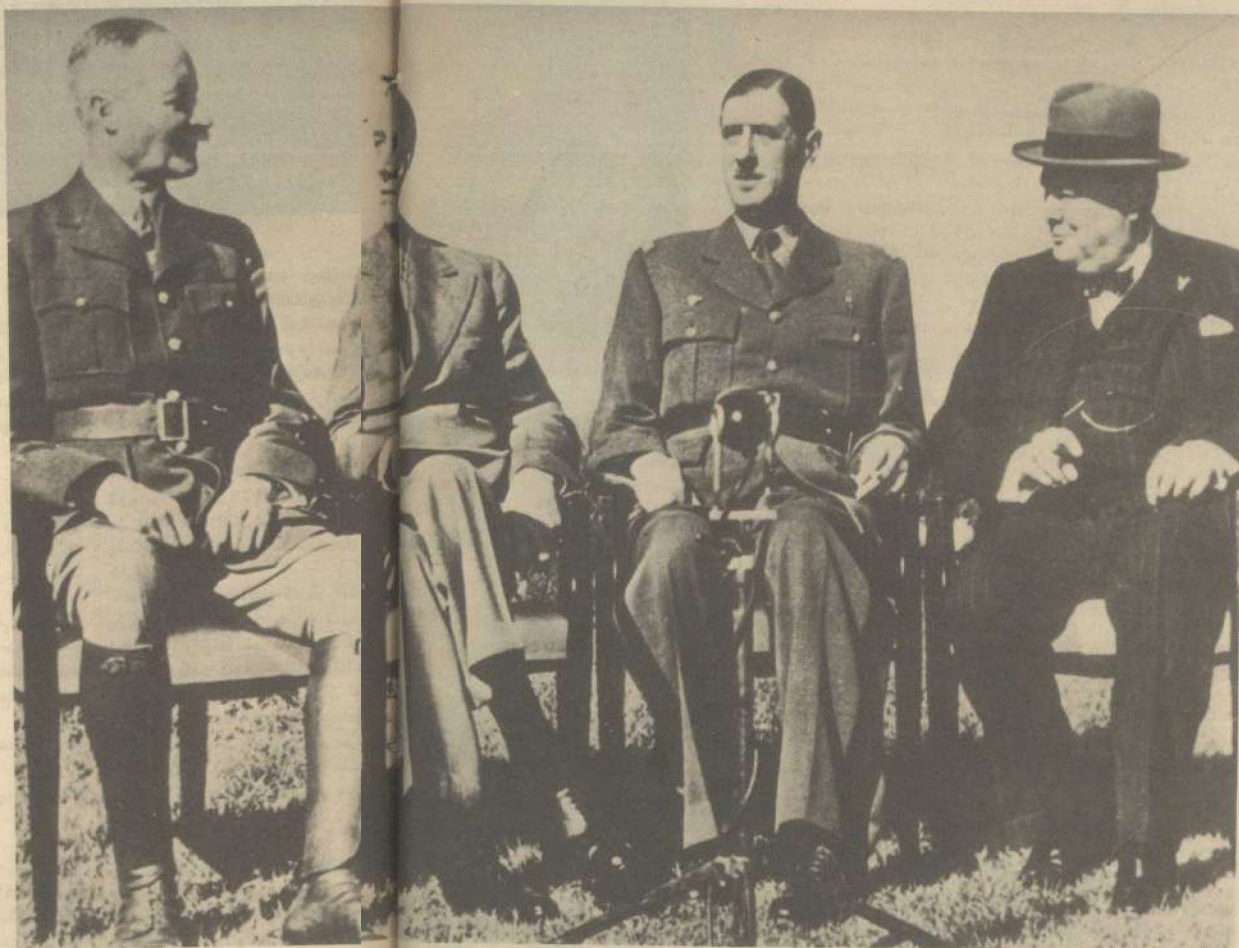
به انتخاب: کافور دهگان

روزولت به چرچیل نوشت:

من نمیدانم بادو گل

چه کنم

شاید شما سایل باشید او را فرماندار ماداکاسکار کنید!



باید فرانسوی باشد - ولی، چه کسی؟ در آن لحظه، دو نفر نامزد این مقام بودند: «ژیرو» و «دوگل». ژیرو، یکی از ژنرالهای مشهور فرانسه بود که همان زمان به شیوه شکنجی از اسارت آلمانیها گریخته بود. او، از سیاست سر رشته نداشت و تکیه اساسی وی به آمریکا بود. دوگل، رهبر «فرانسه آزاده» و از وطنپرستان مکتب قدیم بود و منشی محکم و استوار و مستقل داشت. روزولت، از ژیرو حمایت میکرد و میخواست او رئیس نظامی و اداری شمال آفریقا شود. رئیس‌جمهور آمریکا، با دوگل بیچوچه میانه خوبی نداشت و این نکته را نیز آشکار میکرد. زیرا به نظر او، دوگل در عقاید و سیاست خود، بیش از

دارلان، یکی از دریاسالارهای نیروی دریائی فرانسه بود. مردی مرتجع و در عین حال، مصمم و ثابت قدم بشمار میرفت و در محافل عالی قوای زمینی و دریائی فرانسه قدرت و نفوذ فراوان داشت و در عقاید خود، سخت ضد انگلیسی بود. انتخاب او، بیچوچه خوشایند انگلیسیها نبود. انگلیسیهای چپ، دارلان را چون مرتجع بود، نمی‌پسندیدند و انگلیسیهای دست راستی، از او که یک ضد انگلیسی بود، خوششان نمی‌آمد. ولی چرچیل، ناگزیر بود با وضعی که پیش آمده‌است عجلتاً، بسازد.

اما محافل سیاسی انگلیس، ساکت نشستند و در پارلمان و مطبوعات و اجتماعات عمومی، علیه انتصاب دارلان بریاست سازمان اداری آفریقائی شمالی تحریک پرماده‌ای راه انداختند. این محافل، استدلال میکردند - چندان بربط هم نمیگفتند - که متفقین، آشکارا اعلام کرده‌اند که بمنظور سرنگون کردن دولتهای فاشیست و آزادی ملتها و استقرار اصول دموکراتی در میان آنها، می‌جنگند. ولی، هنوز آفریقائی شمالی آزاد نشده، مرتجع بی‌شاخ و دمی چون دارلان را سرکار میگذارند! متفقین، این اقدام را با عقاید سیاسی خود چگونه میخوانند تطبیق دهند؟ اشتباه، باید بی درنگ جبران شود.

مبارزه علیه دارلان، همان زمان در آمریکا نیز در گرفت و گرچه وسعت و دامنه آن به اندازه مبارزه در انگلیس نبود، طبعاً موجب بالاگرفتن امواج مخالف او در بریتانیا شد. چرچیل، هنگامی که از آن روزها یاد میکند، در خاطرات خود مینویسد:

در مورد معامله‌ای که بر سر دارلان شده بود، خشم و رنجش در انگلستان سخت فزونی گرفت... بسیاری از کسانی که با آنها، نزدیکترین هماهنگی فکری و اخلاقی داشتم، بی اندازه پشیمان و مضطرب شده بودند. کمیته و سازمان دوگل، به تمامی این احساسات در میان مادام میزدند. مطبوعات این حالت روحی را با تمام قوا بیان میکردند... با همه این غوغاها، دارلان در مقام خود باقی ماند. ولی مسیر حوادث، با سرعت بسیار، مشکلی را که روزولت و چرچیل با آن روبرو شده بودند، خود بخود حل کرد. به این معنا: روز بیست و چهارم دسامبر سال ۱۹۴۲، دارلان بضرر گلوله کشته شد...

«بونیه دولاشاپل»، ۲ جوان بیست ساله‌ای که مرتکب این جنایت شده بود، دستگیر و دو روز بعد اعدام شد. ولی، مسائل مربوط به تمامی ماجرا، بویژه علل اقدام بونیه وانگیزه او در قتل دارلان و اینکه چه کسی او را به این کار تحریک کرده بود، تا امروز نیز حل نشده است و در پرده ابهام باقیست. مطلب هرچه بود، سرگت دارلان مشکل ناهنجاری را برای انگلیسیها و آمریکائیهها حل کرد. چرچیل، در خاطرات خویش در اینباره مینویسد:

«سرگت دارلان، با همه شجاعت خود، متفقین را از مشکلات مربوط به کار کردن با او نجات داد.»

پس از این اشاره کوتاه به سابقه روابط دوگل و انگلیسیها و آمریکائیهها، بار دیگر به محتوای نامه محرمانه روزولت باز میگردیم و میگوئیم: «مسأله دوگل»، هنگام جنگ، بارها در مذاکرات و نامه‌های روزولت و چرچیل مطرح شد.

رئیس‌جمهور آمریکا و «کاردل هیل» ۵ وزیر خارجه او، از دوگل سخت خشمگین و ناراحت بودند و چرچیل نیز برای دفاع از او، کوشش چندانی بکار نمی‌نماید. نخست‌وزیر انگلیس، به وزیر خارجه آمریکا گفته بود که «او نیز از دوگل، بی

اندازه متنفر و بیزار است». روزولت، در نامه محرمانه خود به چرچیل میگوید: «بنظر من، رفتار «عروس»، بیش از پیش ناهنجار میشود. روش و شیوه آندیشة او، بیچوچه قابل تحمل نیست».

باید یادآور شد: با توجه به کوششهایی که آن روزها برای اشتهای دادن هواداران دوگل و ژیرو صورت میگرفت، ۶ روزولت در نامه خود دوگل را «عروس» و ژیرو را «داماد» خوانده است.

رئیس‌جمهور آمریکا در این نامه سپس دوگل را متهم میکند که «دستگاه تبلیغات شریانه خود را، حتی در الجزیره هم پیاده کرده است، تا میان عناصر و عوامل گوناگون، از جمله اعراب و یهودیان متنفر و سرشناس نفاق افکند». روزولت می‌افزاید: «دوگل، شاید مرد شریفی باشد، ولی این عقده را دارد که از جانب خداوند مأمور نجات مردم است».

رئیس‌جمهور آمریکا، بار دیگر دوگل رامتهم میکند که بی در پی «دسیسه» می‌چیند و بهمین سبب از اقدامات او بیش از پیش مضطرب و ناراحت است و سپس به چرچیل پیشنهاد میکند «کمیته ملی فرانسه» که در لندن مستقر بود، تجدید سازمان یابد و «بعضیها را که میدانیم کار کردن با آنها امکان‌پذیر نیست» طرد کند. روزولت آنگاه اظهار نظر میکند: «مردان نیرومندی نظیر مونه و افراد دیگری از دستگاه ژیرو، باید به «کمیته ملی فرانسه» اضافه شوند.

«ژان مونه» که از بنیادگذاران بازار مشترک اروپا بشمار میرود، هنگام جنگ در «شورای کار» پردازی بریتانیا در واشینگتن کار میکرد.

روزولت، مخصوصاً از نطقی که دوگل روز چهارم ماه مه ۱۹۴۳ در لندن ایراد کرده بود، ناراحت است و در نامه خود این سخنرانی دوگل را «نطق دیکتاتورمانه» میخواند و میگوید: «به عقیده مونه، این سخنرانی نظیر قرائت صفحات بزدمن بوده. چنانکه میدانیم «بزدمن» همان کتابیست که هیتلر درباره «نازیسم» و اصول آن نوشته است.

سند محرمانه جالب دیگر دولت آمریکا، یادداشتی است که گفتگوی چرچیل و کاردل هیل وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده در آن آمده است. این مذاکره روز سیزده ماه مه ۱۹۴۳ در واشینگتن صورت گرفته و در آن، نخست وزیر انگلیس اظهار عقیده کرده است که «کنار آمدن با دوگل، وحشت انگیز است». با اینهمه، چرچیل به وزیر خارجه آمریکا گفته است که دوگل، مظهر نهضت مقاومت مردم فرانسه بشمار میرود و درست بهمین سبب: «انگلیسیها نمیتوانند از او دست بردارند».

۱- «جنگ جهانی دوم»، نوشته وینستون چرچیل، متن انگلیسی، جلد چهارم، ص ۵۶۴

۲- «جنگ جهانی دوم»، نوشته وینستون چرچیل، متن انگلیسی، جلد چهارم، ص ۵۷۲

3- Bonier de La Chapelle

۴- «جنگ جهانی دوم»، متن انگلیسی، جلد چهارم، ص ۵۷۸

۵- پس از کشته شدن دارلان، ژنرال ژیرو جای او کمیسر عالی آفریقای فرانسه شد. وی در ۱۹۴۳ (زمانی که نامه روزولت نوشته شده است) مدت کوتاهی با رفیق خود دوگل متفق ریاست «کمیته ملی فرانسه» را داشت و تا ۱۹۴۴ فرمانده کل نیروهای مسلح فرانسه آزاد بود. ژیرو در سال ۱۹۴۹ درگذشت.

7- Jean Monnet

حافظان

Antimemoires



آندره مالرو
ترجمه: وهاب

شوالیه‌گری و هزار و یک شب... بقیه این دنیاهای کوچک دیگر درم می‌آیند: خرابه‌های مارب یا خرابه‌های استادایم نورمبرگ، یا آن دو ستون سنگی که آتشی بر بالای خود داشت و از وسط آنها هیتلر در میان شب آلمان را دعا میکرد، یا شعله‌های بلند محراب‌های باستانی مغان در کوهستان‌های ایران، باطاق مخصوص جسد «خویش» در میان هرم، یا مرگ که در آن بالا در دشت ستارگان کمین نشسته است، مرگی که مرا بر آن داشت تا در شب که درم در گهای زمین زندگان خطوط دست مادرم را به بیتم. من بادل‌سوزی مسخره‌آمیزی آن رؤیای قدیمی خود را در این موزه کوچک نگاه میکنم در آنجا نسترهای باغ آن کشیش در دمشق زمانی سنگ عقیقی را که همه افتخار صلاح‌الدین را به زیر خود داشت، از نظرها پنهان داشته بود. مقابل در، سایه شاهین بال و پر گشوده‌ای همچون حفاظی دور دست و خاموش، میگذرد. مامور موزه پروانه‌هایی را بنا نشان میدهد. آیا آنها از سیا آمده‌اند تا در اینجاری این چوب‌پنبه‌های مخکوب شوند؟ دوست دارم بقیس را در نظر مجسم کنم که با تشریفاتی شرقی، در حالیکه پروانه‌ای روی بینی دارد، در مقابل سلیمان تعظیم میکند. بیاد ملکه پیر «کازامانس» میافتم در مقابل درخت مقدس‌اش، زیر دامنه‌های اسپرشمین «کاپوک» در میان تابش آفتابسی این چنین. وقت ظهر است. باید حرکت کنیم. موزه می‌رود تا بار دیگر در پای این آب‌انبارهای عظیم و در سایه این درختان زیبایی که نه‌بوشی دارد و نه میوه‌ی، بخواب خوش فرو رود. چند لحظه پیش در شهر نزدیک هائی منفجر شده است. اژیر، هیاهوی مرعکه در میان این سکوت بسیار قدیمی کم میشود. اتومبیل با پرچم گشوده فرانسه‌مارا پیش می‌برد، درم‌هلانیکه

افتخار رخ داده است ازدحام اتومبیل‌ها و آمبولانس‌ها دیده می‌شود. خیابانی که ما برای اجتناب از راه‌بندان وارد آن شده‌ایم بن‌بست است ولی راه دیگری وجود دارد. درخانه‌ها توسط دستگاہهای گیزنده‌ایکه باتمام قدرت صدا باز شده‌اند رادیوقاره فریاد میکشد که انگلیسی‌ها مبارزان راه استقلال وطن را شکنجه میدهند. ما دوباره وارد خیابان محل اقامت انگلیسی‌ها میشویم. این خیابان «ملاح» نام دارد و لی‌ویک «کیلومتر چنایت» گفته میشود. یک ایستگاه انگلیسی دربارهٔ یمن صحبت میکند. چهار سال پیش، امام یمن، که بتازگی با جمهوری متحده عرب پییمان اتحاد بسته بود بر سر یک منظومه بلند علیه ناسر با سوریه قطع ارتباط کرد... «بختد، راه‌بزیبا، بختد»

ضد خاطرات

۱

۱۹۲۳/۱۹۴۵

در سال ۱۹۲۳ من از سیلان انتظار آفریقای شمالی درختان‌تری را داشتم. فرزندگان اجناس زینتی با فریادهائی نظیر دزدان دریائی کشتی را پر کرده بودند، یا آن سیدهاییکه دل دختران جوان را آب میکرد و از درون آن پنجل‌های پر زرق و برق خود را با اہبت نگهبانان جواهرات‌سلطنتی بیرون می‌کشیدند. بر ساحل، من باخانه‌های روبرو شدم که سمت روه‌باید دریائی آنها کاملاً سبز بود، باغ‌های وسیعی که تقریباً هیچ گلی در آنها دیده نمیشد و نخل‌هایی که پس از باران چکه میکردند. سپس، بهنگام غروب، محله برهستان، نمائی از هند بر روی میادانی تنگ باریش‌سفیدان باعظمت همچون

بیان دیوارهای خاکی خود بهم‌آمده دشت‌های اسطوخودوس شروع که رنگ آبی قشنگ آن در طلوع بخوبی با رنگ آبی آسمان‌دامنه پامیر هم‌آهنگی داشت... افغانستان ۱۹۲۹ در خاطره من عبارت است ننگ‌داخلی، غاصبی که می‌پوشاندند ساره حبیب‌الله، یا آن کله وزیر (زرزاش!) و این مزارع وسیع روی دیوارهای آهکی بازار مجموعه ن و ویرگول بود و آلات و ابزار باقی عهد علاءالدین که هرگز بی از آنها برنمیخاست. یک‌اسلام بر تنها استخوان‌بندی‌ایست که این خواہسر را داخل این ویرانه‌ها و میان برهنگی کوهستانها و طیش با آسمان سفیدش سر پا نگاهداشته

من از مسکو با هوایما آمده بودم از راه زمین خود را بهندستان دم. اسم آنشهر خاکی‌ایکه من در کاروانسرای شاهی آن منزل گرفته یادم نیست. استخر زیبای جالبی، پر از آب متعفن، من از آسیای همسۀ درهم عبور سواران و بیون‌های قبیله «آفریدیس» چون زمان کیپلینگ باشتاب از نوهستان بهسوی‌شهری درافغانستان دوستان سرازیر بودند و کاروان باستان‌شناس که بتازگی به‌کشف بد مجسمه گچی یونانی - بودائی آمده بود. او بمن نشان داد که ی‌مجرد تا چه پایمی می‌توانند درام سی ماهر باشند: در آنجا رطوبت تو بلباس نمیگذارد. ولی او در قبل از تنگه خیبر بسته‌های کشور شوراها شده بود و «تیزیز» حمل کرده بود، باز کرده بود تا ای اسطوخودوس را که بریده بودم. در ندی مجسمه‌ها استفاده کرده بود صالح بسته‌بندی اروپائی تعویض شاید من برای اینکه یکبار دیگر دار مجسمه‌ها محظوظ گردد. اما، همان رطوبت هوا، مجسمه‌ها مدت شانزده قرن توسط شن ت شده بود، غالب آمده و ستوا‌های یونانی متفکر را از گرما داخل چاه شده بود. وقتی از اشتراک، حیرت‌زده، بهنگام عبور بد مثابۀ ارواح خاکستر شده‌نگاه ند سپاس معبر خیبر بود با آن ی اسفالت شیب‌دار که مخصوص لوری بریتانیا است و همچون ای امپراطوری روم امن مینمود. سر چند ماهی در یکی از این سر کرده بود.

در آنوقت جادهٔ خیبر مظهر ارادهٔ سی تصور میشد. «اسکات» مرگ در قلب جنوب‌نوشته بود: دست باینکار زدم تا نشان‌بدم گلیسی بچه‌کارهایی قادر است. نیکه بساختن این جادهٔ حماسی گماشتند خود نمرند ولی واقعا کلسان را بر فراز پامیر ثبت. اینجا محل زد و خورد‌های سالی بریتانیا با افراد قبیله

«آفریدیس» یا «کفسیر» بود که در گردنه‌ها آوار کوه رابرس ستون‌های انگلیسی فرو میریختند. همان محلی است که وقتی درجه‌داریکه از این کشتار جان سالم بدر برده بود در جواب اینکه «ستون‌کجاست؟» باصدای اسپارتنی - و در عین‌حال مسخره‌آمیز گفته بود: «ستون من هستم» - اینک من بشما فکر میکنم، شما دوستان انگلیسی که در نبرد لندن کشته شدید و بفریاد چریل در میان شب... در سال ۱۹۲۹ انگلستان آسیب‌ناپذیر بنظر میرسید ولی من بی‌بیچ‌وجه در فکر آن نبودم. پیشاور برآستی مرکز ایالات مرزی بشمار می‌رود. آنجا، در میان اسلام خشن و نامهار کوهستان‌ناگهان وفور معماری مغول آشکار میشود. این آثار، آنجا که خراب شده است، حماسی و دلپذیر است. سپس لاهور است و قبر جهانگیر با حیاط اول که مرمرین است و مخصوص مبارزه‌ها و حیاط دوم که دیوارهای گلی دارد که بر آنها ردیف بیحرکت لاشخوران منتظر که معلوم نیست از کدام برج‌خاموشی آمده‌اند، دیده میشود... نیندانم در حوالی لاهور بود یا در کشمیر درحوالی شاه‌لامار که برای نخستین‌بار باخرابه‌های گیاهی برخورد کردم. در آنسوی باغ‌های تاریخی، کلاه‌فرنگی‌هایی از مرمرسیاه و برج‌های مخصوص لک‌لک‌ها، برزمینهٔ قرمز‌برنزی مزارع تاج‌خروس، باغ میوهٔ معمولی وسیعی گسترده شده است. درمیان درختان سیب ناگهان یک دالان یک کیلومتری ظاهر میشود: ظاهراً در عصر مغول‌ها اینجا یک خیابان سلطنتی بوده است و در خاک زمین آن که زمانی کوبیده شده دیگر درختی نروئیده بود. هرچند که خرابه‌ای آنجا معلوم نبود ولی این خیابان‌های از بین رفته حکایت از یک هم‌آهنگی تازه‌رونی بین زمین و مرگ میکرد، «ورسای» بود که فقط وجود قلم را حیات بخشیده بود. این شیب پارک در ذهن من هم‌آهنگی و رابطهٔ مبهمی با رصدخانه «جابور» دارد که رؤیائی-ترین این محل‌ها است. من در فکر طالع‌بینی از روی ستاره‌ها نبودم زیرا این بازی گول پیکر ساختمانی که چن‌ها هم آنرا خلوت کرده‌اند حکایت از یک «کار» جدید دارد چون ماکت قلمری برای فیلم‌های «ملیه» Melies و نه از قماش قلمرو بدوی ولی تسخیرناپذیر اهرام. همینطور راجع به‌علم نجوم هم فکر نمیکردم زیرا در نظرها وسایل منجمین ابزار سنگی نیستند ولی ردیف این پلکانیکه بسوی ستارگان بلند است از وجود افلاک غیرقابل دسترسی حکایت میکند که خلاء شاه‌لامار حکایت از پارک از میان رفته داشت. و این نرده‌های بلند مثلثی بسمت غیر واقعی‌ترین‌شهر هند مسلمان کشیده میشد. نه‌فقط باین علت که قصر یاد، که شبیه ارگی از سنگ سرخ بود، بسرای ما همانقدر عجیب است که یک کلیسای بزرگ برای یک شرقی. نه‌فقط باین‌علت که سرتاسر یک کوچه بعنوان سرد از پرده‌های نقاشی شده نظیر دکورهای هزار و یک شب بازارهای سیار ما احاطه میشد در

پشت خود خانه‌های اصلی معمولی را پنهان داشته بودند بلکه بعلم اینکه ناگهان جمعیتی از میمون‌های غمزده که انگار ساکنان اصلی این شهر غیر مسکون بودند از میان کوچک‌ه عبور کردند. ظهر بود. سایه هم داشت بتدریج سمت خود را عوض میکرد. خیابانی بسمت غیر میرفت که از دوپست‌سال پیش فاقد آب است. معابد، کاخ‌هایی از مرمر سرخ و خانه‌هایی بدون سقف که در کریدرهای آنها بوته‌های گل‌های وحشی رسته بود همه در میان فراوانی حیات‌نباتی، در میان غلغلۀ صورتک‌های سنگی میان نخل‌ها و بامیون‌های دیگری برحاشیۀ پنجره‌ها و پرواز طالوس‌ها که در میان سکوت‌به سنگینی پائین میافتادند، به‌فنا و نیستی می‌پیوستند. باز هم شهرهای مردهٔ دیگر، قلعه‌های سرخ‌دیگر و برج‌جاده‌های حیواناتی بسیار لاغر و بسیار آرام - آنگاه تاج محل که در آن سروهای سبی هنوز نمرده بودند و آنتهه سنجاب بادم‌هایی کوتاه که دو خط بر پشت داشتند... بالاخره بنارس، در این فصل هتل‌هایش بسته بود. در استراحتگاه پیرزنان مثل زمان پیش از شورش «سپاهیان» تمام شب پنکه را تکان میدادند. کوچه‌های تنگ‌اش با آن دیوارهای بلند سنگی تیره، معبدی با جدارهای شهبانی که

در آنجا انگار شهبانیت یک آئین است، معبد «هانومان» با جماعتی از بوزینگان که به‌شکل غیر قابل توصیف خود در اطراف سنگ قربانی‌ایکه هنوز هم از آن خون میچکد، مشغول بودند و ترسان از نذرهای پیاز مریم فرار میکردند. در این همه دن میان منی بود که از سر زمین‌های مرزی تبت‌سرازیر میشد و ابر های چسبندۀ آن در اطراف شعله‌هاییکه در مقابل بت‌ها تعبیه شده بود درتک میگرد. جهانیکه این پلکان غیرواقعی بان راه می‌برد، در خاطر من جهان دیوارهای مرتفعی است که مثل دیوار های خرابه‌های متروک اعماق جنگل از گل‌سنگ پوشیده شده است و در پای آنها شعله‌های کوچکی بطور مداوم میسوزد در حالیکه حیوانات مقدس در میان مه براه خود می‌روند - و همیشه در چهارچوب دری کوتاه، برهمنان با تنی خیس در زیر تاج‌های گل‌خزره‌ه، و خون، «لینگام» و سایه. در آن پایین، گنگک، در زیر ابر و مه فصلی دریای هند یا تل‌های هیزم کنار آن، که هنوز درمیان مه کورسوی‌مبهمی دارند. و مرتاضی که میرقصد و از خنده بخند می‌پیچد و به‌رومی که این جهان است فریاد میزند «آفرین!»

نامتام



انتشارات سازمان جشن هنر

- ۱- پژوهشی ژرف و سترگ و نو، در سنگواره‌های دوره نوشته: عباس نعلبندیان
- بیست و پنجم زمین‌شناسی
- ۲- شهر قصه نوشته بیژن مفید
- ۳- ماه و پلنگ نوشته بیژن مفید
- ۴- دو مقاله در بارهٔ موسیقی نوشته: حسن مشحون-داریوش صفوت
- ایران
- ۵- ویس و رامین نوشته: مهین جهانگیلو (تجدد)
- ۶- تراژدی، ژان ژنه و کلفتها نوشته لوسین گلدمن واورسته بوچیانی - ترجمه: دکتر حسن مرندی
- نوشته: سیدحسین نصر
- ۷- مطالعاتی در هنر دینی اثر: یرژی گروتوفسکی - ترجمه: دکتر حسن مرندی
- ۸- بسوی تاتر بی‌چیز
- ۹- تاتر ایرانی به‌کوشش مایل بکتاش - فرخ غفاری
- ۱۰- سینما در پنجمین جشن اینگمار برگمن - ساتیا جیت‌رای هنر شیراز
- ۱۱- موسیقی مذهبی ایران از: حسن مشحون

«تمدن»

ترجمه: دکتر حسن مرندی

۳۱

پرستش طبیعت (۴)

● تنها چیزی که نقاشی میتواند به دست بدهد يك امپرسیون است؛ اما امپرسیون از چه؟ از نور، زیر افق نور است که ما می بینیم؟

● در قرن هیجدهم فیلسوفان کوشیده بودند تا جامعه بشری را با کاربرد خدا سامان دهند اما قدرت برهان های تعصبی برای واژگون کردن توده عظیم سنتهای کرخ و بیحرکت که طی ۵۰ سال پیش از آن رشد کرده بود کافی نمی نمود.

ترنر با آن سنت تصویرسازی بار آمده بود که بر آن است که فقط برخی ترکیبهای برجسته در طبیعت موضوع مناسب برای هنر هستند. اما این سنت تصویرسازی هرگز در فرانسه ریشه نداشت. نقاشان فرانسوی بر کونستبل رجحان می نهادند و گفته او را تکرار می کردند: «من مرکز در زندگی خود چیز زشت ندیده ام.» این نوعی تساوی طلبی بود و کوربه Courbet که از لحاظ عقیدتی کمونیست بود چنان نسخه بدل دقیقی از طبیعت کشید که کمتر شبیه آن به عنوان هنر عرضه شده بود. تابلوهای کوربه به کارت پستالهای رنگین، که واقعاً شکل دمکراتیک هنر هستند، بسیار نزدیکند. این منظره سازی مستقیم و ناتورالیستی به مدتی در حدود یک قرن سبک مقبول نقاشی منظره سازی شد و به عقیده من، اگر هنر نقاش مدرنی بتواند این کار را با اعتقاد انجام دهد، هنوز هم خواهد بود. اما در يك لحظه خطر صنعت مکاسی جای این نوع منظره سازی را گرفت و سه عاشق بزرگ طبیعت در قرن نوزدهم، مونه Monet، سزان Cézanne، و ون گوگ Van Gogh ناچار شدند تغییری اساسی در نقاشی ایجاد کنند.

شکست ناتورالیسم

کرن رؤیای پر جنبه که نخستین بار سبب شد روسو در جهان حس زندگی کند، در قرن نوزدهم يك پیروزی دیگر به دست آورد. شکست اینکه این پیروزی، این بار نیز از نگرستن به درخشش آفتاب بروی آب و انعکاس لرزش و گل پدید آمد. در سال ۱۸۶۹ مونه و رنوار عادتاً در کافه لاگرنویور در la Grenouillère در کنار رودخانه با هم ملاقات می کردند. قبل از نخستین ملاقات هر دو سبک معمولی ناتورالیستی داشتند. اما وقتی به چین و شکن آب و انعکاس آن نگریستند، ناتورالیسم بیمار

در آنها شکست خورد (شکل ۱۸۱). تنها چیزی که نقاش می تواند به دست بدهد يك امپرسیون است. اما امپرسیون از چه؟ از نور، زیرا فقط نور است که ما می بینیم. مدتها از آن زمان گذشته بود که هیوم فیلسوف به همین نتیجه رسیده بود و در قرن نوزدهم امپرسیونیست ها فکر انراهم نمی کردند که از يك نظریه فلسفی متابعت می کنند. اما این حقیقت باقی است که کلمات مونه «نور شخص اصلی در تصویر است» به کارهای آنها وحدتی فلسفی داد و به همین جهت سالهای عظمت امپرسیونیسم هم چشم بشر را نوازش داد و هم چیزی به قریح انسانی افزود. آگاهی از نور، چیزی از آن شعور عمومی شده است که پروست آنرا به خوبی توصیف کرده است. وقتی ما برای نخستین بار اثر پروست را می خوانیم، تقریباً مثل آن است که حسی بر حواسمان افزوده شده باشد. وقتی فکر می کنیم که تصاویر زیبایی امپرسیونیستی در جهان تا چه حد است. و این تصاویر چه تفاوتی در نحوه دید ما ایجاد کرده اند حیرت می کنیم که این نهضت چرا عمری بدین کوتاهی داشت.

می دانید که مدت زمانی که افراد می توانند زیر الهام يك هدف واحد با هم شادمانه کار کنند، کوتاه است - و این یکی از تراژدیهای تمدن است. نهضت امپرسیونیسم پس از بیست سال از هم پاشید يك گروه چنین اندیشید که باید با نور رفتار علمی داشت. و نامهای رنگهای اصلی را چنانکه گویی از طیف گرفته شده اند. باید روی تصویر آورد. این تئوری الهام بخش يك نقاش بسیار ممتاز شد: سورا. اما سبک او از آن شگفت خود به خودی از مشاهده طبیعت که همه کار منظره سازی در نهایت امر باید به آن وابسته باشد بسیار دور بود.

از طرف دیگر مونه، آن امپرسیونیست اصیل



شکل ۱۸۱- لاگرنویور. اثر: رنوار



شکل، رنگی ۴۲- نیلوفر آبی - اثر: مونه



شکل ۱۸۲- نقش برجسته گروهی از طاق نصرت پاریس - اثر: رود

با ناپذیر، وقتی دریافت که ناتورالیسم فسرده سوده شده است، بر آن شد تا نوعی سمبولیسم پدید آورد. تا بتواند آثار متغیر نور را بیان، مثلاً نمای چند کلیسا را با رنگهای مختلف: آبی و زرد نقاشی کرد و این کار او به نظر تجربه بسیار دور است. بعد به نیلوفرهای آبی ن که در استخری در ملکش پرورده بود روی و غور شادمانه در انعکاس ابرها روی سطح ستخر موضوع آخرین شاهکار بزرگ او بود (رنگی ۴۲)

در دو اساق نمفئاس Nymphs در پاریس، احساس های خود را گسترش می دهد و مانند وشم سفونیک به شکلی مداوم در می آورد. نقطه ت این کار از تجربه است، اما طی پیشرفت، ن احساس به جریان خود آگاهی بدل می شود. ود آگاهی چگونه باید به نقاشی بدل شود؟ در این است معرفت چنان کامل به اثر هر خط ک که این معرفت به صورت غریزه درآید و کت قلم مونه فقط ثبت تجربه ای باشد، بلکه و اطواری برای بیان و افشاء خویشتن باشد. بت اراده ای که برای این تغییر مورد نیاز بود خارق العاده باشد و شاید مونه، بدون کمک ن ژرژ کلمانسو Clemenceau نخست وزیر وقت به بدان نائل نمی شد. جنگاور سالخورده اراده اش که از ذخایر کشور برای مونه مایه د و اورا به کار وادارد. مونه که داشت کور بازها برای کلمانسو نوشت که نمی تواند ند. کلمانسو گاه جلسه کابینه را ترک می گفت کارگاه مونه می رفت و از او استدعا می کرد اشی کند. بار دیگر مونه خود را در خاطرات ساسها غرق می کرد.

این فرورفتن کامل در طبیعت بود. دلیل نهایی عشق به طبیعت برای مدتی چنین دراز به يك کیش قبول شد همین بود. این وسیله ای با کمک آن می توانیم هویت فردی خود را در بکنیم و از این رهگذر آگاهی کاملتری از به دست آوریم.

سراب امید

جهان معقول در يك کتابخانه قرن هیجدهم نی متقارن، منسجم - و البته محصور است. قارن يك مفهوم بشری است، زیرا تن ما با ی نظمیهای خویش، کم و بیش متقارن است و



پای صحبت مولود عاطفی
قصه گوی محبوب رادیو تلویزیون

از: ژاله رفیع زاده

نخستین چهره‌ای که بر صفحه تلویزیون ملی ایران ظاهر شد

زنی که در ماه ۶۶ بر نامه
برای رادیو و تلویزیون
تهیه و اجرا میکند!

در زندگی یک بچه هیچ چیز نمیتواند جای «قصه» را بگیرد و هیچ‌کس یادآور «قصه‌گو» عزیز و گرمی نیست. حتی شما هم اگر در خاطرات زندگیتان غور کنید حتماً چهره محبوبی خواهید یافت که با قصه‌های شیرینش به تخیلات دوران کودکتان عرصه پروزه داده است.

برای قدیمی‌ترها تصویرگری که باقی میماند چهره‌ای برجین و مهربان در اتاقی گرم که در دل سرمای شهبای سرد بنا قصه‌های پر ماجرایش خواب را بی‌ممانی میخواند. اما اکنون از آن اتاقهای دیوار کلفت با درهای چوبی کمتر سرازیر میتوان گرفت. حالا دیگر مادرها و مادر بزرگها ترجیح میدهند بجای قصه گفتن برای بچه‌ها، فیلمهای عشقی و پلیسی را از تلویزیون نگاه کنند یا به داستانهای شیرادیو گوش دهند؛ وجود آنها را هم تلویزیون و رادیو می‌کند و برای بچه‌ها قصه گویی مهربان‌جسته است که با چهره‌ای شاداب و لیختنی شیرین و گرم قصه‌های خیال انگیز میگوید و در دل کوچولوها جایی بزرگ دارد. مولود عاطفی، قصه‌گوی محبوب و آگاه رادیو تلویزیون، نه تنها برای بچه‌ها چهره‌ای

های ایرانی می‌گفت، برای این‌که کارم بایشان یک‌چور نباشد برنامه من بصورت افسانه‌های ملل تهیه می‌شد، اما بعد از فوت مرحوم صبحی، افسانه‌های ایرانی را هم به داستان‌هایم اضافه کردم. در اول برنامه‌های قصه یک روز در میان بود اما به خاطر استقبال بچه‌ها هر روز شد.

خودتان می‌دانید چرا این قدر قصه‌گویی شما مورد توجه بچه‌ها قرار گرفته است؟

شاید علتش حالت صدایم باشد. وقتی پشت میکروفن برای بچه‌ها قصه می‌گویم کاملاً فراموش می‌کنم که کجا هستم و مثل این‌ها می‌مانم که تمام بچه‌ها فرزندان من هستند و من از زویر و دارم بایشان صحبت می‌کنم و بچه‌ها هم که بسیار حساس و بی‌ریا هستند این صمیمیت را در صدایم حس می‌کنند و آنرا می‌پذیرند. از طرف دیگر بچه‌ها اصولاً عاشق قصه هستند و همیشه می‌خواهند کسی بایشان قصه بگوید و همین‌که قصه‌گو شروع به حکایت می‌کند بچه گریه چشمش را بسته‌دهان قصه‌گو می‌دزد اما به‌عالم تخیل فرو می‌رود و ای بسا که خود نیز به‌گفته قصه‌گو شاخ و برگ‌هایی می‌افزاید و قصه به‌تاملی می‌رود که شاید هیچ‌گاه پای آدمی بدان نرسد. این خواست در

بزرگ‌ترها هم هست. می‌بینم وقتی دو نفر بهم می‌رسند، می‌گویند تازه چه خبر؟ یعنی در واقع می‌گویند «برایم قصه بگو!» بنابراین طبیعی است اگر این داستان‌ها نه تنها مورد توجه بچه‌ها قرار بگیرد بلکه مورد توجه بزرگ‌ترها هم باشد.

قصه‌هایی که می‌گوید همیشه تازه است و برای بار اول گفته می‌شود؟

نه، بسیاری از داستان‌های معروف و مورد توجه بچه‌ها را حتی برای چندمین بار گفته‌ام مثل کت‌مونت کریستو و لاله سیاه. البته همیشه قبل از شروع این‌گونه داستانها، یادآوری می‌کنم که این داستان‌ها تکراریست. چون شنوندگان اصلی داستانها هم که بسیار حساس و بی‌ریا هستند این صمیمیت را در صدایم حس می‌کنند و آنرا می‌پذیرند. از طرف دیگر بچه‌ها اصولاً عاشق قصه هستند و همیشه می‌خواهند کسی بایشان قصه بگوید و همین‌که قصه‌گو شروع به حکایت می‌کند بچه گریه چشمش را بسته‌دهان قصه‌گو می‌دزد اما به‌عالم تخیل فرو می‌رود و ای بسا که خود نیز به‌گفته قصه‌گو شاخ و برگ‌هایی می‌افزاید و قصه به‌تاملی می‌رود که شاید هیچ‌گاه پای آدمی بدان نرسد. این خواست در

بزرگ‌ترها هم هست. می‌بینم وقتی دو نفر بهم می‌رسند، می‌گویند تازه چه خبر؟ یعنی در واقع می‌گویند «برایم قصه بگو!» بنابراین طبیعی است اگر این داستان‌ها نه تنها مورد توجه بچه‌ها قرار بگیرد بلکه مورد توجه بزرگ‌ترها هم باشد.

بد نیست که بگویم هنگامی که یون ملی ایران شروع به کار کرد من چهره‌ای که روی صفحه یون ظاهر شد من بودم.

صحبت از آغاز کار شد. شما آن را کی آغاز کردید؟

بیست و سه سال پیش. در اول تنها اعلام برنامه بود.

چنین نظر می‌رسد که این زمان ن‌نهایت است؟

درست است. تصادف نقش در زندگی آدم بازی می‌کند. گوینده‌ای که قرار بود برنامه‌ای داشته باشد مریض شد. لان برنامه با احتیاط زیاد به من برگرداند. من، با این‌که در اول دستپاچه شده بودم، اما توانستم برنامه نیم‌ساعته را بدون هیچ می‌اجرا کنم.

وباین ترتیب اجرای برنامه‌های شما را به‌شما واگذار کردند؟

درست است. گفتاری در ساعت و ربع هر روز صبح به‌من واگذار شد که قرار شد خانم‌ها نیز روحانی با آقایان همکاری کنند. اولین خانم‌هایی بودم که درخبر شرکت کردم و هنوز هم روزهای ۴ و چهارشنبه در رادیو خبر می‌

خوانم. دیگر چه برنامه‌هایی داشته‌اید؟

برنامه‌ای بود که خیلی به‌ان علاقه داشتم و متأسفانه بعلمت کار زیاد نتوانستم ادامه‌اش بدهم؛ برنامه‌ای بنام «یک کتاب در یک برنامه» که در «زن و زندگی» اجرا می‌کردم. کتابی را می‌خواندم و بطوری‌که در یک برنامه بشود بازگو کرد خلاصه می‌کردم. در ضمن، در برنامه زن و زندگی ترتیب مصاحبه با زنان هنرمند یا فعال را هم می‌دادم. در این برنامه‌ها مخصوصاً بسراغ خانم‌هایی می‌رفتم که با وجود داشتن شوهر و فرزند در کارهای اجتماعی یا هنریشان نیز موفقیت‌بدست آورده بودند. برنامه دیگری که هنوزم دارم، «سوری در تاریکی» است که هفته‌ای دو روز اجرا می‌کنم. برنامه انجمن ملی حمایت حیوانات هم هست.

رویی هم شد چند برنامه؟

در ماه‌های برنامه‌هایم برای کودکان، هشت برنامه برای رادیو، هشت برنامه برای «زن و زندگی»، چهار برنامه برای انجمن حمایت حیوانات. علاوه، ۱۲ برنامه قصه برای تلویزیون و چهار نمایش برای برنامه «زن و زندگی»...
- باین همه کار وقت بی‌کاری هم دارید؟

پس باید بگویم که برنامه

دیگری هم دارم یعنی هرپانزده روز یک مرتبه از طرف سازمان کتابخانه‌های تهران به کتابخانه‌های بچه‌ها می‌روم و برایشان قصه می‌گویم، و بعد از قصه هم وادارشان می‌کنم که داستان بنویسند. - حتماً بچه‌ها از این برنامه زیاد استقبال می‌کنند؟

درست است، بطوری‌که گاهی مجبور می‌شوم برای این‌که همه بچه‌ها بتوانند مرا ببینند بروم روی میز! بد نیست بدانید که خانم عاطفی یک پسر دارند که در آمریکا مشغول تحصیل است.

راستی انتقادی را که درباره داستان‌های برنامه کودکان تلویزیون در مجله تماشا چاپ شده بود خواندید؟

دارم، «سوری در تاریکی» است که باره چه بود؟

در این باره که داستان‌ها برداشتی سواى آن چه واقعت است دارد که گاهی برای بچه‌ها بسیار مضر است. مثلاً بچه‌ها می‌آموزند که نامادری بد است، بدجنس است و سایر حرف‌هایی که خودتان بهتر می‌دانید. و با این گفته‌ها، خودتان وضع بچه‌ای را که باید با نامادری پسر برد می‌توانید مجسم کنید.

قبول دارم که محیط زندگی کودکان خطوط اصلی ساختمان فکر

خانم عاطفی در کتابخانه‌ها برای کودکان قصه می‌گوید

کودک را پی‌ریزی می‌کند و شخصیت او را رنگ می‌زند. و می‌دانم که منظور از محیط، مجموعه عواملی است که اندیشه‌های مختلف را به کودکان تلقین می‌کند و یکی از این عوامل هم قصه است. من معمولاً خیلی‌کم از قصه‌هایی که بدین‌صورت نامادری دارند، استفاده می‌کنم اما از آنجائی که داستان‌ها همیشه شخص خبیثی دارند که در آخر هم به‌سزای اعمالش می‌رسد، اگر این شخص نامادری باشد، من همیشه سعی می‌کنم حتماً در مقدمه‌ای که قبل از شروع داستان می‌گویم این اثر را خنثی کنم، یعنی بگویم که بسیاری از نامادری‌ها فداکارتر از مادرها هستند و این مقدمه را تا اندازه‌ای که حس‌کنم اثر داستان را خنثی می‌کند ادامه دهم. لفظ‌های ساکت می‌شود و بعد می‌

افزاید:

می‌دانید، این درست‌مانند خردهای است که از برنامه انجمن حمایت حیوانات که من تهیه و اجرا می‌کنم می‌گیرند یعنی می‌گویند تا هنگامی که این همه آدم در تمام دنیا احتیاج به حمایت دارند، چرا برنامه حمایت حیوانات ترتیب می‌دهیم؟ بی‌خبر از این که حمایت حیوانات از انسان‌هایی است که عمر زندگیشان از حیوانات

است.

توانمنا ۲۲



اثر: انریک ملون مارتینز
ترجمه: جمشید ارجمند



● با ظهور رواج تلویزیون، فقط دو قلمرو برای سینما باقی مانده است: فیلمهای مجلل و پرخرج، و فیلمهای روشنفکرانه

● در فرانسه يك سوم تماشاگران تلویزیون دیگر رادیو گوش نمی کنند و دو سوم دیگر کمتر از گذشته گوش می دهند

تلویزیون در خانواده و جامعه نو

نهرهای آشنای مجموعه تلویزیونی

بالا تر از خطر

اثر: بیژن سمندر

هفته به سر آغ مجموعه تلویزیونی بالا تر از و می رویم زندگی نامه چهره های این سریال شش را برای شما بازگو می کنیم تا زندگی شقی و سرگذشت واقعی بازیگران این مجموعه تلویزیونی برای دوستان در انسان روشن شود:



لسلی - آن - وارن



از راست به چپ: گرگ موریس، پیتر گریوز، لئونارد نیموی، پیتر لوپوس

پیتر گریوز

هنرپیشه اول سریال بالا تر از خطر و هنرمندی که بازی نرم و چالشی در صومعه تلویزیونی آنجان دلبره آفرین که گوئی تماشاگران تلویزیون را با مستندهای داستان می کشاند. پیتر گریوز از آغاز دوست می داشت که یک نرمان شود و به همین سبب هم از کودکی گاه خویش یعنی مینیپولیس آمریکا بس موسیقی رفت و در رشته سازهای کار کرد، مدتی هم در ارکستر همان به ناخن قرمزی و ساکسیفون پرداخت ن که شانزده ساله شد به رادیویی خود راه یافت و گوینده رادیو شد. هم نیز در نمایشنامه های رادیویی بازی کرد.

گرگ موریس

موریس نقش «پارنی کالیر» گرگ او از کودکی آرزو داشت که روزی یک قهرمان معروف بسکتبال شود ولی وقتی وارد دانشگاه ایالت اوهایو شد پس از بازی سالیان در چند نمایشنامه که در دانشگاه به صحنه می نمودند، پیتر گریوز، پیتر لوپوس، لئونارد نیموی، پیتر لوپوس، اسم حقیقی بازیگر زن، مجموعه بی در می تلویزیونی بالا تر از خطر لسلی - آن - وارن است. لسلی از کودکی، عشق به هنرپیشگی و وجودش موج می زد بطوریکه همیشه جزو صف اول تماشاگران آثارهای نیویورک بود و سرانجام نیز این عشق، او را به ایفای نقش سیندرا عرضه کرد. و از آن هنگام بود که به شرکت در فیلمهای تلویزیونی پرداخت و یک ستاره تلویزیونی شد.

لئونارد نیموی

لئونارد نیموی، شانزده ساله است که طوق ازدواج به گردن انداخته، اسم همسرش سالدرز - ژویر است و حاصل این ازدواج، دو فرزند است، یکی ژولی پانزده ساله و دیگری آدا که چهارده سال دارد. لئونارد غیر از هنرپیشگی از صدای خوشی هم برخوردار است و تا کون چندین صفحه از آواز خود ضبط و پخش نموده است بد نیست این را هم بدانید که لئونارد نیموی اسنال سی و نهمین سال تولد خود را جشن گرفته است.

پیتر لوپوس

ایفاگر نقش ویلی - آرمی - تیج، پیتر لوپوس نام دارد. او در ایندیانا پولیس آمریکا متولد شده و هنگامی که دانشجوی دانشگاه بوتلی بود کار بازیگری را شروع کرد بدین معنی که پس از چند تابستان بیایی که دانشگاهش نماینده هائی به صحنه می آورد و پیتر در آن نمایشنامه بازی می کرد، شوق هنرپیشگی در وجودش بیدار شد و به سوی هالیوود روی آورد. پیتر، در هالیوود فعالیت هنری خود را گسترش داد، مدتی در فیلمها، نقش های کوچکی را عهده دار شد و بالاخره به تلویزیون راه یافت و به ایفای نقشهای تلویزیونی پرداخت. پیتر لوپوس، همسر زیبایی به اسم شارون دارد و این دو صاحب پسر بچه با نمکی هستند که اکنون یک ساله است.

لسلی - آن - وارن

اسم حقیقی بازیگر زن، مجموعه بی در می تلویزیونی بالا تر از خطر لسلی - آن - وارن است. لسلی از کودکی، عشق به هنرپیشگی و وجودش موج می زد بطوریکه همیشه جزو صف اول تماشاگران آثارهای نیویورک بود و سرانجام نیز این عشق، او را به ایفای نقش سیندرا عرضه کرد. و از آن هنگام بود که به شرکت در فیلمهای تلویزیونی پرداخت و یک ستاره تلویزیونی شد. لسلی در ضمن فعالیت های تلویزیونی، گاهی بر صحنه آثارهای نیویورک، نیز می درخشید مخصوصاً گاهی برای نمایشنامه های آهنگین، آوازخوانی می کند. بازی در نمایشنامه های «میلیوسر خوشحال» و «فرا خانواده» برای لسلی شهرت زیادی فراهم آورد. لسلی در شانزدهم اوت ۱۹۴۶ در نیویورک تولد یافته و اکنون بیست و پنج سال دارد. بد نیست بدانید که او، چهار سال پیش با یک آرایشگر نیویورکی ازدواج کرده و فعلاً در انتظار مادر شدن است.

آبی روشن و سبز

از: یوری گازاکوف

ترجمه: محمدعلی صفریان



اما حالا در خیابان ایستاده بودم و مردم از کنارم رد میشدند، درست مثل ستونی یا شئی بیجان. صدای خنده‌ی آنها را می‌شنیدم که دویهدو، سه‌سه ویا دسته‌جمعی رد میشدند و هیچ‌کدام تنها نبودند. در شلوغی یک روز تعطیل هیچکس نباید تنها باشد. آنهایی که کسی را ندارند در خانه‌هاشان میمانند. ایستادم و نگاه کردم و آنها را دیدم که به‌سالم تاتر داخل شدند. فکر کردم همه‌ی شب را به موزیک گوش میدهند و باهم خواهند بود. چهار اسب پالدار برنزی سردر تاتر بولشوی را دیدم که تلاش میکنند بسوی آسمان زنگاری پرواز کنند اما موفق نمی‌شوند. و من صد روبل پول درجیبم داشتم. یک اسکاس صدرویلی تو که روز پیش هیچ از آن خرج نکرده بودم.

یکسال گذشت. نه دنیا به آخر رسید و نه زندگی از حرکت باز ایستاد، و من تقریباً لیلیا را فراموش کردم. یعنی در واقع کوشیدم فراموش کنم و به‌هرقیمی که بود بیادش نیابم. فایده‌اش چه بود؟ یک‌روز هم که تصادفاً در خیابان با او برخوردم و زانوهایم سست شد، خودم را گرفتم و متانتی را حفظ کردم. علاقه‌ام به وقایع زندگی او از بین رفته بود. نه من از او چیزی پرسیدم و نه او سئوالی کرد. پانزدهم وقایع زیادی برایم پیش‌آمد کرده بود. آخر یکسال مدت کوتاهی نیست.

حالا دیگر به دانشکده میرفتم. سخت میکوشیدم و هیچکس هم نبود که مزاحم بشود. علاوه بر تحصیل، کارهای اجتماعی زیادی هم میکردم. به‌شنامم میرفتم و سرانجام در شنای کراال هم به‌جائی رسیدم؛ بیشتر از اینجهت که این شنا، سریعترین و تیزترین نوع شنا است. نه از اینجهت که امنیتی در زندگی داشت.

و بعد یکروز نامه‌ای از لیلیا به‌دستم رسید. اکنون دوباره به‌پار بود و ماه مه، ماه آفتاب درخشان، و من احساس شادمانه‌ای داشتم. امتحانات آخر سال را هم گذرانده بودم و دانشجویی سال دوم بودم. لیلیا نوشته بود که ازدواج کرده است و میخواهد با شوهرش به شمال برود و از من خواسته بود که به بدرقه‌اش بروم. در نامه‌اش مرا «عزیزم» خطاب کرده بود و در انتهای نامه هم «دوست قدیمی تو» امضاء کرده بود.

مدتی نشستم و به کاغذهای دیواری خیره شدم. کاغذ زیبایی بود پانقش و نگارهای زیاد. دوست داشتم به‌انها نگاه کنم. طبعاً حالا که خودش

«آره، یادمه»، لبهایم را کشیدم و لبخند زدم.

«الیوشا، چه‌شده؟ بهم بگو» و یکبار دیگر صورت نازنینش نزدیک صورت من بود اما چیزی در آن کم شده بود. تغییر کرده بود و تقریباً صورت یک غریبه بود. هیچ‌نمیدانستم که این تغییر او را بهتر کرده بود یا بدتر.

لیلیا سرزنش‌آمیز گفت: «به چیزی رو از من پنهون میکنی.» «نه، پنهون نمیکنم، چیزی نیس جز اینکه دیشب خوب نخوابیدم» ناگهی به‌ساعت‌گرد و بعد رویش را به‌طرف شوهرش گرداند که سری به‌او تکان داد.

لیلیا گفت: «حالا میام» و دوباره بازویم را گرفت: «میدونی، من خیلی خوشحالم. توهم باید به خاطر من خوشحال باشی. داریم میریم به شمال دنبال یه‌کاری. یادت هس چقدر از شمال‌برام حرف‌میزدی؟ خوب حالا دارم میرم به‌اونجا... یگو ببینم بخاطر من خوشحالی؟»

داشتم فکر میکردم که چرا، آخر چرا باید این سئوال را از من بکنند؟ که انگبان خندید و گفت: «میدونی حالا به‌یاد چه افتادم؟ اون زمستون که پدیدن خالوات رفتیم و تو ایستگاه همدیگه‌رو بوسیدیم. من تورا می‌بوسیدم و تو آنقدر می‌لرزیدی که برای زیر پاهات غرغز میکردی! چقدر دس‌وپاتو گم‌کرده بودی!»

و خندید. بعد نگاه کرد. هنوز مسخرگی درچشمان خاکستریش دیده میشد. روزها چشمهایش خاکستری رنگ بود. فقط شبها بود که تیره به نظر میرسید. گونه‌هایش هم می‌لرزید. بعد گفت: «چه احمق‌ای خلی بودیم» و محبت‌آمیز به شوهرش نگاه کرد. در تأیید گفتم: «آره، درسه.» «نه، واقعاً نه، این درس نیس، فقط بچگانه بود.»

چراغ‌سبز انتهای سکوی ایستگاه روشن شد و او آماده شد که برود. آنها منتظرش بودند. «خب دیگه خدا حافظ. نه، خدا حافظ نه، به‌امید دیدار، برات نامه می‌نویسم. قول میدم.» «خوبه.»

میدانستم که نخواهد نوشت. او هم این را میدانست. بعد زیرچشمی نگاه کرد و کمی سرخ شد. «بهرحال، خیلی خوشحالم که اومدی. بدون گل البته. یادت هس تو هیچوقت حتی یه‌گل هم بهم ندادی؟»

«نه، من هیچوقت هیچی به تو ندادم»

بازوی مرا رها کرد و بازوی شوهرش را گرفت و باهم به‌قطار داخل شدند. بقیه ایستادیم و منتظر ماندیم. مادرش چیزی از من پرسید که در آن سروصدا نشنیدم. قطار سوت بلند و ممتدی کشید و به‌آرامی راه افتاد. منظره‌ی ایستگاه جالب و تماشائی بود! همه لبخند به‌لب داشتند، کلاههایشان و دستمالهایشان را تکان میدادند یا کنار قطار راه میافتادند. از دوسه کوپه صدای آکوردئون شنیده میشد و در یک کوپه هم کسی به صدای بلند آواز میخواند. حالا دیگر کوپه‌ی لیلیا خیلی دور شده بود اما هنوز او را میدیدم که بایک‌دست به‌شانه‌ی شوهرش خداحافظی میکرد. حتی از این فاصله هم می‌توانستی ببینی که چه دستهای قشنگی دارد و چه‌لبخند شادمانه‌ای.

قطار از نظر افتاد و من سیگاری روشن کردم و دستهایم را به‌جیبم بردم و همراه باجمعی به‌طرف در خروجی ایستگاه راه افتادم. به سیگار یک میزدم و به پایهای نقره‌ای رنگ چراغهای خیابان نگاه میکردم. آنقدر براق بودند که ناگزیر چشم از آنها برداشتم. حالا می‌توانستم اعتراف کنم که یکسال‌گذشته را همه با‌امیدگذرانده بودم، اما دیگر همه‌چیز به‌پایان رسیده بود. باوجود این به‌خاطر او شاد بودم، واقعاً شاد بودم، اما نمیدانم چرا دردی در دلم حس میکردم.

طبیعی است که دخترها باید ازدواج کنند که کار خوبی هم هست. آنچه بد بود این بود که نمیدانم چرا نمی‌توانستم‌گریه‌کنم. از پانزده‌سالگی هیچگاه گریه نکرده بودم و حالا بیست و یک سال داشتم. قلبم داشت از کار میافتاد و چیزی راه گلویم را میفشرد و خفهام میکرد اما گریه‌ام نمیگرفت.

به‌وسط میدان که رسیدم به ساعت ایستگاه نگاه کردم. بجای‌شماره، علامت‌هایی داشت. من هیچوقت نتوانستم‌ام از این‌علامتها سردر بیآورم. خودم را به‌ساعت یک نوشابه‌فروشی رساندم و آب‌میوه‌ای سفارش دادم. اما بعد تغییر رای دادم و یک لیوان آب خواستم. وقتی بغض راه گلویم را میفشارد، نوشیدن آب‌میوه کار مشکلی است.

لیوان آب را در دستهایم گرفتم و جرعه‌ای از آن نوشیدم که نتوانستم قورتش بدم اما هرطور بود قورتش دادم و لیوان را زمین گذاشتم و حس کردم کسی تسکینم داد. بعد راه قطار

زیرزمینی را درپیش گرفتم. حس میکردم که باید تغییر فاحشی در صورتم بوجود آمده باشد، زیرا میدیدم که مردم با شگفتی نگاه میکنند. به‌خانه که رسیدم مدتی به‌لیلیا فکر کردم، بعد نشستم و به‌کاغذ دیواری اتاقم خیره شدم. اگر به دقت آنرا نگاه میکردی چیزهای عجیب و غریبی در آن میدیدی: جنگلسا، فیلپانسی که خرطومهایشان را به‌اینسوا‌نسو تکان میدادند، آدمهای کوچولوی عجیبی که قبای بلند پوشیده بودند و عرقچینی به سر داشتند، قیافه‌ی دوستان و آشنایان و خلاصه همه‌چیز جز لیلیا.

فکر کردم تا حالا باید قطار او به ایستگاهی که برای نخستین‌بار در آن همدیگر را بوسیدیم رسیده باشد. تنها فرقی این بود که حالا تابستان بود. آیا ممکن بود در این ایستگاه لیلیا از پنجره بیرون را نگاه کند؟ و مرا بیاد بیاورد؟ اما چرا باید نگاه کند؟ بجای این‌کار می‌توانست به شوهرش نگاه کند که او را دوست داشت و او هم جوان خوش‌قیافه‌ای بود.

در دنیا هیچ‌چیز برای‌ابد پایدار نیست، حتی اندوه ما. زندگی حتی برای یک لحظه هم از حرکت باز نمیایستد. گذشت زمان به قلب‌هایمان هجوم می‌آورد و اندوهمان را چون دود ازم می‌پراکند. اندوه‌آدمی درمقایسه با عظمت زندگی خرد و ناچیز است و زندگی برپایه‌ی نظمسی غیرمتغیر و اجتناب‌ناپذیر استوار است.

من هم به زودی از دانشگاه فارغ‌التحصیل میشوم. مدتها است دوران جوانی را پشت سر گذاشتم و برای خودم مردی شده‌ام. دیگر هر کاری دلم بخواهد می‌توانم انجام بدم و دیگر کسی موی‌سرم را بهم نمیزد. به‌زودی عازم شمال خواهم شد و این مسافرت سخت مرا به‌خود مشغول‌داشته است. هیچ از علت آن سردر نیآورم. شاید از اینجهت است که تابستان خوشی را در آنجا گذرانده‌ام. دیگر لیلیا را کاملاً فراموش کرده‌ام. مدتها از آن زمان گذشته است. اگر آدمی نمی‌توانست فراموش کند زندگی چیز مشکلی میشد. بدیهی است که لیلیا نامه‌ای برایم نوشت و من هم، نه میدانم و نه اهنیتی میدم که اکنون در کجا است و چه‌میکند. دیگر هیچ به‌فکرش نیستم. برای خودم زندگی جالبی دارم. اگرچه نه موسیقیدان شده‌ام و نه شاعر. همه‌که نمیتوانند شاعر بشوند، اما در عوض شاعر، جلسات سخنرانی، کلاسهای دروس

عملی و امتحانات سخت مشغول کرده و یک‌لحظه فراغت برایم باقی‌نگذاشته است. رقص هم یادگرفته‌ام و یادختران زیبا و جذاب زیادی هم آشنا شده‌ام که دوستشان دارم و دوستم دارند. با اینهمه گاه به‌گاه بیاد لیلیا میافتم و در عالم خیال او را می‌بینم، صدای او و خنده‌ی‌آرام او را میشنوم، دستش را لیس میکنم، پا او حرف میزنم و او گاهی اندوهگین است و افسرده و گاهی شاد است و گونه‌هایش می‌لرزد. وقتی بخسود می‌آیم، خنده‌ام میگیرد و خودم را جوان شرمگین حس میکنم، بدانگونه که انگار هفده‌ساله‌ام و برای نخستین‌بار عاشق شده‌ام.

البته این حالت به‌ندرت برایم پیش میاید - سه یا چهاربار در سال که‌آنهم رویانی‌بیش‌نیست. فقط‌رویا، یک رویای ناخوسته... من واقعاً آنها را نمیخواهم. تنها رویای من موسیقی است. میگویند اگر به‌روی دست راست بخوابی رویانی نخواهی دید، و من هم قصد دارم از این‌پس، روی دست راستم بخوابم. دلم می‌خواهد که شبها شادمانه برخیزم. زندگی، روی‌مرفته، چیز باشکوهی است... اما باید اعتراف کنم که چقدر از این رویاهای کامکاهی لذت میبرم.

پایان

بایاتویاماها بیدنیای نشاط و زیبایی واردشود

نماینده انحصاری محصولات ارزنده یاماها شرکت بازرگانی زره: خیابان سعدی جنوبی، جنب بانک ملی

YAMAHA SINCE 1887

با آلن معاشرت می‌کنم



از مجموعه نیکلاکو چولو

می‌خواهم برم با رفیقان بازی کنم. ولی مامان بهم گفت که نه، حرفش تونم، این پسرایی رو که من باهاشون معاشرت می‌کنم خیلی دوس نداره، با اون شیطونی می‌کنیم، بالاخره دعوت کردن که برم عسرونه پیش آلن بخورم که اون خیلی پسر خوبی، خیلی باادبه و بهتره که از اون سرمشق بگیرم. من خیلی دلم نمی‌خواس که برم عسرونه خونه آلن و یا از اون سرمشق بگیرم. آلن شاگرد اول کلاس و عزیز دردونه خانوم معلمه، رفیق خوبی نیست، اما نمی‌شه خیلی کنکش زد چون عینک می‌زنه. بیشتر دلم می‌خواس با ژان، ژوفروا، مارسل و بچه‌های دیگه، برم استخر، اما کاری نمی‌شه کرد. مامان خیال شوخی کردن نداشتم، من همیشه حرف مامانمو گوش می‌کنم، مخصوصاً وقتی که خیال شوخی نداره. مامان حموم کرده، سرمو شونه زده، بهم گفت که لباس آبی دریاپی‌مو بپوشم، همون‌که شوارش خط اطو داره و پیرهن سفید ایریشمی و کراوات نخودی داره. عین وقتی که عروسی دختر عموم بود لباس پوشیدیم، همون دفعه‌ای که بعد از غذا مریض شدم. مامان بهم گفت: «ناقده اوقات تلخی نکن، یا آلن حسابی تفریح می‌کنی!» و بعدش از خونه در اومدیم. خیلی می‌ترسیدم که نیادا رفیقامو تورا ببینم. اگه می‌دیدن که اینجور لباس پوشیدم مسخره می‌کردن!

مامان آلن در رویارمون باز کرد. گفت: «چه نازه!» بعد ماچ کرد و آلن رو صدا کرد: «آلن! زودبیا رفیق کوچولوت نیکلا اومده!» آلن اومد. اونم مسخره لباس پوشیده بود. یه تلوار کوتاه مخملی پوشیده بود باجوراب سفید و کفشای سدل سیاه مسخره‌ای که خیلی برق می‌زد. من واوون، مث دو تا خل شده بودیم.

آلن از دیدن من مث این‌که خیلی خوشحال نشد، باهام دست داد، اما خیلی شل. مامان گفت: «می‌پریشم دس شما، امیدوارم خیلی شیطونی نکنه، ساعت شیش نیام عقیبن» مامان آلن گفت که

مطمئنم که با آلن سرگرم می‌شن و من خیلی عاقل می‌مونم. مامان یه نیکایی بهم انداخت که مث این‌که یه خورده نگران بود، و رفت.

عسرونه خوردیم. خوب بود، شکلات بود و مربا و شیرینی و نون سوخاری و آرنجامونو رو میز نداشتم. بعد مامان آلن بهمون گفت که معقول بریم تو اتاق آلن بازی کنیم.

آلن تو اتاقش شروع کرد به من تذکر دادن که نباید کنکش بسزیم چون عینک داره و داد و فریادمی‌کنه و مامانش منو میندازه زندون. من جوابش دادم که خیلی دلم می‌خواد بزنش، اما این کارو نمی‌کنم چون به‌مامانم قول دادم که بچه‌ها قلی باشم. مث این‌که از این حرف خوشش اومد و بهم گفت که حالا بازی می‌کنیم. شروع کردیم مالمه کتاب جغرافی و علوم و حسابدر آوردن و بهم پیشنهاد کرد که کتابا رو بخونیم و برای وقت‌گذردنن مسأله حل کنیم. گفت که شیر و زیرآبشون بازه و همون موقعی که دارن خالی می‌شن پر هم می‌شن.

فکر خوبی بود و من از آلن پرسیدم که می‌تونم این حمومرو ببینم. ممکنه خودمونو با اون سرگرم کنیم. آلن نیکام کرد، عینکشو برداشت، اونو خشک کرد، یه خورده فکر کرد و بعد گفت که دنبالش برم.

تو حمومشون یه وان گنده بود و من به‌آلن گفتم که می‌تونیم اونو پر کنیم و کشتی بازی کنیم.

آلن گفت که هیچ وقت فکر این موضوع نکرده بود، ولی بد فکری هم نیس. وان خیلی زود پر شد. تالبه، البته اینو بگم که ما زیرآبشویسته بودیم. اینجا آلن خیلی ناراحت شد چون کشتی و اسه بازی نداشتم. برام گفت که اسباب بازی خیلی کم داره، بیشتر کتاب داره. خوشبختانه من بدم باکاغذ کشتی درست کنم، و ورقای کتاب حساب آلن رو کندیم. البته خیلی سعی کردیم دقت کنیم که بعد آلن بتونه صفحه‌هارو به‌کتابش بچسبونه چون خیلی بده که

ناراحت شد. کره رو گذاشتیم سرچاش و تصمیم گرفتیم که احتیاط کنیم و گرته ممکن بود مامانمون نازاشی بشن. پی یه‌کار دیگه رفتیم و آلن بهم گفت که برای مطالعه علوم، باباش یه بازی شیمی بهش یاد داده، نشونم داد و خیلی خوشگل بود. یه قوطی گنده بود پر از لوله، بطریای گرد بامزه، شیشه‌های پر از چیزای همه‌رنگ، یه اجاق الکتریام داشت. آلن گفت که با اینا همیشه آزمایشای خیلی آموزنده کرد.

ال شروع کرد به ریختن کره و مایعات تو لوله‌ها و رنگاش عوض می‌شد، قرمز می‌شد، آبی می‌شد، بعضی وقتم دود کوچولوی سفیدی درست می‌شد. با مزه و آموزنده بود!

من به‌آلن گفتم که باید آزمایشای آموزنده‌تر دیگه‌ای بکنیم و اون موافق بود. بطری از همه‌گنده‌ترو برداشتیم، همه‌گردها و همه‌مایعاتو ریختیم توش و بعدش چراغ الکلی رو برداشتیم و بطری رو گرم کردیم. اولش بد نبود. شروع کرد به کف درست کردن و بعدش یه دود خیلی سیاه در اومد. اشکالش این بود که دوده بوی خوبی نمی‌داد و همه جارو کثیف می‌کرد. وقتی که بطری منفجر شد مجبور شدیم آزمایشو قطع کنیم.

آلن شروع کرد به‌داد زدن که هیچ‌چهارو نمی‌بینم ولی خوشبختانه فقط اسه خاطر این بود که شیشه‌های عینکش سیاه شده بود، وقتی داشت عینکشو تمیز می‌کرد من پنجره‌رو باز کردم. چون دود به‌سرفه‌مون انداخته بود، روی قرش، کفها صدای مضحکی می‌کرد، مث آبی که بجوشه، دیوارا همش سیاه شده بود و ما هم خیلی تمیز نبودیم.

بعدش مامان آلن اومد. تا یه لحظه خیلی کسوچولو هیچی نگفت، چشماشو ودهشتو واکرد و بعدش زد زیر فریاد، عینک آلن رو برداشت و یه کشیده بهش زد، بعد دستامون گرفت و برد تو حموم که بشوردمون. وقتی حمومرو دید، چندون خوشش نیومد، آلن عینکشو رفت چسبیده بود، چون نمی‌خواس یه کشیده دیگه بخوره.

اونوقت مامان آلن به‌دو رفت و همونجوری رو از جا درآورد و اونوقت مث یه توپ گنده میشه. به‌نظرم من بودم که به‌فکریم رسید باهاش بازی کنیم، فکر خیلی خوبی نبود. کره رو اسه هم پرت می‌کردیم تفریح می‌کردیم، ولی آلن عینکشو برداشته بود که نیادا کره بخوره به‌عینکش و بشکنه و اون بی‌عینک خوب نمی‌بینم، این‌بود که خراب کرد و کره از طرف استرالیاش خورد یه‌ایته و آینه شیکست. آلن که عینکش رو گذاشت ببینه چی شده، خیلی

برنامه تلویزیون ملی ایران

- برنامه اول - شبکه (همدان - اصفهان)
- برنامه دوم (تهران)
- مراکز استان‌ها:
- آبادان
- بندر عباس
- تبریز
- رشت
- رضائیه
- زاهدان
- سنندج
- شیراز
- کرمانشاه
- کرمان
- مشهد
- مهاباد

تلویزیون آموزشی تلویزیون آمریکا رادیو ایران رادیو تهران رادیو (F. M.)

از پنجشنبه ۴ آذر تا چهارشنبه ۱۰ آذرماه ۱۳۵۰

پنجشنبه ۴ آذرماه

بخش اول	
اخبار	۱۳
بهداشت	۱۳/۱۵
کشتی پیکاردی	۱۳/۳۵
دانش	۱۴
وارتیه	۱۴/۳۰
اخبار	۱۴/۴۵
بخش دوم	
کودکان	۱۷/۳۰
باغزبانی	۱۸
چاندوی علم	۱۸/۳۰
دختر شاه پریان	۱۹

برنامه دوم (تهران)

۱۹/۳۰	رنگارنگ
۴۰	پل‌نگو
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱/۳۰	یاسداران
۳۱/۴۵	موسیقی ایرانی
۳۲/۱۵	فیلم سینمایی هفته

جمعه ۵ آذرماه

۱۴	ژرفو
۱۴/۳۰	موسیقی ایرانی
بخش دوم	
۱۷/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	کودکان
۱۸/۳۰	باغزبانی
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	شنش و هفت
۳۰	کارآگاهان
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱/۳۰	یاسداران
۳۱/۴۵	روزهای زلذگی
۳۲/۴۵	روکامبول

یک مجموعه جدید و پی‌دی‌سی تلویزیونی است. که از این هفته به نمایش گذاشته خواهد شد.

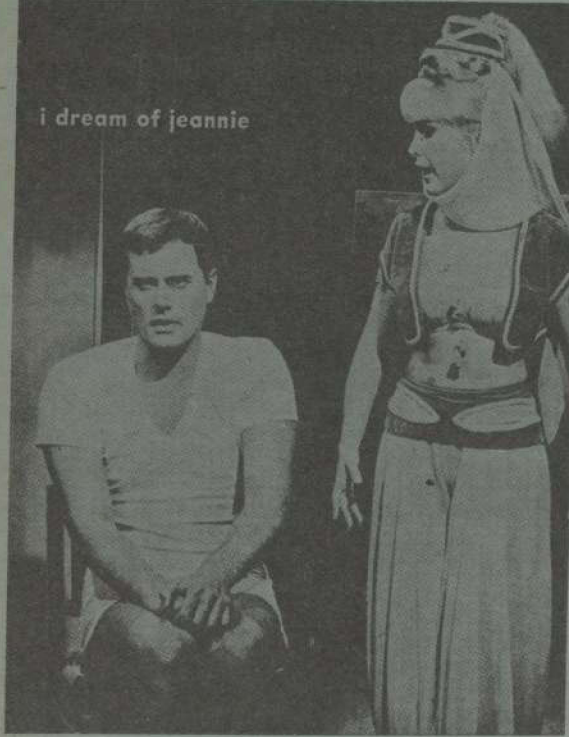
۱۸/۳۰	برنامه محلی گیلان
۱۹/۳۰	جستجو
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱/۳۰	اختیایوس
۳۲/۱۰	بالا تر از خطر

شنبه ۶ آذرماه

بخش اول	
اخبار	۱۳
کارگر	۱۳/۱۵
محله پیتون	۱۳/۳۵

بخش اول	
اخبار	۱۳
تدریس زبان آلمانی	۱۷/۳۰
کودکان	۱۸

برنامه اول شبکه (همدان، اصفهان)



۱۸/۳۰	کیسی جواز
۱۹	روزها و روزنامه‌ها
۱۹/۳۰	فقالی
۳۰	اتاقی ۳۳۳
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱/۳۰	یاسداران
۳۱/۴۵	موسیقی ایرانی
۳۲/۱۵	پیگور



اسماعیل میرفخرانی مجری برنامه دانش

دوشنبه ۸ آذرماه

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۴/۱۵ واریته
۱۳/۳۵ محله پیتون
۱۴ شما و تلویزیون
۱۴/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۴/۴۵ اخبار
بخش دوم
۱۷/۳۰ تدریس زبان
۱۸ کودکان
۱۸/۳۰ ماجرا
۱۹ دانش

به مناسبت برگزاری هفته سرطان گروه دانش برنامه‌ای تحت عنوان شناسایی و پیشگیری از ابتلا به سرطان تهیه نموده

بخش اول

۱۳ اخبار

سه‌شنبه ۹ آذرماه

۱۳ اخبار

است در این برنامه دو نفر از محققان این رشته گفتگویی خواهند داشت و بینندگان این برنامه را با بیماری سرطان و چگونگی پیشگیری از ابتلا به این بیماری آگاه خواهند ساخت.
۱۴/۳۰ آدم و حوا
۳۰ افسونگر
۴۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ پاسداران
۲۱/۴۵ دنیای یک زن
۲۲/۱۵ ایران زمین
۲۲/۴۵ روکامبول
۲۲ هفت شهر عشق

۱۴/۱۵ کانون خانواده
۱۴/۳۵ دنیای کنونی ما
۱۴/۳۰ واریته
۱۴/۴۵ اخبار
بخش دوم
۱۷/۳۰ آموزش کودکان روستایی
۱۸/۳۰ آموزش روستایی
۱۹/۳۰ موسیقی
۲۰ دور دنیا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ پاسداران
۲۱/۴۵ سرکار استوار
۲۲/۴۵ چهره ایران

چهارشنبه ۱۰ آذرماه

بخش اول
۱۳/۱۵ برنامه کارگر

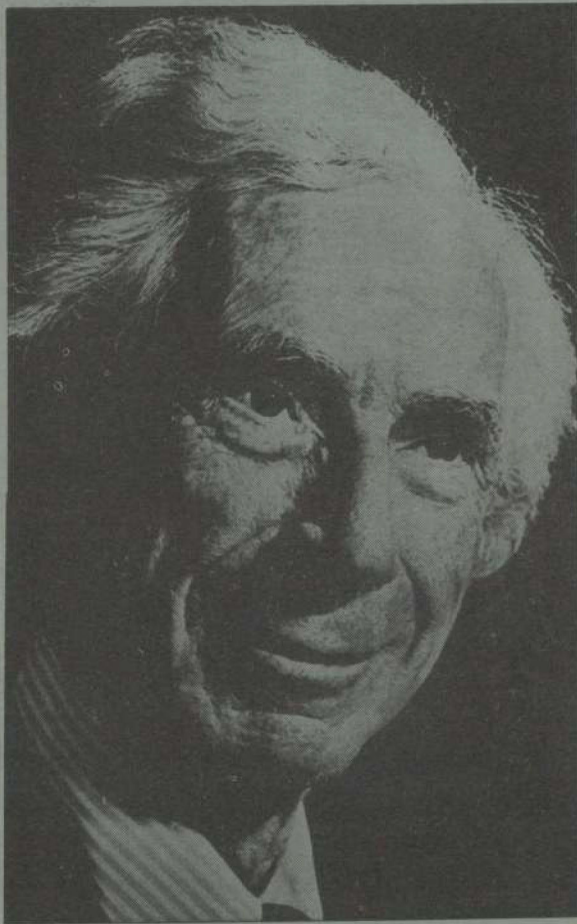
۱۴/۳۵ محله پیتون
۱۴ اخبار
۱۴ ادبیات جهان
۱۴/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۴/۴۵ اخبار

پنجشنبه ۱۱ آذرماه

۲۴ موسیقی ایرانی



برنامه دوم



برقرارداد ارسال

پنجشنبه ۴ آذرماه

۱۹/۳۴ اخبار
۱۹/۵۰ خط مشترک لا
۳۰/۵۵ واریته
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۱۵ مسابقه جایزه بزرگ
۲۱/۴۵ موسیقی اصیل ایرانی
۲۲/۱۵ ادب معاصر
۲۲/۴۵ دکتر بن کیسی



وینست ادواردز در نقش دکتر بن کیسی

یکشنبه ۷ آذرماه

۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۵ خط مشترک لا
۳۰ شهر آفتاب
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۱۵ گنجینه هلندی
۲۱/۴۵ ایران زمین
۲۲/۱۵ فیلم مستند
۲۲/۵۴ جان چارکر

دوشنبه ۸ آذرماه

۱۹/۴۴ اخبار
۱۹/۵۰ خط مشترک لا
۳۰/۵۴ کانون خانواده
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۱۵ جایزه بزرگ
۲۲/۱۵ واریته
۲۲/۴۵ شما و تلویزیون
۲۲/۱۵ اخبار
۲۲/۴۵ داوری با شمامست

جمعه ۵ آذرماه

۱۹/۳۴ آیوانو
۳۰ شما و تلویزیون
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۱۵ آثار

سه‌شنبه ۹ آذرماه

۱۹/۳۴ اخبار
۱۹/۵۰ خط مشترک لا
۳۰/۵۴ واریته
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۱۵ جولیا
۲۱/۴۵ دانش

عده بسیار زیادی از دانشمندان متخصص در رشته‌های گوناگون علمی بمطالعه یخچالها مشغولند یخچالها نیز مانند بسیاری از پدیده در زمین یا اسرار آمیزند. یخچالها دلایلی هستند از چگونگی آب و هوای گذشته و حال زمین. دلایلی برای چگونگی تشکیل کوهها در خارج از پوسته زمین. دلایلی برای توازن دقیق و حساس میان آب و یخ که سطح دریا به آن بستگی می‌یابد. آیا روزی یخچالهای موجود در روی زمین آب میشوند و سطح آنها را بالا می‌آورند؟ یا آنکه دوباره دوره یخبندان دیگری شروع خواهد شد. بسیاری از شواهد زندگی آینده بشر در داخل یخچالها نهفته مانده است. یخچالها از این اسرار و راههای مطالعه آن در فیلم علمی این هفته بنام اسرار یخ مطرح میشود.



مرکز آبادان

پنجشنبه ۴ آذرماه

۱۷/۱۵ برنامه مذهبی
۱۸/۳۰ همسایگان
۱۹ راهه پرند
۱۹/۳۰ رنگارنگ
۳۰ بل فکور
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ پاسداران
۲۱/۴۵ موسیقی ایرانی
۲۲/۱۵ فیلم هفته
۲۲/۳۰ برنامه محلی

جمعه ۵ آذرماه

۱۷/۱۵ برنامه مذهبی
۱۸/۳۰ فوتیال
۱۹/۳۰ جستجو
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ اختاپوس
۲۲ بالاتر از خطر
۲۳ برنامه محلی

شنبه ۶ آذرماه

۱۷/۱۵ تدریس زبان
۱۷/۴۵ کودکان
۱۹ همسایگان
۱۹/۳۰ شن و هفت
۳۰ کارآگاهان
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۱۵ پاسداران

یکشنبه ۷ آذرماه

۲۱/۴۵ برنامه محلی
۲۲/۳۰ روکامبول
۱۷ قرائت قرآن
۱۷/۱۵ تدریس زبان
۱۸ همسایگان
۱۸/۳۰ کیسی جونز
۱۹ روزها و روزنامه‌ها
۱۹/۳۰ نقالی
۳۰ اطاق ۲۲۲
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ مردی در سایه
۲۱/۴۵ موسیقی ایرانی
۲۲/۱۵ پیکر
۲۲/۱۵ برنامه محلی

دوشنبه ۸ آذرماه

۱۷/۱۵ تدریس زبان
۱۷ قرائت قرآن
۱۸ همسایگان
۱۸/۳۰ ماجرا
۱۹ دانش
۱۹/۳۰ آدم و حوا
۳۰ افسونگر
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ پاسداران
۲۱/۴۵ سرکار استوار
۲۲/۴۵ چهره ایران
۲۲/۱۵ ایران زمین
۲۲/۴۵ روکامبول

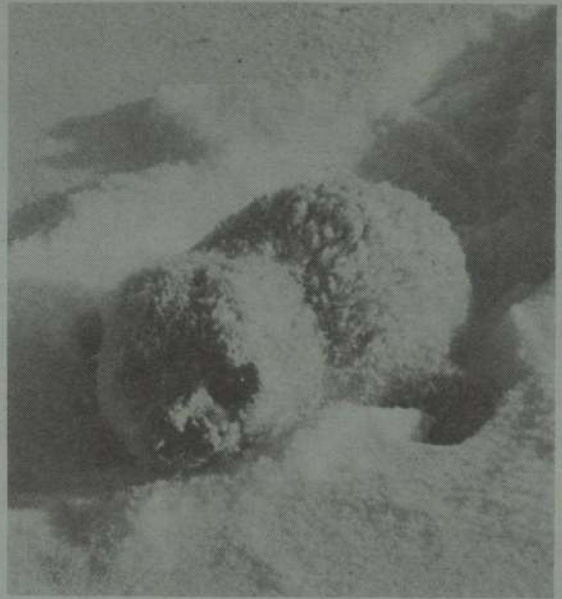
سه‌شنبه ۹ آذرماه

۱۷ قرائت قرآن
۱۷/۱۵ تدریس زبان
۱۸ همسایگان
۱۸/۳۰ کودکان
۱۹ توسن
۱۹/۳۰ بعداً اعلام میشود
۳۰ مسابقه هما
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ پاسداران
۲۱/۴۵ دنیای براکن
۲۲/۴۵ روکامبول
۲۳ موسیقی
۲۳/۳۰ برنامه محلی

۲۴ هفت شهر عشق
۲۲/۳۰ برنامه محلی

چهارشنبه ۱۰ آذرماه

۱۷ قرائت قرآن
۱۷/۱۵ تدریس زبان
۱۸ همسایگان
۱۸/۳۰ کودکان
۱۹ توسن
۱۹/۳۰ بعداً اعلام میشود
۳۰ مسابقه هما
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ پاسداران
۲۱/۴۵ دنیای براکن
۲۲/۴۵ روکامبول
۲۳ موسیقی
۲۳/۳۰ برنامه محلی



۲۲/۱۵ مسابقه
۲۳/۱۵ موسیقی اصیل ایرانی

چهارشنبه ۱۰ آذرماه

۱۹/۳۴ اخبار
۱۹/۵۰ خط مشترک لا
۳۰/۵۴ هیلاریوس ۱۰۰
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۱۵ موسیقی کلاسیک

این برنامه اختصاص به رستیان‌پیانوی پترافلر دارد. او در این برنامه از لودویگ وان بتهوون سونات در فامینور اپوس ۵۷، از یوهانس برامس ۴ قطعه برای پیانو اپوس ۱۱۹ و از اینگور استراوینسکی سه مومان از پتروشکارا خواهد نواخت.

۲۱/۴۵ درباره سینما
۲۲/۱۵ فیلم سینمایی



چهارشنبه ۱۰ آذرماه

۱۷ قرائت قرآن
۱۷/۱۵ تدریس زبان
۱۸ همسایگان
۱۸/۳۰ کودکان
۱۹ توسن
۱۹/۳۰ بعداً اعلام میشود
۳۰ مسابقه هما
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ پاسداران
۲۱/۴۵ دنیای براکن
۲۲/۴۵ روکامبول
۲۳ موسیقی
۲۳/۳۰ برنامه محلی



مرکز بندرعباس

<p>پنجشنبه ۴ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۴ بازی بازی</p> <p>۱۸ نوبادگان</p> <p>۱۸/۳۰ باگزبانی</p> <p>۱۹ زنگوله‌ها</p> <p>۱۹/۳۰ راه آهن</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۱۵ موسیقی ایرانی</p> <p>۳۱/۴۵ فیلم هفته</p> <p>جمعه ۵ آذرماه</p> <p>۱۱/۳۴ کارگاه موسیقی</p> <p>۱۲ فیلم کپکشان</p> <p>۱۳ رویدادهای هفته</p> <p>۱۴/۳۰ موسیقی شاد ایرانی</p> <p>۱۴ داش پالکی</p> <p>۱۵ فیلم مستند</p> <p>۱۵/۳۰ سینمایی</p> <p>۱۷ فوتبال</p> <p>۱۸ موسیقی محلی</p> <p>۱۸/۳۰ واریته</p>	<p>۱۹ رنگارنگ</p> <p>۱۹/۳۰ ستارگان</p> <p>۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۱۵ اختاپوس</p> <p>۳۱/۴۵ فیلم آلفرد هیچکاک</p> <p>شنبه ۶ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ کارتون</p> <p>۱۸ سرزمینها</p> <p>۱۸/۴۰ بهداشت</p> <p>۱۹ روح کاپیتان گروک</p> <p>۱۹/۴۰ مجله نگاه</p> <p>۲۰ دنیای یک زن</p> <p>۳۱/۱۵ میلارد</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۴۰ چهره ایران (امواج روشن)</p> <p>۲۲ بیتون پلیس</p> <p>یکشنبه ۷ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ کارتون</p> <p>۱۸ نوبادگان</p>	<p>سه‌شنبه ۹ آذرماه</p> <p>۱۷ آموزش روستایی</p> <p>۱۸/۳۰ مسابقه نقاشی کودکان</p> <p>۱۹ آقاخرسه</p> <p>۱۹/۳۰ جادوی علم</p> <p>۲۰ علیسا</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۱۵ سرکار استوار</p> <p>۲۲ فیلم سینمایی</p> <p>چهارشنبه ۱۰ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ آموزش زنان روستایی</p> <p>۱۸ کارتون</p> <p>۱۹ آتیچه شما خواسته‌اید</p> <p>۱۹/۳۰ واریته</p> <p>۱۹/۳۰ گزارش استرلیج</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۱۵ عشق روی پشت بام</p> <p>۳۱/۴۵ هفت شهر عشق</p> <p>۳۲/۱۵ سازمان اس</p> <p>۲۲ بیتون پلیس</p>	<p>پنجشنبه ۶ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p> <p>۱۸ بازی بازی</p> <p>۱۸/۳۰ جادوی علم</p> <p>۱۹ دختر شاه پریان</p> <p>۱۹/۳۰ رنگارنگ</p> <p>۲۰ پلنگور</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۳۰ پاسداران</p> <p>۳۱/۴۵ موسیقی محلی</p> <p>۲۲ فیلم سینمایی</p> <p>جمعه ۵ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p> <p>۱۸ کارتون</p> <p>۱۸/۳۰ فوتبال</p> <p>۱۹/۳۰ از دیدگاه شما</p> <p>۱۹/۴۵ بالاتر از خطر</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۳۰ اختاپوس</p> <p>۲۲ جستجو</p>
--	---	---	--



مرکز تبریز

<p>پنجشنبه ۴ آذرماه</p> <p>۱۲ کانون خانواده</p> <p>۱۳/۳۰ دکتر بن کیسی</p> <p>۱۴/۳۰ واریته استودیو «ب»</p> <p>۱۴ برونج</p> <p>۱۵ جنگ بزرگ</p> <p>۱۵/۳۰ کپکشان</p> <p>۱۶/۳۰ کارتون</p> <p>۱۷ سرزمین عجایب</p> <p>۱۸ دامی وپسر</p> <p>۱۸/۳۰ اخبار استان</p> <p>۱۹ مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)</p> <p>۱۹/۳۰ پلیس نیویورک</p> <p>۲۰ اختاپوس</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱ فراری</p> <p>۳۲ موسیقی ایرانی</p> <p>۳۳/۳۰ فیلم سینمایی</p> <p>جمعه ۵ آذرماه</p> <p>۱۰ موسیقی نوجوانان</p> <p>۱۰/۳۰ ویرجینیایی</p> <p>۱۳ موسیقی شاد ایرانی</p> <p>۱۴/۳۰ صفحه اول</p> <p>۱۴/۳۰ گزارش استرلیج</p> <p>۱۶/۳۰ دختر شاه پریان</p> <p>۱۰ پیوند</p>	<p>۱۵/۳۰ فوتبال</p> <p>۱۷ موسیقی ایرانی</p> <p>۱۷/۳۰ اعتراف</p> <p>۱۸/۳۰ رویدادهای استان (محلی)</p> <p>۱۹ راهبه پرند</p> <p>۱۹/۴۰ جاد</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱ عالم و شما</p> <p>۳۱/۴۰ خانه قهر خانم</p> <p>۳۲ شبهای تهران</p> <p>شنبه ۶ آذرماه</p> <p>۱۳ برنامه کارگر</p> <p>۱۴/۳۰ راز بقا</p> <p>۱۴ زنگوله‌ها</p> <p>۱۴/۳۰ اختاپوس</p> <p>۱۴/۳۰ الفوتگر</p> <p>۱۴ داستان‌های جاوید ادب ایران</p> <p>۱۵ عشق روی پشت بام</p> <p>۱۵/۳۰ اسرار شهر بزرگ</p> <p>۱۶ پل‌وسباستین</p> <p>۱۷ کارتون</p> <p>۱۷/۳۰ معما</p> <p>۱۸ جادوی علم</p> <p>۱۸/۳۰ اخبار استان</p> <p>۱۹ رویدادهای هفته ایران و جهان</p> <p>۱۹/۳۰ غرب وحشی</p> <p>۳۰/۳۰ گزارش استرلیج</p> <p>۳۱ چهره ایران</p> <p>۳۱/۳۰ فراری</p>	<p>پنجشنبه ۷ آذرماه</p> <p>۱۳ اعلام برنامه حفاظت و ایمنی</p> <p>۱۴ دیوید کایرفیلد</p> <p>۱۴ موسیقی ایرانی</p> <p>۱۴/۳۰ در نبرد زندگی</p> <p>۱۶ التهاب</p> <p>۱۵ آرزوهای از دست رفته</p> <p>۱۵/۳۰ پنج دقیقه آخر</p> <p>۱۶ بینوایان</p> <p>۱۷ باگزبانی</p> <p>۱۷/۳۰ آقاخرسه</p> <p>۱۸ آتیچه شما خواسته‌اید</p> <p>۱۸/۳۰ کاش</p> <p>۱۹ نغمه‌ها</p> <p>۱۹/۳۰ هاوایی</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱ موسیقی کلاسیک</p> <p>۳۱/۳۰ فیلم سینمایی</p> <p>دوشنبه ۸ آذرماه</p> <p>۱۳ کانون خانواده</p> <p>۱۴ سرگذشت</p> <p>۱۳ واریته غریب</p> <p>۱۴/۳۰ ادبیات جهان</p> <p>۱۴ رانده شده</p>	<p>۱۵ آزر</p> <p>۱۵/۳۰ تمدن</p> <p>۱۶ جون آلیسون</p> <p>۱۷ کارتون و آموزش روستایی</p> <p>۱۸ جولیا</p> <p>۱۸/۳۰ واریته</p> <p>۱۹ نسل جدید</p> <p>۲۰ ایران زمین</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱ مجله بیتون</p> <p>۳۲ سرکار استوار</p> <p>سه‌شنبه ۹ آذرماه</p> <p>۱۳ برنامه کارگر</p> <p>۱۴ سفرهای جیبی مک فیترز</p> <p>۱۴/۳۰ موسیقی محلی</p> <p>۱۶ آیرن‌ساید</p> <p>۱۵ انتظارات بزرگ</p> <p>۱۵/۳۰ زندانی</p> <p>۱۶ روکامبول</p> <p>۱۷ آموزش روستایی</p> <p>۱۸ داستان سفر</p> <p>۱۸/۳۰ تگاهی به گذشته</p> <p>۱۹ واریته شش و هشت</p> <p>۱۹/۳۰ تابستان گرم طولانی</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱ سازمان اس</p> <p>۳۲ دانش پالکی</p> <p>۳۳ هفت شهر عشق</p>
--	--	---	--

۱۹ مجله نگاه	۱۶ ویدوک	۱۳ موسیقی ایرانی	● چهارشنبه ۱۰ آذرماه
۱۹/۳۰ روهاید	۱۷ آموزش زنان روستایی	۱۳/۳۰ دانش	
۳۰/۳۰ اخبار	توسن	۱۴ بارون	
۳۱ مجله بیتون	۱۸ سرزمین‌ها	۱۵ فیلم	
۳۲ پهلوانان	۱۸/۳۰ ساز تنبا	۱۵/۳۰ سیمای شجاعتان	۱۲ بیگ مک ۱۳/۳۰ کاپیتان نایس

مرکز رشت

<p>سه‌شنبه ۹ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p> <p>۱۸ کودکان روستایی</p> <p>۱۸/۳۰ آموزش روستایی</p> <p>۱۹/۳۰ موسیقی</p> <p>۲۰ نوردنیا</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۳۰ پاسداران</p> <p>۳۱/۴۵ سرکار استوار</p> <p>۳۲/۴۵ چهره ایران</p> <p>چهارشنبه ۱۰ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p> <p>۱۸ آموزش زنان روستایی</p> <p>۱۸/۳۰ جوانان (محلی)</p> <p>۱۹ تون</p> <p>۱۹/۳۰ بعداً اعلام می‌شود</p> <p>۲۰ نبرد زندگی</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۳۰ پاسداران</p> <p>۳۱/۴۵ بیتون پلیس</p> <p>۳۲/۴۵ روکامبول</p> <p>۲۳ موسیقی ایرانی</p>	<p>۲۲/۱۵ یگراد</p> <p>۲۳ ایران زمین</p> <p>دوشنبه ۸ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p> <p>۱۸ کودکان</p> <p>۱۹/۳۰ مجله نگاه</p> <p>۱۹/۳۰ واریته شش و هشت</p> <p>۲۰ کارآگاهان</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۳۰ پاسداران</p> <p>۳۱/۴۵ بیتون پلیس</p> <p>۳۲/۴۵ روکامبول</p> <p>یکشنبه ۷ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p> <p>۱۸ جوانان (محلی)</p> <p>۱۸/۳۰ کسی‌چوژ</p> <p>۱۹ روزها و روزنامه‌ها</p> <p>۱۹/۳۰ نقالی</p> <p>۲۰ اطاق ۲۲۲</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۴۵ سازمان اس</p> <p>۳۲/۴۵ روکامبول</p> <p>۲۳ هفت شهر عشق</p>	<p>پنجشنبه ۶ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p> <p>۱۸ کودکان</p> <p>۱۹/۳۰ باگزبانی</p> <p>۱۹/۳۰ مجله نگاه</p> <p>۱۹/۳۰ واریته شش و هشت</p> <p>۲۰ کارآگاهان</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۳۰ پاسداران</p> <p>۳۱/۴۵ بیتون پلیس</p> <p>۳۲/۴۵ روکامبول</p> <p>جمعه ۵ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p> <p>۱۸ جوانان (محلی)</p> <p>۱۸/۳۰ کسی‌چوژ</p> <p>۱۹ روزها و روزنامه‌ها</p>
--	---	--

مرکز رضائیه

<p>پنجشنبه ۴ آذرماه</p> <p>۱۸ بازی بازی</p> <p>۱۸/۳۰ اخبار</p> <p>۱۹ زنگوله‌ها</p> <p>۱۹/۳۰ راه آهن</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار سراسری و رضائیه</p> <p>۳۱/۱۵ اختاپوس</p> <p>۳۱/۴۵ اعتراف</p> <p>شنبه ۶ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p> <p>۱۸ کودکان</p> <p>۱۸/۳۰ باگزبانی</p> <p>۱۹/۳۰ مجله نگاه</p> <p>۱۹/۳۰ واریته شش و هشت</p> <p>۲۰ کارآگاهان</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۳۰ مردی در سایه</p> <p>۳۱/۴۵ موسیقی ایرانی</p> <p>۳۲/۱۵ یگراد</p> <p>۲۳ ایران زمین</p> <p>دوشنبه ۸ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p> <p>۱۸ کودکان</p> <p>۱۸/۳۰ ماجرا</p> <p>۱۹ دانش</p> <p>۱۹/۳۰ آدم و حوا</p> <p>۳۰/۳۰ الفوتگر</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۳۰ مردی در سایه</p> <p>۳۱/۴۵ سازمان اس</p> <p>۳۲/۴۵ روکامبول</p> <p>۲۳ هفت شهر عشق</p> <p>سه‌شنبه ۹ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p>	<p>پنجشنبه ۴ آذرماه</p> <p>۱۸ بازی بازی</p> <p>۱۸/۳۰ اخبار</p> <p>۱۹ زنگوله‌ها</p> <p>۱۹/۳۰ راه آهن</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار سراسری و رضائیه</p> <p>۳۱/۱۵ اختاپوس</p> <p>۳۱/۴۵ اعتراف</p> <p>شنبه ۶ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p> <p>۱۸ کودکان</p> <p>۱۸/۳۰ باگزبانی</p> <p>۱۹/۳۰ مجله نگاه</p> <p>۱۹/۳۰ واریته شش و هشت</p> <p>۲۰ کارآگاهان</p> <p>۳۰/۳۰ اخبار</p> <p>۳۱/۳۰ مردی در سایه</p> <p>۳۱/۴۵ موسیقی ایرانی</p> <p>۳۲/۱۵ یگراد</p> <p>۲۳ ایران زمین</p> <p>دوشنبه ۸ آذرماه</p> <p>۱۷/۳۰ تدریس</p> <p>۱۸ جوانان</p> <p>۱۸/۳۰ کسی‌چوژ</p> <p>۱۹ روزها و روزنامه‌ها</p>	<p>جمعه ۵ آذرماه</p> <p>۱۴/۳۰ کارگاه موسیقی</p> <p>۱۶ کپکشان</p> <p>۱۵ رویدادها</p> <p>۱۵/۳۰ فیلم سینمایی</p> <p>۱۷ فوتبال</p> <p>۱۸/۳۰ واریته</p> <p>۱۸/۴۵ آزر</p> <p>۱۹ از همه رنگ (تولید محلی)</p> <p>۱۸/۳۰ ستارگان</p> <p>۳۰ موسیقی محلی</p>
--	--	---



مرکز سندج

پنجشنبه ۴ آذرماه

بازی بازی	۱۸/۳۰
زنگوله‌ها	۱۹
داستانهای جاوید ادب پارس	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
فیلم سینمایی	۳۱

جمعه ۵ آذرماه

فوتبال	۱۷/۳۰
رتگارتک	۱۸/۳۰
بعداً اعلام می‌شود	۱۹
ستارگان	۱۹/۳۰
موسیقی فرهنگ و هنر	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰

شنبه ۶ آذرماه

سرزمینها	۱۸/۳۰
دنیای یک زن	۱۹
آنچه شما خواستاید	۱۹/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
راز بقا	۳۱
چهره ایران	۳۱/۳۰

یکشنبه ۷ آذرماه

آقا خرسه	۱۸/۳۰
واریته ۶ و ۸	۱۹
ایران زمین	۱۹/۳۰

دوشنبه ۸ آذرماه

توسن	۱۸/۳۰
موسیقی شاد ایرانی	۱۹
دانش	۱۹/۳۰
دور دنیا	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
ادبیات جهان	۳۱
خانه قمر خاتم	۳۱/۳۰

سه‌شنبه ۹ آذرماه

کنت مونت کریستو	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۱
عشق روی پشت بام	۳۱/۳۰

چهارشنبه ۱۰ آذرماه

آموزش زنان روستایی	۱۸
نقانی	۱۹
آخرین مهلت	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
جولیا	۳۱
هفت شهر عشق	۳۱/۳۰



مرکز شیراز

پنجشنبه ۴ آذرماه

تدریس طبیعی	۱۶/۳۰
تدریس زبان	۱۷/۳۰
کودکان	۱۸
جادوی علم	۱۸/۳۰
مسابقه مسائل روز (محل)	۱۹
رتگارتک	۱۹/۳۰
بل فگور	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
پاسداران	۳۱/۳۰
یتون پلیس	۳۱/۳۰
فیلم سینمایی هفته	۳۲/۱۵

جمعه ۵ آذرماه

تدریس فیزیک	۱۵/۳۰
تدریس ریاضی	۱۶/۱۵
مسابقه جایزه بزرگ (محل)	۱۷
کارتون	۱۸
فوتبال	۱۸/۳۰
جستجو	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
اختاپوس	۳۱/۳۰
بالاخر از خطر	۳۲

شنبه ۶ آذرماه

تدریس طبیعی	۱۶/۳۰
تدریس زبان	۱۷/۳۰
کودکان	۱۸



«ایران اولیل» یکی از بازیگران مجموعه یزدی محله یتون

۲۲/۴۵ روکامبول

یکشنبه ۷ آذرماه

تدریس زبان	۱۷/۳۰
کودکان	۱۸

دوشنبه ۸ آذرماه

تدریس ریاضی	۱۶/۳۰
تدریس زبان	۱۷/۳۰
کودکان	۱۸
ماجرا	۱۸/۳۰
دانش	۱۹
آدم و حوا	۱۹/۴۰
افسونگر	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
اخبار استان	۳۱/۱۵
یتون پلیس	۳۱/۳۰
دنیای یک زن	۳۱/۴۵
ایران زمین	۳۲/۱۵
روکامبول	۳۲/۴۵
هفت شهر عشق	۳۲

سه‌شنبه ۹ آذرماه

تدریس شیمی	۱۶/۳۰
تدریس زبان	۱۷/۳۰
کودکان روستایی	۱۸
آموزش روستایی	۱۸/۳۰
موسیقی	۱۹/۳۰
دور دنیا	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
اخبار استان	۳۱/۱۵
پاسداران	۳۱/۳۰
سرکار استوار	۳۱/۴۵
چهره ایران	۳۲/۴۵

چهارشنبه ۱۰ آذرماه

تدریس زبان	۱۷/۳۰
زنان روستایی	۱۸
کودکان (محل)	۱۸/۳۰
توسن	۱۹
شکوه شاهنشاهی	۱۹/۳۰
مسابقه هما	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
اخبار استان	۳۱/۱۵
پاسداران	۳۱/۳۰
روکامبول	۳۲/۴۵
دنیای پراکن	۳۱/۴۵
موسیقی ایرانی	۳۲

پنجشنبه ۴ آذرماه

بازی بازی	۱۸/۳۰
زنگوله‌ها	۱۹
داستانهای جاوید ادب پارس	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
فیلم سینمایی	۳۱

جمعه ۵ آذرماه

فوتبال	۱۷/۳۰
رتگارتک	۱۸/۳۰
بعداً اعلام می‌شود	۱۹
ستارگان	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰
پهلوانان	۳۱



مرکز کرمانشاه



پنجشنبه ۴ آذرماه

بخش اول اخبار	۱۷/۰۵
برنامه آموزشی	۱۷/۱۵
پلیس و مردم	۱۹
فیلم گرفتار	۱۹/۱۵
موسیقی ایرانی	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
آنچه شما خواستاید	۳۱
هفت شهر عشق	۳۱/۳۰
فیلم سینمایی	۳۲

جمعه ۵ آذرماه

کبهکشان	۱۵/۳۲
بازی بازی	۱۶/۳۰
فیلم سینمایی	۱۷
فیلم راز بقا	۱۸/۳۰
مجله نگاه	۱۹
فیلم دختر شاه پریان	۱۹/۳۰
واریته شش و هفت	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
ترانه‌ها	۳۱
گفتار هفته	۳۱/۱۵
اختاپوس	۳۱/۳۰
داستانهای جاوید ادب ایران	۳۲
فیلم جاک	۳۲/۴۵

شنبه ۶ آذرماه

بخش اول اخبار	۱۷/۰۵
برنامه آموزشی ملی	۱۷/۱۵
موسیقی و کودک	۱۸/۱۵
فیلم افسونگر	۱۸/۳۰
ترانه‌ها	۱۹
غرب وحشی	۱۹/۱۵
موسیقی محلی	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
یتون پلیس	۳۱
رویدادهای هفته	۳۲

دوشنبه ۸ آذرماه

بخش اول اخبار	۱۷/۰۵
برنامه آموزشی	۱۷/۱۵
مضحک قلمی	۱۸/۱۵
جادوی علم	۱۸/۳۰
رتگارتک	۱۹
نسل جدید	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
پهلوانان	۳۱
چهره ایران	۳۲
آخرین مهلت	۳۲/۳۰
ترانه‌ها	۳۲/۴۰

سه‌شنبه ۹ آذرماه

بخش اول اخبار	۱۷/۰۵
برنامه آموزشی	۱۷/۱۵



مرکز کرمان

پنجشنبه ۴ آذرماه

بازی بازی	۱۸/۳۰
زنگوله‌ها	۱۹
داستانهای جاوید ادب پارس	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
فیلم سینمایی	۳۱

جمعه ۵ آذرماه

فوتبال	۱۷/۳۰
رتگارتک	۱۸/۳۰
بعداً اعلام می‌شود	۱۹
ستارگان	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰
پهلوانان	۳۱

شنبه ۶ آذرماه

سرزمینها	۱۸/۳۰
دنیای یک زن	۱۹
آنچه شما خواستاید	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
راز بقا	۳۱
چهره ایران	۳۱/۳۰

یکشنبه ۷ آذرماه

آقا خرسه	۱۸/۳۰
واریته شش و هفت	۱۹
کنت مونت کریستو	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۱
عشق روی پشت بام	۳۱/۳۰



پنجشنبه ۴ آذرماه

بازی بازی	۱۸/۳۰
زنگوله‌ها	۱۹
داستانهای جاوید ادب پارس	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
فیلم سینمایی	۳۱

جمعه ۵ آذرماه

فوتبال	۱۷/۳۰
رتگارتک	۱۸/۳۰
بعداً اعلام می‌شود	۱۹
ستارگان	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰
پهلوانان	۳۱

شنبه ۶ آذرماه

سرزمینها	۱۸/۳۰
دنیای یک زن	۱۹
آنچه شما خواستاید	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
راز بقا	۳۱
چهره ایران	۳۱/۳۰

یکشنبه ۷ آذرماه

آقا خرسه	۱۸/۳۰
واریته شش و هفت	۱۹
کنت مونت کریستو	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۱
عشق روی پشت بام	۳۱/۳۰

دوشنبه ۸ آذرماه	
۱۸/۳۰	توسن
۱۹	موسیقی شاد ایرانی
۱۹/۳۰	دانش
۴۰	دور دنیا
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	ادبیات جهان
۴۱/۳۰	خانه قهر خانم
سه‌شنبه ۹ آذرماه	
۱۸	آموزش روستایی
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی



مرکز مشهد

پنجشنبه ۴ آذرماه	
۱۷/۳۰	سرزمین عجایب
۱۸/۳۰	زنگوله‌ها
۱۹	هالیوود و ستارگان
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۴۰	دامبی و پسر
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	فیلم سینمایی
جمعه ۵ آذرماه	
۱۶	دختر شاه پریان
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۸	موسیقی ایرانی
۱۸/۳۰	انتزاع
۱۹/۳۰	افسونگر
۴۰	خانه قهر خانم
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	آقای نواک
شنبه ۶ آذرماه	
۱۷/۳۰	کارتون
۱۷/۳۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸/۳۰	جولیا
۱۹/۳۰	بیتراک
۱۹	ایران زمین
دوشنبه ۸ آذرماه	
۱۷/۳۰	کارتون
۱۷/۳۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸/۳۰	جولیا
۱۹/۳۰	بیتراک
۱۹	ایران زمین
سه‌شنبه ۹ آذرماه	
۱۷/۳۰	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	موسیقی محلی
۱۹	داستان سفر
۱۹/۳۰	دکتر کیلدر
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
چهارشنبه ۱۰ آذرماه	
۱۷/۳۰	آموزش زنان روستایی
۱۸	توسن
۱۸/۳۰	مجله نگاه
۱۹	سرزمینها
۱۹/۳۰	روهاید
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	هفت شهر عشق
۴۱/۳۰	رازینا

پنجشنبه ۴ آذرماه	
۱۸/۳۰	بازی بازی
۱۸/۳۰	جادوی علم
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰	غرب وحشی
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	حقیقت
۴۱/۳۰	چهره ایران
یکشنبه ۷ آذرماه	
۱۷/۳۰	کارتون باگزبانی
۱۸	آقا خرסה
۱۸/۳۰	نفسه‌ها
۱۹	آنچه شما خواسته‌اید
۱۹/۳۰	مدافعان
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	فیلم سینمایی
دوشنبه ۸ آذرماه	
۱۷/۳۰	کارتون
۱۷/۳۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸/۳۰	جولیا
۱۹/۳۰	بیتراک
۱۹	ایران زمین
سه‌شنبه ۹ آذرماه	
۱۷/۳۰	آموزش زنان روستایی
۱۸	توسن
۱۸/۳۰	مجله نگاه
۱۹	سرزمینها
۱۹/۳۰	روهاید
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	هفت شهر عشق
۴۱/۳۰	رازینا
چهارشنبه ۱۰ آذرماه	
۱۷/۳۰	آموزش زنان روستایی
۱۸	توسن
۱۸/۳۰	مجله نگاه
۱۹	سرزمینها
۱۹/۳۰	روهاید
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	هفت شهر عشق
۴۱/۳۰	رازینا

مرکز زاهدان

پنجشنبه ۴ آذرماه	
۱۷/۳۰	فوتبال
۱۸/۳۰	رتگارتنگ
۱۹	بعدا اعلام می‌شود
۱۹/۳۰	ستارگان
۴۰	موسیقی فرهنگ‌وهر
جمعه ۵ آذرماه	
۱۷/۳۰	فوتبال
۱۸/۳۰	رتگارتنگ
۱۹	بعدا اعلام می‌شود
۱۹/۳۰	ستارگان
۴۰	موسیقی فرهنگ‌وهر
شنبه ۶ آذرماه	
۱۸/۳۰	سرزمینها
۱۹	دنیای یک زن
۱۹/۳۰	آنچه شما خواسته‌اید
یکشنبه ۷ آذرماه	
۱۸/۳۰	آقاخرسه

دوشنبه ۸ آذرماه	
۱۸/۳۰	توسن
۱۹	موسیقی شاد ایرانی
۱۹/۳۰	دانش
۴۰	دور دنیا
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	ادبیات جهان
۴۱/۳۰	خانه قهر خانم
سه‌شنبه ۹ آذرماه	
۱۸	آموزش روستایی
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۴۰	دختر شاه پریان
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	جولیا
۴۱/۳۰	هفت شهر عشق
چهارشنبه ۱۰ آذرماه	
۱۸/۳۰	آموزش زنان روستایی
۱۹	تقالی
۱۹/۳۰	آخرین مهلت
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	جولیا
۴۱/۳۰	هفت شهر عشق

مرکز مهاباد

پنجشنبه ۴ آذرماه	
۱۸/۳۰	بازی بازی
۱۹	زنگوله‌ها
۱۹/۳۰	داستانهای جاوید ادب پارس
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	فیلم سینمایی
جمعه ۵ آذرماه	
۱۷/۳۰	فوتبال
۱۸/۳۰	رتگارتنگ
۱۹	بعدا اعلام می‌شود
۱۹/۳۰	ستارگان
۴۰	موسیقی فرهنگ‌وهر
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	پهلوانان
شنبه ۶ آذرماه	
۱۸/۳۰	سرزمینها
۱۹	دنیای یک زن
دوشنبه ۸ آذرماه	
۱۸/۳۰	توسن
۱۹	موسیقی شاد ایرانی
۱۹/۳۰	دانش
۴۰	دور دنیا
سه‌شنبه ۹ آذرماه	
۱۸	آموزش روستایی
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۴۰	دختر شاه پریان
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
چهارشنبه ۱۰ آذرماه	
۱۸/۳۰	آموزش زنان روستایی
۱۹	تقالی
۱۹/۳۰	آخرین مهلت
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	جولیا
۴۱/۳۰	هفت شهر عشق



دوربینی در فیلم دنیای یک زن

رادیو تهران

پنجشنبه ۴ آذرماه	
۱۷/۳۰	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸/۱۵	سازهای غربی
۱۸/۳۰	موسیقی جاز
۱۹	پادشاهان در داستانهای کهن
۴۰	بهترین آهنگهای روز
۴۰/۳۰	جهان هنر
۴۱	موسیقی کلاسیک
۴۴ تا ۴۴	آهنگهای متنوع غربی
جمعه ۵ آذرماه	
۱۷/۳۰	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸/۱۵	سازهای غربی
۱۸/۳۰	موسیقی جاز
۱۹	پادشاهان در داستانهای کهن
۴۰	بهترین آهنگهای روز
۴۰/۳۰	جهان هنر
۴۱	موسیقی کلاسیک
۴۴ تا ۴۴	آهنگهای متنوع غربی
شنبه ۶ آذرماه	
۱۷/۳۰	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸/۱۵	سازهای غربی
۱۸/۳۰	موسیقی جاز
۱۹	پادشاهان در داستانهای کهن
۴۰	بهترین آهنگهای روز
۴۰/۳۰	جهان هنر
۴۱	موسیقی کلاسیک
۴۴ تا ۴۴	آهنگهای متنوع غربی
یکشنبه ۷ آذرماه	
۱۷/۳۰	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸/۱۵	سازهای غربی
۱۸/۳۰	موسیقی جاز
۱۹	پادشاهان در داستانهای کهن
۴۰	بهترین آهنگهای روز
۴۰/۳۰	جهان هنر
۴۱	موسیقی کلاسیک
۴۴ تا ۴۴	آهنگهای متنوع غربی

تلویزیون آموزشی فرستنده رادیویی F. M.

پنجشنبه ۴ آذرماه	یکشنبه ۷ آذرماه	دوشنبه ۸ آذرماه	سه شنبه ۹ آذرماه	چهارشنبه ۱۰ آذرماه	پنجشنبه ۱۱ آذرماه
۲۰ ارکسترهای بزرگ جهان: جانی هوارد موسیقی جاز رولاند کرک	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: فرانک باپر آهنگهای ارکستر موسیقی اپرا آواز وفا موسیقی	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: نایتس بریج (مینما) موسیقی جاز کویت چارلی مینگوس موسیقی ایرانی موسیقی برنامه سوم برنامه شماره (۱۱۱) آواز شهبازی (بیات ترک و ضربی) موسیقی کلاسیک: «آثاری از فردریک شوپن»	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: فلائینگو آهنگهای انتخابی موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم: برنامه شماره (۱۵۹) آواز سیاوش (سه گاه) موسیقی کلاسیک: سزار فرانک - سنفونی در رینتور بارودین - سنفونی شماره ۲ در سی مینور	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: پل مودیا موسیقی جاز: هری مان موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم: برنامه شماره (۱۳۷) آواز وفا (بیات اصفهان و ضربی) موسیقی کلاسیک: بروکس - سنفونی شماره ۲ در سی مینور	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: اسکچ هندیسن موسیقی جاز: جان لوئیس موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم: برنامه شماره (۱۲۸) آواز گلپایگانی (شور و ساقی) موسیقی کلاسیک: شوبرت - سنات بیانو در سی بمل مازور پتچون
۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: موسیقی سبک آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ موسیقی کلاسیک برنامه گلها ارکسترهای بزرگ جهان موسیقی کلاسیک	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: موسیقی سبک آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ موسیقی کلاسیک برنامه گلها ارکسترهای بزرگ جهان موسیقی کلاسیک	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: موسیقی سبک آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ موسیقی کلاسیک برنامه گلها ارکسترهای بزرگ جهان موسیقی کلاسیک	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: موسیقی سبک آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ موسیقی کلاسیک برنامه گلها ارکسترهای بزرگ جهان موسیقی کلاسیک	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: موسیقی سبک آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ موسیقی کلاسیک برنامه گلها ارکسترهای بزرگ جهان موسیقی کلاسیک	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: موسیقی سبک آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ موسیقی کلاسیک برنامه گلها ارکسترهای بزرگ جهان موسیقی کلاسیک

موسیقی سبک
آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ
موسیقی کلاسیک
برنامه گلها
ارکسترهای بزرگ جهان
موسیقی کلاسیک

یکشنبه ۷ آذرماه	دوشنبه ۸ آذرماه	سه شنبه ۹ آذرماه	چهارشنبه ۱۰ آذرماه
۱۸ موسیقی جاز تدریس زبان فرانسه تدریس زبان انگلیسی سیری در تمدن و فرهنگ ایران بهترین آهنگهای روز موسیقی رقص موسیقی کلاسیک آهنگهای متنوع غربی	۱۸ موسیقی جاز تدریس زبان فرانسه تدریس زبان انگلیسی سیری در تمدن و فرهنگ ایران بهترین آهنگهای روز موسیقی رقص موسیقی کلاسیک آهنگهای متنوع غربی	۱۸ موسیقی جاز تدریس زبان فرانسه تدریس زبان انگلیسی سیری در تمدن و فرهنگ ایران بهترین آهنگهای روز موسیقی رقص موسیقی کلاسیک آهنگهای متنوع غربی	۱۸ موسیقی جاز تدریس زبان فرانسه تدریس زبان انگلیسی سیری در تمدن و فرهنگ ایران بهترین آهنگهای روز موسیقی رقص موسیقی کلاسیک آهنگهای متنوع غربی

تلویزیون آمریکا AFTV

THURSDAY	FRIDAY	SATURDAY	SUNDAY
0800 Animal World 0830 Melvin's Circus 1030 Sesame Street 1130 Daniel Boone 1230 Movie "Cowboy" 1400 CBS Golf Classic 1500 Game Of The Week 1730 Billy Walker 1800 News 1820 Fill 1830 Mouse On The Mayflower 1930 Lennon Sistet 2030 Bold Ones 2130 Dragnet 2200 Dean Martin 2245 Movie: Gideon	1330 The Answer 1400 The Christophers 1415 Sacred Heart 1430 Pro Bowlers Tour 1535 Sixty Minutes Cable T.V. 1600 Hawaii Calls 1630 Bill Anderson 1700 Roller Games 1800 News 1820 Fill 1830 Carol Burnett 1930 Ed Sullivan	2030 Bonanza 2130 The Detectives 2200 Movie: "Daniel Boone Trall BiaZer" 1700 Sesame Street 1800 News 1820 Huddle 1825 Music Fill 1830 Green Acres 1855 Mayberry RFD 1920 Glen Campbell 2010 Family Affsir 2035 Richard Diamond 2100 Ironside 2150 Dr. House Call 2200 Big Picture 2225 Tonight Show	0800 Animal World 0830 Melvin's Circus 1030 Sesame Street 1130 Daniel Boone 1230 Movie: "Blondie Meets The Boss" 1400 CBS Golf Classic 1500 Game of the week 1700 Green Acres 1730 Mayberry RFD 1800 News 1820 Huddle



1825 Music Fill
1830 Daniel Boone
1920 Carol Burnett
2010 Room 222
2035 On Campus
2100 Gunsmoke
2150 Dr. House Call
2200 Movie: "What's Up
Tiger Lily"



1800 News
1820 Huddle
1825 Fill
1830 Bewitched

1855 Hawaii Calls
1920 Laugh-in
1930 Anatomy of Welfare
2010 The Lieutenant
2100 Nitecap Theater:
1. Sherlock Holmes and
the Secret Weapon.
2. Charlie Chan In
Shanghai.

برنامه رادیو



هفتگی ایران

پخش روز
۱۸ موسیقی
۱۸/۳۰ تدریس
۱۸/۴۵
۱۹

برنامه ویژه روز جمعه

۸	اخبار	۸/۰۵	برنامه شما و رادیو	۱۸/۳۰	مسابقه رادیویی
۱۲	آذان ظهر	۱۲/۰۵	اخبار ورزشی	۱۹	اخبار ورزشی
۱۲/۰۶	رنگبیا و بیرنگبیا	۱۹/۰۵	موسیقی ایرانی	۲۰	اخبار و تفسیر
۱۳	سیر و سفر	۲۰/۳۰	نمایشنامه	۲۱	موسیقی ایرانی
۱۳/۳۰	برگ سبز	۲۱/۳۰	زیر آسمان کمبود گلپا	۲۲	اخبار-آهنگ آینه
۱۴	اخبار	۲۲/۳۰	ساز تنها	۲۳	ساز تنها
۱۴/۴۵	ساز تنها	۲۲/۳۰	شاعران قصه می گویند	۲۴/۴۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۱۰	شاعران قصه می گویند	۲۳	اخبار	۲۳/۰۵	گلپا
۱۶/۰۵	یکوئید و پشویید	۲۳/۳۵	موسیقی ایرانی	۲۴	برنامه عادی
۱۷	آینه زندگی	۲۴	برنامه عادی		
۱۸	اخبار				
۱۸/۰۵	کانوایی از شعر و				

۶	پاسنداد سلام	۱۱/۱۰	نمایشنامه جشن	۱۸	اخبار و برنامه دهقان	۲۴	خلاصه اخبار
	شاهنشاهی و اعلام برنامه ها	۱۱/۳۰	موسیقی محلی	۱۹	اخبار ورزشی	۲۴	ساعت
۶/۰۳	اخبار	۱۱/۴۵	سختنای مذهبی	۱۹/۰۵	موسیقی		دقیقه بعد از نیمه شب برنامه
۶/۰۸	تقریب تاریخ	۱۲	آذان ظهر	۱۹/۱۵	بحث ایدئولوژیک		۶۵ دقیقه بعد از نیمه شب
۶/۱۵	شادی و امید	۱۲/۰۶	نیازمندبیا	۱۹/۴۵	گفتار		۱ باعداد موسیقی رقص
۷	اخبار	۱۲/۳۰	کارگران	۲۰	اخبار و تفسیر		۱/۱۵ باعداد برنامه گلپا
۷/۱۵	نگاهی به مطبوعات	۱۳	اخبار هنری	۲۰/۳۰	نگاهی به مطبوعات		۲ باعداد موسیقی از مشرق زمین
۷/۳۰	کودک	۱۳/۰۵	برنامه جوانان	۲۰/۴۰	موسیقی ایرانی		۳ باعداد ترانه های ایرانی (جاز)
۸	اخبار	۱۴	اخبار	۲۱	شاعر		۳/۳۰ موسیقی رقص
۸/۰۵	ترانه های ایرانی	۱۴/۳۰	سیری در مسئله روز	۲۱/۳۰	دنیای شاعر و		۴ از هر خواننده
۸/۳۰	رنگین کمان	۱۵	نمایشنامه	۲۲	برنامه گلپا		ترانه های
۹	اخبار	۱۵/۱۵	سران منطقه ای	۲۲/۰۵	اخبار		داستان شب
۹/۰۵	زن و زندگی	۱۵/۳۰	کاروان شعر و	۲۲/۳۰	ساز تنها		۴ آثار جاویدان از
۱۰	اخبار	۱۶	موسیقی	۲۲/۴۵	موسیقی ایرانی		آهنگ سازان
۱۰/۰۵	زن و زندگی	۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	۲۳	اخبار		بزرگ
۱۰/۳۰	هزار و یک سؤال	۱۷	اخبار	۲۳/۰۵	برنامه گلپا		۵ برنامه باعدادی
۱۱	اخبار	۱۷/۰۵	آینه زندگی	۲۳/۳۰	موسیقی ایرانی		۵/۳۰ ترانه های ایرانی

از شنبه تا چهارشنبه

تفاوت برنامه های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۱۲/۰۶	نیازمندبیا	نیازمندبیا	تفسیر قرآن	نیازمندبیا	نیازمندبیا	تفسیر قرآن
۱۴/۳۰	سیری درمسأله روز	سیری درمسأله روز	سیری درمسأله روز	در خدمت مردم	سیری درمسأله روز	موسیقی
۱۵/۱۵	موسیقی	موسیقی	حمایت حیوانات	موسیقی ایرانی	سازمان مال متحد	پاسداران جامعه
۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی
۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	نقش در آینه صفت
۱۸/-	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	خبر برای مردم
۱۹/۰۵	موسیقی	سپاهیان انقلاب	سیری و آریان و هنر	سپاهیان انقلاب	موسیقی	موسیقی
۱۹/۱۵	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک
۲۱/-	مشارع	مشارع	نغمه ای در خاموشی	فرهنگ مردم	جانی دالز	سختنای تراشه
۲۱/۳۰	برنامه گلپا	برنامه گلپا	برنامه گلپا	برنامه گلپا	موسیقی فرهنگ و هنر	موسیقی فرهنگ و هنر

ورزش

لیستون گول بزرگ را در پیش داشت. لیستون به مشت های وحشتناک شهرت داشت و ضربات کشته او بود که فلوید پاترسون را دوبار پیاپی در دقایق نخست مسابقه نقش رینگ ساخته بود و با چنین مسابقه ای اکنون کاسیوس جوان ادعای مبارزه با او را داشت. کاسیوس کلی با صحبت های فراوان خود از لیستون يك «خرس سیاه» ساخته بود و همجا او را خرس سیاه می خواند. لیستون در مقابل گستاخی بیش از حد کلی خاموش بود و تنها وقتی در معرض سؤال های پی در پی خبرنگاران درباره دیدارش با «کلی» قرار می گرفت خیلی کوتاه می گفت: «کاسیوس هنوز بچه است و باید روی زانو من آب پرتقالش را بنوشد!» سرانجام روز موعود فرا رسید. هنوز طنین زنگ آغاز مسابقه در گوش هزاران تماشاگر حاضر بود که ضربه کوبنده از جانب کلی، سونی لیستون بزرگ را مانند تنه درختی خشک به کف رینگ انداخت. این پیروزی آنچنان برق آسا و باور نکردنی بود که هیچ تماشاگر، خواننده یا شنونده ای آن را قبول نداشت. چطور امکان دارد قهرمان جهان فقط با يك ضربه مشت آنچنان وسط رینگ درازکش شود؟

کلی: کاسیوس اسم زمان بردگی منست، مرا محمد علی خطاب کنید

از: عبدالستار دلدار

پیروزی کلی با این سرعت در تاریخ مشت زنی جهان کم سابقه بود و به همین سبب جنگالی بزرگ در ورزش جهان برپا کرد بطوریکه شعاع آن به شوری رسید. ورزش این کشور که خود را با دنیای حرفه ای بیگانه می داند در مقابل پیروزی خارق العاده کلی نتوانست سکوت کند و عنوان کردند این يك تپائی بزرگ برای خالی کردن کیسه مردم بود. تصور تپائی کلی و لیستون زیاد هم غیر منطقی نبود زیرا در مشت زنی حرفه ای که همه چیز حتی عنوان جهانی هم در پول خلاصه میشود يك امر غیر طبیعی بنظر نمی رسد و تا آن تاریخ بارها به همین روش پول های کلانی را به جیب زده بودند، اما دیدار دوم کلی و لیستون به تمام این شایعات خاتمه داد، زیرا در صورت تپائی بطور حتم در مسابقه دوم لیستون پیروز صحنه بود آنهم به این دلیل که اگر لیستون پیروز میشد برای شناختن قهرمان جهان برای بار سوم مسابقه این دو تجدید میشد، اما کلی به تمام این جنگالها پایان داد و در مسابقه دوم نیز با چند ضربه چپ و راست لیستون را سرنگون ساخت و عنوان قهرمان جهان را برای خود تثبیت کرد. پیروزیهای مکرر کلی همچنان ادامه داشت. فلوید پاترسون قهرمان پیشین جهان دوبار پیاپی در مقابلش زانو زد. ارضی ترل مدعی سرسختش صحنه را به او سپرد. هنری کوپر قهرمان اروپا پیش از چند راند در مقابل او ایستادگی نکرد. ولی با ناک داون کردن او در حقیقت بهترین مبارزی بود که در مقابل کلی قرار گرفت. پیروزی پشت پیروزی کلی را

محمد علی کلی هفته گذشته یکی دیگر از مدعیان خود را بنام باستر ماتیس از سر راه برداشت. سرتاسر زندگی ورزشی کلی انباشته از این پیروزیها است. در المپیک ۱۹۶۰ رم قهرمان شد و مدال طلا گرفت. رم آخرین میعادگاه زندگی آماتوری کلی بود زیرا پس از بازگشت از المپیک به دنیای مشت زنی حرفه ای وارد شد. دلان حرفه ای همیشه در کمین هستند تا از میان مشت زنان نوحاسته شکارهای تازه ای بیابند. در آن روز کاسیوس کلی مشت زن مناسبی برای آنها بود زیرا هم خیلی خوب مشت میزد و هم خیلی خوب حرف میزد و این ایده آل برای دلان حرفه ای بود. پس از ورود به دنیای حرفه ای پیروزیهای برق آسای کلی او را تا یک قدمی قهرمانی جهان رسانید و برای دست یافتن به این عنوان تنها سونی



به صورت يك قهرمان شكست‌ناپذیر در آورد.

با این پیروزی ادعاهای کلی هم بالا رفت. او در هرکجا که می‌رسید عنوان می‌کرد که بزرگترین، قویترین و زیباترین انسان روی زمین است. مخصوصاً همیشه روی بزرگترین و زیباترین تکیه می‌کرد و می‌گفت: «من روی رینگ مشت قدرتم را به‌همه‌ثابت کرده‌ام و زیباییم نیز در حدی است که کسی نمی‌تواند آن را انکار کند. در چند سال اخیر او یکی از خبرسازترین منابع خبری برای خسر گزارهای بزرگ جهان بوده است. زیرا به‌جز رویدادهای ورزشی که اکثر به‌روی رینگ منتهی می‌شود زندگی غیر ورزشی کلی یکی از منابع خوب برای تغذیه خبرگزاری‌هاست.

زندگی این پدیده بزرگ ورزشی همیشه باجنجال توام بوده است. کلی به‌تازگی به‌صف مسلمانان پیوسته‌است و پس از پذیرش آئین اسلام نام کوچک خود را از کاسیون به‌محمدهلی تغییر داد و اکنون هرکس قصد توهین به‌او را داشته باشد کلی را بانام سابقش می‌خواند. زیرا او معتقد است که کاسیون نام زمان بردگی اوست و تمام مردم موظف هستند او را بانام جدیدش مخاطب قرار دهند.

زندگی محمدهلی باگرویدن به آئین اسلام شکل تازه‌یی یافت. همسر مسلمانش را به‌خاطر آنکه از دستورات اسلام کاملاً پیروی نمی‌کرد و مثلاً با روسری به‌خیابان نمی‌رفت باوجود داشتن فرزند ترک کرد و همسری جدیدی که به‌معتقدات اسلام سخت پایبند بود برگزید.

کلی برای پرهیز از شرکت در جنگ ویتنام از رفتن به‌خدمت نظام سرپیچی کرد و هم‌جا عنوان می‌کرد او یک واعظ مسلمان است و نباید برای کشتن انسانهای متوع خود به‌جبهه جنگ برود.

محمدهلی بر این عقیده سخت‌ایستادگی کرد. بطوریکه فدراسیون حرفه‌یی مشت زنی جهان به‌علت شانه‌خالی کردن او از رفتن به‌سربازی عنوان جهانی را از او گرفت و به‌جوفریزیر بخشید.

این تصمیم هیچ‌گونه تغییری در عقیده کلی نداد. محمد علی چهار سال مداوم گرفتار دادگستری امریکا بود و حتی برای او تقاضای ۵ سال زندان و پرداخت مبلغی گزاف شد، اما همچنان کلی ایستادگی می‌کرد. مضافاً آنکه او در تمام این مدت اجازه‌برگزاری مسابقه را نداشت بدینجهت از نظر مادی سخت در فشار قرار گرفت به‌ناچار به‌تاتر و سینما روی آورد و چند بار در ایالت‌های گوناگون امریکا با تلاش های زیادی اجازه‌برگزاری مسابقه‌یی را گرفت، اما هر بار در آخرین لحظات با این امر مخالفت میشد. تا آنکه سرانجام دادگاه کلی را تبرئه کرد و بار دیگر حقوق اجتماعی او را پس داد. کلی شاد از این پیروزی بار دیگر در رینگ ظاهر شد. چند مسابقه مقدماتی برگزار کرد تا موفق شد برای پس گرفتن عنوان جهانی خود درواخر

سال‌گذشته رودرروی جوفریزیر قرار گیرد.

تمام مطبوعات جهان به‌این دیدار لقب «مسابقه قرن» داده بودند و معتقد بودند در تمام سال‌های ورزشی قرن بیستم چنین رویداد ورزشی بوقوع نپیوسته است و در سال‌های آینده هم انجام نخواهد شد.

در چنین دیدار بزرگی بود که برای اولین‌بار نوار پیروزی‌های درخشان‌کلی توسط مردی بنام جوفریزیر پاره شد.

نه جوفریزیر و نه کلی هیچکدام تا قبل از این مسابقه روی باخت را بخود ندیده بودند و در همه‌جا مشت‌های آنها تعیین‌کننده نهایی مسابقات بود، اما در پایان این مسابقه یکی از آنها مزه شکست را به‌ناچار مزه مزه می‌کرد و قرعه فال بنام کلی افتاد و درست در راند آخر ضربه هونگاک فریزیر محمدهلی‌کبیر را نقش رینگ کرد کلی با تقلاي فراوان توانست بازدرگی روی‌پا بایستد و این‌درحقیقت آخرین تلاش برای حفظ حیثیت نام بزرگش بود.

پس‌ازاین مسابقه چون محمدهلی کلی باخت همه‌جا عنوان شد این یک تباتی بوده است زیرا مردم با آنکه با چشم خود ضعف و زبونی او را دیده بودند، قبول نداشتند که محمدهلی باخته است. همان‌طور که ابتدا پیروزی او را در برابر سوئی‌لیستون یک تباتی می‌دانستند، اما اکنون پس از گذشت سالها محمدهلی‌کلی چنان بزرگ شده است که او را شکست‌ناپذیر می‌دانند و باخت او را بی‌په‌وجه قابل هضم و قبول نمی‌دانند!

اکنون خود کلی هم باختش را در مقابل جوفریزیر قبول ندارد و معتقد است که در هر شرایط ازحریف برتر است.

هر دو مشت‌زن قبل از دیدار بزرگ اعلام کرده بودند که پس از این مسابقه برای همیشه دستکش‌های خود را آویزان خواهند کرد، اما دیدیم که این تنها يك وعده بود زیرا پس‌از پایان مسابقه هر دو آمادگی خود را برای دیدار مجدد اعلام کردند، با این تفاوت‌که جوفریزیر سر مست از یاده پیروزی همراه با ارگستر جاز خود که نام آن را «ناک اوت» گذاشته است شب‌زنده‌داری‌های تمام نشدنی‌اش را ادامه میدهد و هر روز از این شهر به آن شهر و از این کشور به آن‌کشور برای اجرای کنسرت سفر می‌کند و در مقابل محمدهلی‌کلی شب و روز در فکر مسابقه مجدد یا اوست و يك روز از تمرین غافل نمی‌ماند.

کلی هم به‌مسافرت‌های خود ادامه میدهد با این تفاوت که هر جا می‌رود برای مسابقه است در انگلستان و آلمان با قهرمانان بزرگ آنها چند مسابقه نمایشی برگزار کرد و پس از شکست در مقابل فریزیر در داخل امریکا نیز مسابقاتی برگزار کرد از جمله دیدار با جیمی‌الیس و باسترمتیس بود.

او با مسابقات متعدد خود به‌یک

آمادگی نسبی دست یافته است. در همین هفته روی صفحه تلویزیون‌ها این آمادگی را به‌چشم دیدیم. کلی با رقص پای زیبایی خود نمایشی دلپذیر به‌تماشا گذاشت. ضربات مشت‌های او چون گدشته ریز و مداوم بود بطوریکه در راندهای آخر باسترمتیس کاملاً درمانده شده بود.

کلی در پایان مسابقه عنوان‌کرد که مایل است از مشت زنی کناره‌گیری کند و بکار جدیدی بپردازد او می‌گوید: «پس از مشت‌زنی می‌خواهم به‌کارهای مذهبی بیشتر برسم و فکر می‌کنم بیشتر از این نباید صبر کرد.»

سخنان کلی را باید در زمانی که کم‌کم به ۳۰ سالگی میرسد جدی تلقی کرد و باید منتظر اعلام بازنشستگی او بود، اما مسلماً نه پیش از دیدار مجدد با جوفریزیر چون او به‌هر قیمتی شده می‌خواهد یکبار دیگر خود را در مقابل او آزمایش کند و در این دیدار دوباره سخت به‌مشت‌های خود امیدوار است.

جوفریزیر از این تصمیم کلی کاملاً آگاه است بدینجهت با آنکه اعلام کرده بود که تا قبل از پایان سال جاری با کلی مبارزه خواهد کرد اما اکنون بی‌په‌وجه حاضر به قبول آن نیست و تاریخ مبارزه را حتی در سال ۱۹۷۲

نیز نمی‌داند و معتقد است که بازدرگی به‌میدان کلی خواهد آمد.

در این‌باره فریزیر کاملاً هوشیارانه رفتار می‌کند زیرا می‌داند در موقعیت فعلی که از بی‌تمرینی رنج می‌برد هرگز قادر نخواهد بود مانند سال‌گذشته در مقابل کلی مبارزه‌کند و میداننده که حریف پس از شکست دردناک مسابقه پیشین يك لحظه از تمرین غافل نبوده است. بدین روی با زیرکی تمام سعی در عقب انداختن دیدار مجدد خود با کلی دارد.

در حالیکه محمدهلی کلی همیشه دم از مبارزه با فریزیر می‌زند و پس از هر دیدار فریزیر را به‌میدان می‌طلبید او حریف را خیلی ضعیف‌تر از آنچه‌که دیگران تصور می‌کنند میدانند! بطوریکه پس‌از مسابقه با باسترمتیس به خبر نگاران گفت: «باسترمتیس به مراتب از جوفریزیر قوی‌تر است و باید اعتراف کنم که جیمی‌الیس نیز از فریزیر قوی‌تر بود و من هر دو را شکست دادم، من هر روز مسابقه می‌دهم. جوفریزیر چکار می‌کند؟ شما خودتان قضاوت کنید قهرمان واقعی جهان کیست، من یا جوفریزیر؟ من در هر زمان حاضر به‌مسابقه با او هستم. اگر او قهرمان است پس چرا می‌ترسد با من مبارزه کند؟»

تهیه و تنظیم از: جهانگیر افشاری

مسئله شطرنج شماره ۲۱

— Rh1 — Tg3 — Cd4 —
— Pe4 — Pd5 — Pf5 — Pe6 —
— Cf6 — Da8 — Fd8.
— Re5 — Pd6

سفید بازی را شروع و در ۲ حرکت سیاه را مات میکند

حل مسئله شطرنج شماره ۲۰

سیاه در دو حرکت مات میشود

سیاه	سفید
1- Pc4x D	1- D - b3 !
1- Pa4x D	2- مات ++ b5 - Fe2
1- Ch1 - f2	2- مات ++ Ca8 x T
1- T f3x D	2- مات ++ Pa4 x D
1- Ca8 - b6	2- مات ++ h5 - Fe2
	2- مات ++ Cc6 - C7

علائم اختصاری مهره‌های شطرنج

پاده = P و فیل = F و اسب = C و رخ = T و وزیر = D و شاه = R

تماشای جهان در يك هفته

تکرار تاریخ

شرکت چین در جلسات بیست و ششمین اجلاس هیئت مدیره عمومی سازمان ملل متحد، يك واقعه مهم است. چون سازمان ملل در این اجلاس به مسائل مهمی چون تعیین دبیرکل جدید و رسیدگی به بحران خاورمیانه عربی و سوریه و حضور چین در جلسات مجمع عمومی در حروفصل این مسائل تأثیر بسیار مهمی خواهد داشت.

بسیاری از ناظران معتقد بودند که «چین در زمینه مسائل سیاست جهانی روش متعددی در پیش می‌گیرد، چون پکن مایل نیست سفر نیکسون به چین کمونیست از پیش به شکست محکوم شود.»

اما اولین نطق نماینده چین کمونیست در سازمان ملل متحد هواداران این نظریه را سخت نگران و سردرگم کرد. پیش از آنکه همراه «ژرژولف» مفسر «فرانس پرس» به بررسی سیاست چین در سازمان ملل متحد بپردازیم، به نکات اساسی سیاست خارجی چین که هفته گذشته با يك انفجار هسته‌ای قدرت اتمی خود را به رخ مردم جهان کشید، اشاره می‌کنیم:

سرنوشت تائی‌وان: تائی‌وان جزئی از خاک چین است و ۱۴ میلیون تن مردم آن با گوشت و خون خود با مردم چین پیوند دارند. بعد از جنگ دوم جهانی دول متفق در بیانیه قاهره و اعلامیه پسترام سالکیت بین‌سرنوشت «تائی‌وان» را برسمیت شناختند. اما بعد از جنگ کره آمریکایی‌ها این جزیره و راه‌های دریائی آنرا تصرف کردند.

بحران هندوچین: مردم و حکومت چین از مبارزه ملت‌های هندوچین علیه امپریالیسم امریکا حمایت میکنند، خواستار اجرای طرح صلح ملت‌ماده‌ای حکومت انقلابی موقت ویتنام جنوبی و مصوبات کنفرانس سران ملل هند و چین هستند.

مسئله کره: چین کمونیست از طرح هشت ماده‌ای جمهوری خلق کره در زمینه وحدت این سرزمین حمایت میکند و خواستار لغای مصوبات غیر قانونی سازمان ملل متحد درباره کره است.

بحران خاورمیانه عربی: این بحران ناشی از تجاوز صهیونیسم - باکسک و موافقت ضمنی ابرقدرت‌ها - به حقوق مردم فلسطین و ملل عرب است. حکومت چین کمونیست از مبارزه اعراب با تجاوز حمایت میکند.

موضوع پیشرفت ملل: عقب ماندگی کشورهای جهان سوم ناشی از غارت امپریالیستی ثروتمندترین مردم این کشورهاست. چین که خود را در شمار کشورهای جهان سوم می‌داند، موافق

سیاست

نماینده‌گی شیلی اطلاع دادیم که با نهایت تأسف نمی‌توانیم به‌فیلیپ هرا برای تصدی مقام دبیرکل سازمان ملل رای موافق بدهیم.»

«هرا» که زمانی مدیر اجرایی «سازمان بین‌المللی پول» بود از دوستان نزدیک او تانت است.

ترتیب انتخاب دبیرکل جدید سازمان ملل چنین است که ابتدا اعضای دائمی شورای امنیت (شوروی، امریکا، انگلستان، فرانسه و چین) با یکدیگر مشورت میکنند، سپس شورای امنیت در يك جلسه سری نامزد موردنظر خود را برمی‌گزیند و انتخاب او را به مجمع عمومی توصیه میکند.

بدین نحو پیداست که تصمیم اصلی رایج قدرت بزرگ اتخاذ میکنند و قطعی است که این کشورها قبلاً نظر گروه‌بندی‌های مختلف سازمان ملل را جویا میشوند.

جز «هرا» که نومید شد و «ماکنن» که شانس زیادتری دارد، بقیه نامزدهای پست دبیرکلی سازمان ملل عبارتند از: «ماکنس جاکوبسن» نماینده فنلاند در سازمان ملل متحد که بخاطر پیوستن او احتمالاً دوام نامزدی است که از گدود خارچا میشود، «آمراسینگ» دیپلمات سیلانی و «گورت‌والدهایم» دیپلمات اتریشی.

دیگرانی هم هستند که نمی‌توانند برای نام‌بردگان، رقیبانی جدی به‌حساب آیند، در برابر اکسپرس که «ماکنش» رانامزد «خوش‌شانس» میدانند «میخائیل لیتل‌جان» مفسر «آسوشیئتد پرس» عقیده دارد که بخاطر حساسیت وظایف سازمان ملل متحد در سالهای آینده، قدرت‌های بزرگ ترجیح می‌دهند که یک دیپلمات ورزیده اروپائی یعنی «رک‌والدهایم» جای خالی او تانت را پر کند.

اولین شکست

مردم فیلیپین در انتخابات اخیر فریداند مارکوس رئیس جمهوری کشورشان را که مرد بسیار پر قدرتی به‌حساب می‌آید، با شکست روبرو کردند. این اولین شکست مارکوس در تاریخ جمهوری فیلیپین است.

«جان تانس» مفسر آسوشیئد پرس در اشاره به موقعیت مارکوس می‌پرسد: «آیا روزهای پیروزی به‌پایان رسیده است، یا پیروزی تازه‌ای در انتظار رئیس جمهوری فیلیپین است؟» هنوز زودست که باین پرسش پاسخ گفت. ولی تردید نیست که مارکوس بدین زودیها صحنه سیاست را ترک نمی‌کند. در انتخابات میان دوره‌ای فیلیپین فریداند مارکوس یعنی حزب لیبرال، آراء رای دهندگان را به‌حساب نظر مردم درباره حکومت شش‌ساله «مارکوس» نباده بودند.

مارکوس و حزب ناسیونالیست سازمان به‌خبرنگاران گفت: «ما بی‌باید

تعمیرگاههای شایب لورنس در تهران و شهرستانها

تعمیرگاه مرکزی
شایب لورنس
خیابان آذربایجان اسکانه
سینالکو پلاک ۵۵۸
تلفن: ۲۰ - ۹۶۳۰۱۶
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵
شایب لورنس
عباس آباد سی‌متری نظامی پلاک ۱۷۹
تلفن: ۷۶۴۳۵۱
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
اهواز
خیابان ۴۴ متری نیش کیو، برت
تلفن: ۴۱۹۶
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
گرمانشاه
خیابان شاه بختی پل اجلایه
تلفن: ۴۹۴۹
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه مجاز شماره ۲
شایب لورنس
ت سیمتری نارمک بالاتر از میدان
هفت حوض جنب بانک اصناف
تلفن: ۷۹۵۵۶۵
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
آبادان
خیابان شاهپور
تلفن: ۴۱۴۳
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
اصفهان
خیابان شیخ بهایی چهار راه سرتیپ
تلفن: ۳۷۹۱۶
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
گرگان
خیابان شالی کوی مقابل سینما کابری
تلفن: ۳۳۳۹
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه مجاز شماره ۵
شایب لورنس
خیابان آرنا، جنب بانک ملی
پلاک ۳۳ - ۳۳۳
تلفن: ۶۳۳۳۰
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
سنندج
خیابان ششم بهمن
تلفن: ۳۰۷۳
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
شیراز
خیابان قصر المذنبت چهار راه سینما
سعدی: تلفن: ۳۵۹۸
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
ساری
خیابان فردوسی پلاک ۷۰
تلفن: ۴۴۴۸
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه مجاز شماره ۷
شایب لورنس
خیابان شمیران قدیم
عباس آباد نیش چهار راه قصر
تلفن: ۷۱۰۵۳۶
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
کرمان
خیابان بهلولی «تهران»
بالا تر از طهماسب تلفن: ۳۳۵۲
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
رشت
خیابان سعیدی
تلفن: ۵۶۶۰
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
بندرعباس
فروشگاه عابدینی خیابان رضاشاه کبیر
تلفن: ۳۳۱۶
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه مجاز شماره ۸
شایب لورنس
بان نادری کوچه گوهرنادر پلاک ۱۵
تلفن: ۳۱۱۹۹۱
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
مشهد
خیابان احمدآباد «فرخ»
مقابل خیابان قائم تلفن: ۶۹۶۳
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
رضایه
خیابان فرح نرسیده به خیابان داریوش
تلفن: ۸۳۲۷
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
دزفول
خیابان سی‌متری جدید
تلفن: ۳۵۶۳
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه مجاز شماره ۹
شایب لورنس
خیابان بهمنار شماره ۴۸
تلفن: ۷۵۶۵۰۴
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
زاهدان
خیابان داوربنه ساختمان
ظفریابی تلفن: ۳۹۳۹
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
هدان
خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳
تلفن: ۴۱۹۶
SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شایب لورنس
تبریز
خیابان بهلولی مقابل کلاتر کوچه
تلفن: ۷۹۰۸
SCHAUB-LORENZ

در سنای ۲۴ نفری و در مجلس نمایندگان فیلیپین اکثریت عددی دارند. ولی به گفته مفسر اسوشیتد پرس: «واقعیت اینستکه در جنگ سیاست فیلیپین شیر تحقیر شده است.»

و در آن بحران اقتصادی با اعتصاب کارگران و ناراضی جوانان همراه است. این اتهامها، چهره است، چه دروغ، روی توده مردم تأثیر فراوان میگذارد.

مارکوس «پسو» - واحد پول فیلیپین راکاهش ارزش داده و اقتصاد کشور را برپایه «عدم کنترل» قرار داده است.

سناطور «آکتیو» رهبر حزب لیبرال و موادارانش به سال ۱۹۷۳ - پایان دوران حکومت مارکوس - و این اصل قانون اساسی فیلیپین امید بسته اند که هیچکس نمی تواند سه بار رئیس جمهور شود.

مخالفتان مارکوس او را به عوامفریبی و سوء استفاده از قدرت متهم میکنند. در جامعه ای که توده کثیری فقیر و تعداد اندکی مرفه دارد

کودتای هفته گذشته تا بلند که هدف آن برانداختن بنیان دیمکراسی پارلمانی بود، بدست مارشال «تاوم کیتی کاپون» انجام شد که سمت نخست وزیر دارد.

«کیتی کاپون» و همدستان اصلیش ژنرال «شاروسا تیارا» فرمانده کل ارتش «ساراسن» معاون نخست وزیر مارشال «تولا ساینس» فرمانده نیروی هوایی یک «گروه انقلاب» تشکیل داده اند.

«گروه انقلاب» تعهدهای بین المللی تا بلند را می پذیرد، به سیاست حکومت قبلی پایبند خواهد بود و قانون اساسی جدیدی تهیه میکند که جانشین قانون اساسی معلق پیشین شود.

«فرانس پرس» مینویسد: «سفارت آمریکا در پانگک دو روز پیش از وقوع کودتا از نقشه اجرا و هدف های آن با خبر بود. آلکسی جانسن، معاون وزارت خارجه آمریکا هم یک روز بعد از وقوع کودتا مدت درازی با رهبر کودتا گفتگو کرد.»

انحلال تمام احزاب سیاسی، تعلیق قانون اساسی و به مبارزه طلبیدن دیمکراسی پارلمانی هدف اصلی کودتای اخیر تا بلند است.

«پانگک ورتل» پس از ستایش رهبر کودتا می نویسد: «خون جدیدی در دستگاه رهبری کشور جریان یافته است و آنچه روی داده یک تغییر سیستم است، نه یک جابجا شدن افراد.»

بدین ترتیب خوب پیداست، کودتای جدید و بدون خونریزی نظامیها که در ۱۹۵۷ با یک کودتا به قدرت رسیده بودند، بیشترین آثار خود را در صحنه سیاست خارجی تا بلند آشکار خواهد کرد.

تا بلند، پایگاهی مطمئن

«پانگک ورتل» دو روز بعد از کودتای بدون خونریزی نظامی نوشت: «انقلاب تا بلند نشان میدهد که تجربه دیمکراسی انتخاباتی در کشور ما شکست خورده است و دیگر تکرار نخواهد شد.»

حالی از جنگ سخن میگوید که حکومت مصر در کار ساختن یک «اقتصاد صلح» است.

«لوریان لوژور» چاپ بیروت با اشاره به این دوگانگی چهره مصر می نویسد: «از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بعد هیچکدام از کشورهای عرب تلاش چنین عظیم و گذشتنی چنین بزرگ نکرده است.» آمادگی برای جنگ، ۱/۵ میلیارد دلار خرج روی دست مصر نهاده است.

اما آمادگی برای جنگ همراه یک تلاش عظیم اقتصادی است. تحول اقتصادی مصر بصورت سرمایه‌گزاریهایی وسیع و اتخاذ روشهای آزاد منشانه در تجارت و صنعت آشکار شده است. عزیز صدیقی معاون نخست وزیر مصر میگوید: «جنگ آینده طولانی خواهد بود. مصر باید یک زیربنای عظیم صنعتی و اقتصادی داشته باشد. اتخاذ

روشهای آزاد منشانه اقتصادی هم بدان منظور است که تکنوکراتها و بورژواها به حکومت بپیوندند و بدان یاری دهند.»

از قول «فرانس پرس» به این ارقام توجه کنید: «مصرفات و بی تفاوتی به تحولات پشت پرده بحران، در کنار اجرای برنامه پنج ساله ایست که باید ۱۸۸ هزار شغل جدید ایجاد کند و در چهارچوب آن ۴۶۲ میلیون لیره مصری صرف برنامه های صنعتی شود. مزد متوسط مزدبگیران مصری که در سال ۱۹۶۸ معادل ۲۸۶ لیره مصری بود، اینک به ۳۶۴ لیره مصری رسیده است. برای کالاها و نیروی انسانی مصر، در چهارچوب فدراسیون چهارمیز عرب، لیبی بهترین بازار است.»

بعقیده «لوریان لوژور» مصر فضای حیاتی خود را در لیبی میبوید و در همین حال مصر میگوید باصرف

چهره دو گانه مصر

انورالسادات رئیس جمهوری عربی مصر این هفته به مراحت اظهار داشت که در برابر مصر راهی جز جنگ باقی نمانده است، چون اسرائیل پیروزی راه حل های صلح آمیز را ناسمکن کرده است.

رئیس جمهوری عربی مصر در



در جهان تئاتر از: ایرج زهری

«ادن فن هروت» و نمایشنامه «کازیمیر و کارولین»

ادن فن هروت نویسنده آلمانی زبان مجارستانی سال ۱۹۳۱ جایزه ادبی کلاسیک گرفت. کارل-تسو کامیر نمایشنامه نویس مشهور نوشت هروت قوی ترین استعداد تئاتری آلمان است.

هروت سال ۱۹۰۱ در اتریش بدنیآ آمد. خانواده اش اشرافی و غنی بود ولی ادن کتیش عجیبی به سوی مردم کوچه و بازار داشت. بیشتر وقت خود را در محله تفریح و خوشگذرانی «پراتر» وین یا در مونیخ آلمان به موقع جشن آبجو خوری اکتبر می گذرانید. آدم هائ نمایشنامه هایش را در قهوه خانه ها، کوی بدنامان و سیرک ها پیدا می کرد. عاشق فیلمهای جنایی بود. «تسو کامیر» می نویسد برای او و «فرانتز رول» نویسنده نامدار با عشق و شوق زایدالوصف ماجراهای وحشتناک تعریف می کرد و خیلی مردم اصرار داشت قبول کنیم آنچه می گفت سر خودش آمده است. هروت با چشمهای دستگاه رادیوسکوپی به مردم دوروبرش نگاه می کرد. و نمایشنامه هایش لفظه های شادی یا آندوه مردم «بی کس و کار» بود.

هروت که فلاکت مردم و وحشت زندگی آینده زیر سایه حکومت فاشیستی را پیش بینی می کرد، سال ۱۹۳۴ به وین گریخت و دیگر به آلمان نرفت. در سال ۱۹۳۸، در خیابان شانزلیزه پاریس، درختی روی نویسنده نگون بخت ۲۷ ساله افتاد و او را کشت.

همه نمایشنامه های هروت نمایشنامه های رئالیست، مالبولیاتی، اکثر کمدهی - تراژدی است. از معروفترین آثار او «شب ایتالیایی»، داستانهایی «وژوالده»، «کازیمیر و کارولین»، «ایمان، عشق، امید»، «فیگارو از زنش جدا می شود»، «روز قیامت» و «دن ژوئن از جنگ برمی گردد» است.

بس از سالها سکوت، تازگی باتوجه آمیخته به احترام نویسندگان جوان تئاتر اطریش و آلمان، نمایشنامه های هروت دوباره کشف شده اند. و از حسن اقبال مردم همین بس که امسال تنها در آلمان سه ونه تئاتر آثار او را اجرا خواهند کرد.

کازیمیر و کارولین

از ادن فن هروت

این نمایش را هروت شب پیش از روی کار آمدن هیتلر نوشته است. نمایشنامه داستان دختری است کارمند که چشم به پول دوخته است تا پول به زندگی دلخواش برسد و این دختر با یک راننده بیگار در جشن اکتبر مونیخ آشنا می شود و بعد او را گم می کند. آدمها واقعی و ملموس هستند، هروت در این نمایشنامه که از کارهای متوسط است مثل همیشه ظاهر زیبا و پرشکوه و درون خالی و دردناک را نشان می دهد.

ژان پیر دونیک این نمایشنامه را در تئاتر آفتاب که ایک در اجاره ارین نوشکین است (به شماره ۲۴ رجوع کنید) روی صحنه آورده است. داستان در جشن اکتبر مونیخ رخ می دهد. دونیک همه خصوصیات یک جشن عمومی را نشان داده است از نمایش دلکها گرفته تا دکهای آبجو فروشی، چراغهای چشمک زن، زنها رقص و غیره. از اینجهت کارش در نهایت زیبایی است.

به نوشته نقد نویس فرانسوی «گی دوموره» «زیباترین جای کارگردانی پایان نمایش است: جشن تمام شده، انبار بزرگ اسلحه سازی (اشاره به تئاتر نوشکین) از شر دکها راحت شده، حالا یک فضای عظیم جلوی چشمان تماشاگر باقی مانده است که به میدانی بزرگ در سبیدی سحر شبیه است، وقتی که کارگران بدون توجه بهم، به محله سرکار خودشان می روند.» و این همان است که هروت می خواهد: نمایش تضاد زرق و برق و خلاء.



ادن فن هروت

تئاتر برای کارگران مغربی در نانتز

انتوان ویتز در نانتز دست به کار جالبی زده است. در این شهر کارگران آفریقائی به ویژه از کشور مغرب فراوانند. ویتز برای آنها شب تئاتر و سینما برگزار می کند. این اواخر با دولت مغرب گفتگو کرده است تا از این کشور گروه های تئاتری برای نمایش به نانتز بیایند.

امیدوارم ماه مه بتوانیم در آینده نزدیک با مالک همزبان خودمان رابطه تئاتری داشته باشیم.



آنجلادویس را فوراً آزاد کنید نمایشنامه و کارگردانی از خوزه ول ورده

خوزه ول ورده از زندگی آنجلادویس دیویس انقلابی سیاه آمریکا که به مرگ محکوم شده است و در همه جای دنیا موج های اعتراض را برانگیخته است و نیز ماجرای قتل جرج جکسن که بتازگی کتاب او تحت عنوان «برادران سوله داده» با مقدمه ای از ژان ژنه در فرانسه به چاپ رسید، نمایشنامه ساخته و خود در تئاتر «ژرار فلیپ» سن دنی روی صحنه آورده است.

ول ورده تماشاگران را روی صندوق های کواکولا پشت میله های شبیه به میله های زندان و در یک گودال می نشاند، هنرپیشگان اسنادی مسور به تماشاگران نشان می دهند، به شیوه برشت اشعاری را به آواز می خوانند که حالتی رزمی دارد و همه اینها برای آنکه تماشاگر را به لزوم قیام برای آزادی آنجلادویس برانگیزد اما ژیل سانده منقد فرانسوی معتقد است: «اجرای نمایش رزمی نیست، کسی را به تحریک و مبارزه وا نمی دارد. تئاتر مبارز باید ترکیبی از اسناد بکر، شعر خشمگین و کوبنده و آمیخته با شوخی تند و آموزنده باشد. این اجرا نظم و قانونی را بهم نمی ریزد و دردی را از آنجلادویس دوا نمی کند.»



الکتر اثر سوفوکل

اشعار خارج از متن از ساخته های یانیس ریتسوس

«انتوان ویتز» سرپرست تئاتر «ماندی» در شهر «نانتز» فرانسه لکترا تراژدی سوفوکل را به نمایش افشته است. ویتز با الهام از تئوری و توسکی نمایش را برای صد

اشاگر که در دو ردیف پله ای و روی هم نشسته اند اجرا می کند. ریشگان روی زمینی تنگ و دراز تنگ قرمز، شبیه فضای حرکت شیربازان، بازی می کنند وقتی بازی ازند، مثل تماشاگران گاه کاسلا مرکز و در خود فرورفته و گاه عادی راحت در منتهی الیه صحنه بازی می نشینند. ویتز کوشیده است ریشگان را از حالت نیمه منذهی رد آگاه کند. یعنی هم داخل گود



همه چیز و یک پستخانه

نمایشنامه «همه چیز و یک پستخانه» نوشته «ولایف پترسون» ریسنده جوان دانمارکی بتازگی در لوپک آلمان روی صحنه آمد. ماجرا یلی رئالیست است: کمبود و خرابی و ناامانگی خانه مسکونی. به عبارت دیگر سه ساله روز همه مالک. کارگردان به نمایشنامه رنگ آلمانی داده بود. خیرهایی از مطبوعات دائر به کمبود جا برای سکونت و جمله هائی از نطق و کلا ووژرای آلمان رادرمورد ساختمان خانه برای کارمندان، معلمان و غیره به نمایشنامه افزوده بود که به عقیده منقد آلمانی از زیبایی وطنز نمایشنامه اصلی کاسته بود.

«آدم هسته اصلی است»

نمایشنامه از گردسکا

چندی پیش در «ووپرتال» آلمان واقعه ای رخ داد که سروصدای بسیار برانگیخت. کارگر فنی در رشته شیمی بنام «گردسکا» به علت نقص فنی دستش زیر ماشین می ماند و له می شود.

چندماه بعد گردسکا که با چاپ مجموعه داستان و شعر در جوامع ادبی ووپرتال معروف بوده است، نمایشنامه ای مناسب حال خود می نویسد و در صحنه نمایش رستوران شهر خود اجرا می کند. نمایشنامه مربوط به کارگری است که بی تقصیر دست خود را از دست می دهد، کارخانه پزشک ندارد و آمبولانس را برای صرفه جویی مرخص کرده است.

«هولدرلین» از: پتر وایس



پتر وایس

پژوهشهای تازه درباره فریدریش هولدرلین شاعر شوریده آلمان (۱۸۴۳ - ۱۷۷۰) که یک نمایشنامه بنام «امپه دوکاس» نوشته است و دو نمایشنامه سوفوکل، ادیب و آنتیگون را به شعر برگردانده، نشان می دهد که وی سخت با انقلاب فرانسه همدل بوده است.

پتر وایس نمایشنامه های معاصر آلمان نویسنده نمایشنامه های مارکس و بحث و پتانم، کوشیده است در نمایشنامه «هولدرلین» نشان بدهد که چگونه رؤیای برادری و آزادی شاعر برای کشورش آرام آرام بر باد می رود.

در این نمایشنامه پتر وایس همشاکردی های هولدرلین، فیلسوفان آینده هگل و شلینگ و دو شاعر بزرگ آلمان معاصر او را که نسبت به او بی توجه بودند و سختش را درک نکردند: گوته و شیلر را معرفی می کند و از عشق بزرگ او به «سوزت گوتناره» که در مقابل قوانین وحشت باز اجتماعی زمان شاعر شکست می خورد می نویسد.



سوکا

روز بعد از اجرای نمایشنامه «آدم هسته اصلی است» گردسکا را پس از ۱۷ سال سابقه کار از کارخانه اخراج می کنند. فعلا گردسکا پس از امضاء نامه ای دائر بر اینکه نمایشنامه با واقعیت مطابقت ندارد، دوباره استخدام شده است ولی مسأله او هنوز در مراجع حقوقی تحت بررسی است.

چند خبر کوتاه تئاتری

نمایشنامه سیر روز در شب اثر یوجین ایل که محمود کیانوش به فارسی برگردانده است، بزودی در انگلیس در تئاتر ملی لندن به کارگردانی مایکل بلیک مور و لورنرالیویه در نقش جیمز تایرون روی صحنه خواهد آمد.

جوناتان میللر کارگردان جوان انگلیس که سال گذشته بانو آوری در نمایشنامه تاجر ونیزی شکسپیر به بازیگری لورنس الیویه در نقش تاجر پیودی قرن نوزده ایتالیا اعجاب و تحسین همگان را برانگیخته بود، نمایشنامه «بکت یا شرف خداوندی» را برای گروه مرکزی تئاتر در لوس-انجلس کارگردانی خواهد کرد. بند نیست بدانیم که جوناتان میللر رشته پزشکی را تمام کرده است.

«سامی دیویس» خواننده و رقص و هنرپیشه سیاه آمریکائی نقش اول را در نمایش «لنی» در انگلیس بازی خواهد کرد.

این نمایشنامه را جولیان پیری براساس زندگی هنرپیشه کمدی آمریکا «لنی بروسی» نوشته است. کارگردان این نمایش تام ام هرگان است که نمایشنامه «مو» و «مسح ابرمرده» را نیز کارگردانی کرد.

ده سازندهی تئاتر امروز



به انتخاب اربک بنتلی

ترجمه بینام ناطقی

Richard Wagner

فصل دوم: عقاید ریشارد واگنر

نوشته: آرتوسایمونز

۳

حدود شعر

اما شعر، آیا آنهم حدودی دارد؟ شعر ادبی هنوز وجود دارد، حتی نمایش ادبی هم نوشته شده است (همانطور که گفته نوشت) و این نوشته شدن، از خارج است، گویی کسی آلت موسیقی بی‌زندگی‌ای را، بنوازد؛ اما شعر، یک وقتی، چیز زنده‌ای بود. چیزی که به گفته به‌آوار خوانده می‌شد چیزی که از اعماق مردم برخاست و توسط آنها زنده نگاهداشته شد و این گفته، در مورد شعر رزمی، غنایی، و نمایشی، صدق می‌کند. «تراژدی، تا جایی که ملهم از مردم بود، ترقی کرد، نبی‌ش» و در عظیم‌ترین لحظه تراژدی در یونان، «منهوم شاعرانه، به تنهایی از میان هنرهای رقص و موسیقی، که به منزله‌ی شانه‌های نوع بشر بودند، چون سری بزرگ بر تنه‌ی نوع بشر، سر بیرون آورد، و وقتی اوج تراژدی را

در شکسپیر و اوج موسیقی را در بشوون بدانیم، گویی که دونیمه از یک تمامیت جهانی را مشاهده می‌کنیم. کار ترکیب این دونیمه با هنر آینده است.

همه هنرها می‌توان درآفرینش و نمایش آن کار هنری که هدف واگنر است بکار گرفت. چنانکه خود وی یادآور شده است:

معماری، تئاتر را می‌سازد، پیکرسازی، زیبایی‌بندی انسان را بیاد می‌آورد و زیبایی و اهمیت حرکت و گردانی روی صحنه را می‌آموزد. وقتی از این نقطه، فراتر می‌رویم، در اظهار اینکه پیکرسازی باید نمایش اندام انسانی را هدف خود قرار دهد و نقاشی باید خود را به تقلید از طبیعت بمعنای زمینی صحنه آرایشی برای بازیگر، محدود سازد، واگنر، بدون توجه به واقع‌گرایان و خیال‌پردازان، قدسی فراتر می‌رود و شاعر و اجراکننده‌ی نمایش را یکی می‌داند؛ سپس در هنرآفرین، «دوستی همه هنرمندان» را می‌یابد، و در آن دوستی، اجتماع مردم را.

بنابراین هنرآفرین انسانی است که از اجتماع برمی‌خیزد و در اجتماع به نهایت شکوفائی طبیعت خویش می‌رسد. محلی که این دیگرگویی عظیم در آن اتفاق می‌افتد، صحنه تئاتر است؛ و کار هنری دسته جمعی است که «درام» را می‌آفریند.

واگنر، در نامه‌ی در سال ۱۸۵۰ به «برلیوز» Berlioz نوشت، از منتقدش یاد می‌کند، که عنوان «موسیقی آینده» را به‌او نسبت داده است، و می‌نویسد که این مقاله هنگامی نوشته شده بود که «بهران سختی در زندگی‌اش» روی داده بود. (انقلاب ۱۸۴۸، و تبعید او از آلمان) و این بحران، برای مدتی او را از تجربه کردن هنرش، باز داشته بود. او (واگنر) می‌گوید: «از خود پرسیدم چه باید کرد تا مردم به هنر بی‌حرمتی نکنند، و بدون اینکه بخوام رؤیای پردازی کرده باشم، خود را در موقعیت چند قرن پیش از میلاد یونان قرار دهم.»

واگنر در اجتماع می‌زارتفری یونانی‌هایی که برای تماشا می‌نمایند، از «اشیل» گرد آمده‌اند، مردم ایده‌آلش را می‌یابد؛ و در کل موقعیت، پیشنهادی در جهت هنر عرضه می‌کند. زیرا، هیچ کار هنری‌ای بطورمطلق، وجود ندارد؛ اما هر عصری از اعصار، باید کار هنری خود را دارا باشد، کارهای یک زمان برای زمان دیگر زندگی خود را از دست می‌دهد و تاریخی می‌سازد. لاشکسپیر استثنائی چون سر بیرون آورد، و وقتی اوج تراژدی را

تقدیر تئاتر

آرامش با «عشق»
دردنیایی پر آشوب

نمایشنامه

تابستان

(قصه‌ای رمانتیک
در شب و شش روز)

نویسنده: رمن و این‌گرتن

مترجم، کارگردان و طراح:
رضاکرم رضایی

بازیگران: فهیمه رحیمی رحیمی‌نیا،
محمدکلاهدوزان، رامین اعزاز،
فردوس کاویانی
جای اجرا: خانه نمایش،
اداره برنامه‌های تئاتر
آبان و آذر ۵۰

در شماره ۲۵ مقاله‌ای از ایرج زهری درباره «رمن و این‌گرتن» و نمایشنامه‌اش تابستان داشتیم. اینک نقدی بر اجرای این اثر را می‌خوانید.

تماشا
«تابستان» نمایشنامه‌ای شاعرانه است. شاعرانه به معنای وسیع‌کننده رمن و این‌گرتن، باپرداختی نو، «عشق» را در نمایشنامه‌اش مطرح می‌کند و به‌نمودن تأثیر آن بر آدم‌های قصه‌اش می‌نشیند. خانه‌ی ییلاقی در دهکده‌ای نامشخص، دور از شهر، دروازه‌ی همه‌ی آشوبها، بحرانها و مسایل مادی. درعین اینکه التری عاشقانه و رمانتیک است، مسایل اجتماعی گوناگونی را بزبان طنز، مطرح می‌کند. مشکلات و بحرنهای دنیا «مشغله‌ی فکری آدم‌های دوران مارا، به‌سفره می‌گیرد.

شخصیت‌های این نمایشنامه، ساکنان این خانه‌ی روستایی، هستند. گویی در دنیایی دیگر زندگی می‌کنند و جانب اینجاست که این دنیا، درست در درکنار پایتخت یگوتیم در میان دنیای مادی و دنیای جنگ و ظلم و کشتار واقع شده، بدون اینکه بخواد با آن رابطه‌ای



فهیمه رحیمی‌نیا، محمدکلاهدوزان، فردوس کاویانی، رامین اعزاز در «تابستان»

شته باشد. «سیمون» جوانک عقب‌تاده‌ایست که باخواهر تازه پالغش (لرته) و دو گربه (جبه‌ی انگور و الیجناب پیاز) در این خانه زندگی می‌کنند. برزندگی آنها، مادری که گفته‌ی گربه‌ها، سرده‌است، سایه‌کننده، برهه‌ها واقعیت فقدان مادر را می‌پذیرد و این مادر، در نمایشنامه نش یک‌مقام برتره‌ها دارد، موجودی همه‌کار باید بااطاعت از او انجام نگیرد، شخصیت این مادر نامرئی، که نتواند نمایندۀ اعتقادات موهوم مردم نیا باشد، در شخصیت «لرته» تجلی‌یافته می‌کند. گویی وابستگی «لرته» «مادر» می‌تواند برتری او را بر سیمون، توجیه کند. «گربه‌ها»، شخصیت‌های «ناظر» هستند: راحت لب و وانگل. روز دوم، عاشق و شوقی بمعنای میهمانان مادر، به این خانه قدم می‌گذارند. آنها در طول نمایشنامه، اصلاً دیده نمی‌شوند اما با وجود این، ورودشان، عقبنمایی ایشان، قدم‌زدن‌هایشان درباغ، قهر و دایمی‌شان و خلاصه «بودن‌شان در خانه، همه چیز را دیگرگون می‌کند. «عشق» را باخود به این‌خانه‌ارمان را آورد، شاید دنیای کوچک «سیمون» «لرته» و گربه‌هایشان، برای رسیدن «کمال، تنها همین «عشق» را کم‌دارد. این عشق، با اینکه برای «لرته» مثل سیمون، پدیده‌ای ناآشنا، در همه‌ی نکات رفتار و گفتارشان تأثیر می‌گذارد تا آنجا که «سیمون» را دیگرگون می‌کند. عاشق و معشوق، روز ششم، از م‌جدامی شوند. زن، سرد را ترک می‌کند و «سیمون» اندوهناک، چندان در زندگی پر آشوب قرن، قرن‌ی که در آن بی

عشق‌بودن، یعنی هیچ‌بودن، یعنی گرفتار کشمکش‌ها و درگیری‌ها بودن (یعنی عقب‌افتاده بودن: «سیمون») تا آنجا که بگفته‌ی بروشور نمایش، «حتی یک مگس را هم می‌توان دوست داشت.»

اجرا و بازیگری

آته «رضاکرم رضایی» و بازیگرانش عرضه کردند، درکل، اجرایی بافکر، حساب‌شده، دقیق و آگاهانه بود و مهم‌تر از همه اینها، «تئاتر» و «موتل».

درکم رضایی، کارگردان، با تسلطی بیش از حد انتظار، همه‌ی عواملی را که در اختیار دارد، بکار می‌گیرد و اجرایی وفادار به «متن» و موفق می‌آفریند. خصوصیت‌های خاص اثر و این گرتن، در اجرای «درکم رضایی» به صورتی دلپذیر، تشدید می‌شدند و به تماشاگر القام می‌گردیدند. استفاده‌ی او از عوامل گوناگون تئاتر حتی صحنه کوچک و نامناسبی که در اختیار داشت، به نحوی هماهنگ انجام گرفته بود. دنیایی که او خلق می‌کند، دنیایی رویایی است و اجرای شاعرانه‌ی «درکم رضایی» به‌خصوص در قسمت‌های آخر نمایشنامه، تماشاگر را مجذوب می‌سازد. «تابستان» نمایشنامه‌ای پر حرف و واحدی طولانی است. ولی آنقدر دلپذیر اجرا می‌شود که تماشاگر اصلاً متوجه طولانی بودن آن نمی‌شود. هماهنگی بازیگران با یکدیگر، از موارد جالب بازی‌های «تابستان» نرمن بسیاری در ایفای نقش-ها از خود ارائه دادند و جز یک مورد، تپیه، بازی‌هایی بالنسبه آگاهانه داشتند. بازیگر نقش «سیمون» (رامین اعزاز) یک «سیمون» به‌تمام‌معین «اپله» ارائه می‌دهد درحالی‌که به این ترتیب، عشق «سیمون» و دیگرگویی او، رحیم‌نیا ایفاگر نقش لرته، شخصیت او را به‌صورتی پذیرفتنی ارائه می‌دهد و باحدود زیادی در کار خود موفق است. گربه‌ها، (بخش‌های خشن یک رویای لطیف) باید حالتی «اشرفی» داشته باشند اما بازیگران این دو نقش (محمدکلاهدوزان و فردوس کاویانی)

در این دنیای رمانتیک همه‌عاشقند گربه «الیجناب پیاز»، عاشق مگسی است که او را صدا می‌زند که بناگاه در زندگی او وارد می‌شود و او بجای اینکه مگس را طعمه‌ی خود سازد، عاشقش می‌شود. بعداً «ماتون» الیجناب پیاز را باعشق خود تنها رها می‌کند. درشهر با دیگرگویی دوست می‌شود. «ماتون» عاشق «سیمون» و «سیمون» عاشق «زن» و «زن» عاشق «مرد» پس به این ترتیب، کم‌شدن انگشت، همانطور که در نمایشنامه هم بروی آن تأکید شده فاجعه است. فاجعه‌ای که دور تسلسل عاشقانه را درهم می‌ریزد. فاجعه‌ای که شاید همه‌ی آدم‌های نمایش را در رویاهای عاشقانه‌شان غافلگیر کند و بنگر وادارد و «سیمون» را دیگرگون سازد. رمن و این‌گرتن، بالنسبه شاعرانه‌ای از «عشق» حرف می‌زنند. ازمشق و از زندگی پر آشوب قرن، قرن‌ی که در آن بی

روسی بزرگوار

ژان پل سارتر

در دانشگاه تهران

در ۲۳ آبان نمایشنامه «روسی بزرگوار» نوشته ژان پل سارتر به کارگردانی هرمز هدایت و بازیگری سوسن تسلیمی، خود وی، نعمان فر و بهرامی در تالار نمایش دانشکده هنرهای زیبا روی صحنه آمد. نمایشنامه روسی بزرگوار را نخستین‌بار عبدالحسین نوشین ترجمه و بازی کرد. درباره سارتر در ایران سخن بسیار رفته است. با این‌همه بخاطر اهمیت تئاتر متعدد او و بویژه بخاطر اهمیت تئاتر دانشجویی در شماره آینده مطلبی درج خواهیم کرد.



«نظاره گر مرگ» از ژان ژنه

در آذرماه (۴ تا ۱۲) نمایشنامه نظاره مرگ اثر ژان ژنه در سالن کوچک انجمن ایران و آمریکاروی صحنه خواهد آمد. کارگردان و مترجم این نمایشنامه پرویز پورحسینی و بازیگرانش داریوش فرهنگ صبدی و محمود هاشمی است. این نوشته ژنه یکبار پیش از این بنام نظارت عالی به ترجمه و کارگردانی ایرج انور در تهران بازی شد. نمایشنامه ژنه را نه‌دو بار بلکه چندین بار می‌توان دید بویژه اگر دو اجرای گوناگون باشد. البته به یک شرط که در اجرای دوم کشفی دیگر و شوری دیگر باشد که شعر. «سخن‌نواز که نورا خلوتی است دگر» همیشه صادق است.

جواب جدید (دُرُز) کاشفی هرگز نخب کش نمیشود

کنسرت ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران

رهبر
توماس کریستیان داوید

آثاری از
هایدن - دوژاک
روسل - چایکوفسکی

و ۲۹ ذر ۱۳۵۰ - ساعت ۸ بعد از ظهر سالن دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران

محل فروش بلیط:

- روابط عمومی تلویزیون ملی ایران خیابان
- دانشگاه ادبیات - دانشگاه تهران
- تخت جمشید بین فرصت و روزولت شماره ۳۶۵
- خانه کتاب - روبروی دانشگاه
- انجمن فیلامونیک تهران - خیابان ارفع
- بنگاه صفحه فروشی بتهوون - خیابان پهلوی
- دانشکده هنرهای زیبا - دانشگاه تهران

جمع کن نشونت می‌دم. خب خوشگله بگو ببینم
استم چیه، بگو عزیز دلم.
لورا سکوت می‌کند.
زن: بگو دیگه، استم چیه؟
لورا سکوت می‌کند.

فالتین: مضحکه‌ها! من این یه‌الف طولی
رو از یکی از رفقا خریدم توخونه اون همچین
وراجی می‌کرد که آب تو دهن آدم خشک می‌شد.
زن: هیچ بعید نیست. حتما توخونه ما احساس
غربت می‌کنه.

فالتین: ممکنه. خب لورا، تو نباید خیال کنی
اینجا یه غریبه‌ای. خونه ماخونه خودته دیگه. فهمیدی؟
خب حالا بگو ببینم استم چیه.
لورا سکوت می‌کند.

فالتین: حالا بیادو واسه مون ننه من غریبم
در بیاره. بنظرم خیال می‌کنه من اینهمه پول براش
دادم که فقط بشینم و زیارتش کنم.
زن: مگه چقدر براش پول دادی؟
فالتین: ششصد تومن.

زن: ششصد تومن؟ ته دیگه. یه همچین پولی
برای یک طولی زبون بسته البته خیلی خیلی زیاده.
فالتین: زبون بسته نیست بابا. خونه ما حرف
نمی‌زنه. خونه رفیقم شعر می‌گفت... یعنی شعر
می‌خوند.

زن: بعله خونه رفیقتم. ما که نمی‌تونیم
هروقت بخوایم شعر بگه... شعر بخونه بپریمش
خونه رفیقتم. عاقلانه تر اینه که این پرندۀ الاغ
باشی رو به رفیقتم پس بدی.

فالتین: این الاغ باشی نیست. این هروقت
ویرش بکشه حرف می‌زنه. مگر نه لورا؟ ده پوزه
تو باز کن دیگه، جونت بالا بیاد.
لورا: سکوت می‌کند.

زن: نیگم شاید سداش گرفته؟
فالتین: مثلش! یکساعت پیش که خریدمش
سداش نگرفته بود.

زن: پس حتما این قفس براش تنگه.
فالتین: چی می‌گی بابا. تو همین قفس
یکساعت پیش تقالی می‌کرد.

زن: حیف، حیف ششصد تومن. باشش
تومن می‌تونستی یه گرام بخری. گرام اقلا بدون
ادا و اصول حرف می‌زد و آواز می‌خوند، هیچوقت
هم پیش ما احساس غربت نمی‌کرد.

فالتین: لورا - خودتو جمع کن. دست منو
می‌بینی؟ میدونی توش چیه؟ یه حبه قند، دلت می‌خواد
تو دلت قند آب کنی؟ لامصب، بی فامیل، نه حرف
می‌زنه، نه نشون می‌ده. هیچچی، شیطون می‌گه
بگیر از پنجره بندازش تو کوچه سگ‌های همسایه
بخورنش ها! تو طولی نیستی، گوساله، تو پس
خیابونی. ذهن بی چاکتو واز می‌کنی یا نه؟
پسر ششصد تومن پول بالات دادم. مفت که نخریدمت.
حالا دیگه روتو کم کن.

زن: عصبانسی نشو بابا، بایه همچین حیون
بی پدر و مادری ممکن نیست با خشونت به جاتی
برسی.

فالتین: آره، حق باتوئه. حالا یه دفعه دیگه
هم امتحان می‌کنم. اگه بازم سرتق‌بازی در بیاری
و جوابو ندی، میفرستم پیش پدر جدت خاک
برس بری همه چیز، خب استم چیه؟
لورا: سکوت می‌کند.

فالتین: می‌دونی طولی عزیزم، دیگه بهت
اعتنای سگ هم نمی‌کنم، هر فلطی که می‌خوای
بکن، هر گسی که می‌خوای بخور.
لورا: توهم همینطور.

زن: وای، شنیدی؟ حرف زدا
فالتین: حالا دیگه دیر شد. پدر سگ صاحب
می‌خواد خودشو برامون لوس کنه...

فالتین: اینجارو نگاه کن زن، ببین
امروزت برات چی آوردم.
زن: وای خدایا! طولی! چقدر خوشگله.
موهاش فلغلانمکیه.
ببینم کنه از پیر بودنشه؟
فالتین: نه پیر نیست بابا. ولی در عوض
استعدادش در یاد گرفتن فوق‌العاده است. می‌تونه
بلیلی بکنه، نه طولی‌ئی بکنه، چهچه بزنه، سوت
بکنه، هوار بزنه، بگه‌یک، دو، هورا، حالا حواستو



لورا

کارل فالتین
برگردان: از ابرج زهری

جدول کلمات متقاطع

افقی:

راست و سریع ۱۳ - کلی در میان خوانندگان
 جامه درویش - فساد و تباهی - هدف فراوان
 نفع ۱۸ - دسته - خط آهن - بالا بردن - زهر
 ۱۹ - تکیه کلام خانسبا - نام اختصاری این‌ها
 ریاست جمهوری آمریکا - حد فاصل میان دو عضو
 چنین آدمی توانا نیز هست ۲۰ - خروشان و
 بی‌کمی خوردن امواج دریا - از طوایف ایرانی
 ضمیری است - جستجو کن ۲۱ - ضمیر معمولی
 دوم شخص مفرد - تنبل - از بازیکنان فوتبال
 اقا در اسپانیا ۲۲ - نوشته یا ورقه چاپی که
 بوسیله آن مطلبی را با اطلاع مردم برسانند - تیرگی
 ۲۳ - ترس بی‌مقدمه - حرف انتساب‌گرد ماه‌نخستین
 بارور شدن و میوه دادن درختانی که یکسال در میان
 میوه‌میهند ۲۴ - اسپه‌پاوار - افزایش درجه حرارت
 بدن - کبک‌سر بریده - کشور ۲۵ - کوشش - حرف
 کار خراب کردن - مردم یک کشور که از یک نژاد
 و تابع یک دولت باشند - گاهی جای نام معشوق
 می‌نشیند ۲۶ - از حروف ندا - واسطه میان دو نفر
 یا دو چیز - بزرگترین سرمایه - جماعتی از مردان
 از سه تا ده ۲۷ - موزیک روز - از واحد های
 انتحاب - زننده - بندگی و بردگی - آنچه بقدر
 حاجت باشد نه کم نه زیاد ۲۸ - برج‌دیده - استاد
 بزرگ نظم و ثن در قرن هفتم - تلف

عمودی:

۱ - پایتخت یکی از کشورهای اروپای غربی -
 شاعر معروفی ملقب بهلسان‌الغیب - خون آدمی که
 عصبانی نمیشود چنین است ۲ - از حروف الفباء
 انگلیسی - اقیانوس ساکت - ازاده - فصال
 ۳ - ماده‌ای خوشبو - شایسته - از رودهای مرزی
 ۴ - کشت از اندازه - میله‌ای که چاپ‌ها گزیدن
 اجسام سنگین را آسان میکند - دلالت‌کننده - کشتی
 چنگی ۵ - فصل غم - داروی بی‌روسی - جد رستم
 شراب ۶ - قسمتی از پا - چای انگلیسی - تراشیدن
 زمین وسیع ۷ - تلخ - سد مشرف - مورداستفاد
 دانش ۸ - کمان آهنی پشت‌گفتی که با فشار آن

در زمان خلافت مأمون علیه حکومت چاپ
 عرب قیام و ادعای خدائی کرد - کشور مستقلی که
 قبل از سال ۱۹۵۶ بومیله مصر و انگلستان اداره
 میشد - پندر مهیل لبنان در کنار دریای مدیترانه -
 ۷ - از خاک‌های سمی - آرامگاه - گمان برده‌شد
 بیماری و رخت - شراب دهنده - صادر عرب -
 ۳ - از خواهران پروتستانت - ازیاری که به دور
 زمین می‌گردد - هنرمند رشید ایران - عقاید -
 شراب ۴ - از شهرستان‌های ایران که صنعت
 قالی بافی آن مشهور است - توجه نکردن - ملایفه -
 واحد پول سرزمین آفتاب تابان - فرساینداری -
 زمین زیاد ۵ - برای تهیه ترشی مورد نیاز است -
 دوره فرنگی - انتقال دهنده - تعیین شکل دهنده در
 سینما و تئاتر و دیگر هنرهای نمایشی - آسمون‌چل -
 از شهرهای ایران که یکی از مراکز مهم پرورش
 کوسفند می‌باشد ۶ - از علائم نفی در اول کلمات
 عربی - از قهرمانان گلپه‌ودهنه - پهلوان - از
 رودهای استان فارس - ماه محبت - عدد اول -
 ویتامینی که موجب انعقاد خون میگردد - بخشی از
 کتاب - علامت مفعول سریع ۷ - تعمیر کردن -
 از بند رسته - از ورزش‌های میدانی - آشیانه -

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹						
۱	•																																	
۲	•																																	
۳	•																																	
۴	•																																	
۵	•																																	
۶	•																																	
۷	•																																	
۸	•																																	
۹	•																																	
۱۰	•																																	
۱۱	•																																	
۱۲	•																																	
۱۳	•																																	
۱۴	•																																	
۱۵	•																																	

حل جدول شماره قبل



اسب را بحرکت وامیدارند - چند ورق! ۹ - نام
 دیگر مادر - ازگلبا - لبطه - کجاست؟ ۱۰ - برای
 سائیدن فلزات یاچوب بکار میرود - تصدیق‌روسی -
 اگر از آن گذشت یادی از آن نکنید - قطعه مکتب
 طلا یا نقره ۱۱ - کلامی که تعجب را میرساند -
 یا رسد - از مظاهر صوری - عمدت ۱۲ - از
 مارکهای اتومبیل - نزدیکی - رسوم - یاد چوپان -
 ۱۳ - مال بسیار! - طرفی یافته شده از شاخه‌های
 درخت - نوعی اختیار ۱۴ - از مجلات معروف فرنگی
 ویژه بانوان - عکسش کم است - از عناصر
 شیمیایی - دوام ۱۵ - از واحدهای وزن - مرئی
 اسب - از سرهای شطرنج ۱۶ - از تنهای موسیقی -
 موجب طرب ۸ - رقت قلب - حیوان غیر درنده -
 حیوانی در راه - خودداری ۹ - طبقه اول اعداد -
 نام سلسله‌ای از پادشاهان ایران بعد از پیشدادیان -
 گشادگی میان دوکوه - نام دیگر گیتی - دولت! -
 سریمت - ۱۰ - شکوه - پایه - دل‌آزاکهنه - یکی از
 دردها! - پول قدیمی - نابودی - عدوی و چائی -
 از حالات دریا - قامت ۱۱ - دردها و رنجها -
 عقیده - اسب ترکها - از بیماریهای سری - پدر
 نازی - پوشیدنی ۱۲ - پیمانهای برای آب که در
 اصطلاح شمع هریک از طول و عرض و مسق آن
 پایه سه وجب و نیم باشد - تبدیل بخار یا گاز به
 مایع - جوانی - ماده جمع‌شده - بخشیدگی - سخن

مسابقه

ویژه چنانکه اقتد و دانی

ق و دلدادگی و هجران و وصال و سوزساز و رازونیز و غیره

آقائی را که ظاهراً چشمهای هیزی داشت
 به بودند پیش پزشک روانشناس. پزشک با
 تنهای مختلف شروع کرد. اول یک مستطیل ساده
 نشانش داد و پرسید:
 - از این شکل چه استنباطی می‌کنین؟
 - این یک تختخوابه که به زن و مرد روش
 قول عشقبازی هستن.
 پزشک این دفعه یک مربع نشانش داد:
 - این تختخواب مربع‌شکله که دو زوج، یعنی
 از نفر روش عشقبازی می‌کنن.
 روانشناس متعجب این دفعه یک دایره نشان
 بار داد:
 - عجب! اینم به تختخواب دایره‌شکله که دو
 ج روش مشغولن.
 روانشناس مطمئن از تشخیص خود گفت:
 - آقا، شما متأسفانه مبتلا به عقده جنسی و
 وسه‌های منحرفانه هستین باید معالجه بشین.
 آقا برآشفته جواب داد:
 - اختیار دارین آقای دکتر، من عقده جنسی
 و متعرفم یا شما که عکسهای بدید نشونم
 دین؟



در کانون گرم خانواده



بیم رفیق تاحالا به چشم پزشک مراجعه کردی؟

جوان اسکیمو در قطب شمال با مشوقه‌اش
 وعده ملاقات داشت و طبق سنت بین‌المللی، دلدار
 دیر کرده بود. بعد از مدتی اسکیموی عاشق دست
 در جیب کرد و میزان‌المراره‌ای درآورد، نگاهی
 به آن انداخت و گفت:
 - اگه تا منهای ده درجه دیگه نیاده، دیگه
 منتظرش نمی‌شم.

- رفیق، شنیدم با اون بیوه پولدار به هم
 زدی.
 - آره، متأسفانه به اشتباه لبی کردم که
 نتیجه‌اش همین شد. یه روز بهش گفتم: عزیزم
 جورایات چرک خورده.
 - خوب این‌که حرف بدی نیست.
 - آره، ولی تصافاً اون روز اصلاً جوراب
 پاش نبود.

- خوب چطو شد؟ به توصیه من عمل کردی؟
 - آره، ولی به مختصر اشکالی پیش اومد،
 نای نامزد مادرش درو باز کرد.
 آقا بعد از اصلاح صورت به خانمش گفت:
 - هردفعه که ریشم رو می‌تراشم انگار بیست

سال جوان‌تر می‌شم.
 خانم صدایش را مغلط کرد و گفت:
 - پس بعد از این شبا ریشت رو بتراش.
 کلید در قفل چرخید زن زیبا و خیانتکار
 (البته فرانسوی) فریاد کشید:
 - یا حضرت عیسی، شوهرم اومد چه‌خاکسی
 به‌سم کنم.
 و بعد رو به‌شریک جرم خود کرد و گفت:
 - حالا وقتشه که مردونگی تو ثابت کنی.
 مرد با وحشت گفت:
 - به‌شوهرت هم باید ثابت کنم؟

میلیونر هشتاد ساله‌ای که با یک دختر هیجده
 ساله ازدواج کرده بود، شب عروسی از همسر
 جوانش پرسید:
 - فرزندجان، مادرت تورو در جریان حقایق
 زندگی زنانویی گذاشته؟
 دختر سرتاپا سرخ شد و جواب داد:
 - نه.
 پیرمرد آه عمیقی از دل برآورد و گفت:
 - چه بد! چون منم مدت زیادی که اصلاً یادم
 رفته.

جوانی با یک اتومبیل شیک و بزرگت، همراه
 خانمی به‌گردش رفت و پس از ساعتی عشقبازی با
 تمیج فراوان به او گفت:
 - می‌خواسم بگم که... اعتراف کنم که...
 یعنی... خلاصه من زن دارم.
 زن قهقهه‌ای سرداد و گفت:
 - ای بابا، منو ترسوندی، خیال کردم می‌خواهی
 یکی ماشین مال خودت نیست.

دون‌ژوان مجلس برای این که سر صحبت را
 با خانم خوشگل بفل دستی خود باز کند به‌او گفت:
 - من می‌تونم افکار همسرو تو چشمشون
 بچونم. مثلاً همین الان خوب می‌دونم که شما راجع
 به من چه‌فکری می‌کنین.
 زن بلافاصله جواب داد:
 - خاک‌عالم! پس خیلی از شما معذرت
 می‌خوام.



اگه برنگردی تو اطاقت از داداش کوچولو خیری نیست ها!

سلاحها

ترجمه: عدنان غریبی

جوزف لوزی

در گفتگویی با گوردن گو



جوزف لوزی

اگر بخواهید يك فيلم مشخص لوزی را انتخاب کنید، این فیلم مسلماً «پیشخدمت» (۱۹۶۳) خواهد بود، که، گونه گون، بعنوان سبیل مبارزه‌ی طبقاتی، مقاله‌ی درخصوص برتری جویی، و بررسی‌ش، تفسیر شده‌است. بنظر من تمام این تعاریف معتبرند. شناختش آن چیزی است که از اکثر موضوعهای انتخابی این کارگردان، و سبک تصویر کردن آنها، شدت برداشت میشود. در خانه‌اش واقع در لندن، بعد از اینکه جمع کوچکی از دوستان بشوالم‌های همیشگی را یکبار دیگر مطرح کردند، بمن صبح بخیر گفت: چندتا از همکارانم اینجا بودند، يك نویسنده و يك طراح و چندتای دیگر. و نیکولاس مزلی

نویسنده بمن گفت «میدانی که واقماً «بده» و «دخویه» وجود دارد». این ممکن است نظر خیلی ساده شده‌ی باشد برای صحبت در خصوصی خیر و شر. اما او گفت: «...خواه تو معتقد باشی که خوبیا بالاخره پیروز میشوند، یا نه - و این آن چیزی است که کار تو را تعیین میکند». و من معتقدم که خوبیا حتماً، و بنحوی عجیب پیروز میشوند. من نمیدانم که این پیروزی آنها را همیشه راضی میکند یا نه. اما يك جور رضایت درونی هست. اما در يك فیلم باید کاملاً متوجه باشی که چه کسی را «دخویه» و چه کسی را «بده» میکنی، چون در همینجاست که میتوانی مهمترین نظر خودت را مطرح کنی. و همینجاست که بسیار چیزهایی که روی عقاید و افکار شکل‌پذیر تأثیر میکند، زبان وارد می‌آورند، چون اینان، در جائیکه قهرمان نیست، قهرمان می‌سازند، و در جائیکه آدم پست نیست آدم پست می‌سازند.»

«من معتقد بوده و هستم که پیدا کردن خیر مطلق یا شر مطلق در هر شخصی واقماً مشکل است. اما نسبت به وجود خیر و شر هرگز تردید نداشته‌ام. آگاهانند مردم بطرفی صادقانه و بی‌هیچ تحریفی از حقایق زندگی معاصر، کار بسیار مهمی است.»

از این نظر، فیلمهای لوزی را بعنوان سلاحهای مبارزه علیه شر میتوان دید. تاژم-ترین فیلم او، «واسطه» (The go-between) در واقع نمایش بالقوه خوبی است، که، بسبب ارزش‌های محدود کننده‌ی اجتماعی، به بدی قلب میشود. با وجودیکه فیلم، جایزه‌ی «کان» اسام را برد، پخش کنندگان برای باز معرفی کردن آن در لندن چندان کوششی نکردند، و گرچه حال‌خوبی آن توجه میشود، در خلال تهیه از نظر مالی چندان وضع مطلوبی نداشت. لوزی، مشکل پخش را در سه فیلم قبلیش - «بوم» [خلوتگاه تابستانی] «تشریفات پنهانی»، و «دو مرد فراری» تجربه کرده‌است، که هر يك از آنها پمرا تب‌بهرنج‌تر و بعقیده‌ی من جالبتر، از «واسطه» بود. عدم واگذاری وسیع آنها را در بریتانیا، بطور مستدل میتوان به سطح فکر حاکم نسبت داد، که تطبیق آن با اقلیت‌های پر شور و رشد یابنده‌ی که هسته‌ی مرکزی سینما-روهای امروز را تشکیل میدهد، بسیار کند صورت میگیرد. از این نظر لوزی اکنون میتواند زنجش خود را بی خشم و خیلی راحت بیان کند: شکست تجاری رفیق کرما به و گلستان او بوده است.

«بطور کلی خیال میکنم که، درعالم تجارت پخش کنندگان فیلم تنها کسانی هستند که بی‌چوجه بین محصولی و محصول دیگر فرق قایل نمیشوند. هیچ ناشر کتابی نیست که هم‌هی کتابها را يك نحو بفروشد. اما پخش کننده‌ها با هم‌هی فیلمها يك‌جور معامله میکنند. هیچ ناشری انتظار ندارد که هر کتابش يك تکخال باشد و گسل کند. او میداند که فروش بعضی از آنها کند است و عایدات آن کم جمع میشود. در مورد فیلمها هم باید همینطور باشد. اما انگار اوضاع بی‌چوجه اینطور نیست.»

«فکر میکنم که «تشریفات پنهانی» قربانی حسادت آدمهایی شد که شدت از آن متنفر بودند. این فیلم در «ادنون» محله‌ی «کنزینگتن» دو هفته‌ی خیلی خوبی داشت، و تقریباً يك سال بعد يك هفته‌ی دیگر در یکی از سینماهای بزرگ کمپانی «رانک» داشت و حسابی هم کار کرد، بدون اینکه برایش

تبلیغ مفصلی بشود. چیز اینها، و بعد از نمایش اصلی در West End در این مملکت عملاً نمایش داده نشد.»

چنین بنظر میرسد که بسیاری از تحسین کنندگان «لوزی» در سراسر انگلستان، فرصت این را نداشتند تا «تشریفات پنهانی» را ببینند. وضعیتی که جمعیت‌های فیلم میتوانند تا حدودی آنها برطرف سازند، اما امکان تجاری در اینها نادیده گرفته شده است. و علیرغم شناخت این واقعیت که نام «ستاره‌ها دیگر تضمینی برای موفقیت تجاری نیست، حضور نام بازیگرانی مثل «الیزابت تیلور» و «میافارو» و «رابرت نیچم» هنوز هم مفید بنظر میرسد: یعنی «قطعه‌ی فروش» بمفهوم سنتی، که موزعین کتاب پیوسته با آن وفادار بوده‌اند. این علت واقماً اندوه‌آور است. اما در اروپا «قطعه فروش» نام «لوزی» است. بیاد دارم در یکی از سینماهای پاریس «پیشخدمت» را میدیدم. جالب بود که آنرا بعنوان «فیلم لوزی» نشان میدادند امکان داشت که اسم دیرک بوگارد را هم «همینطوری» ببرند، اما «لوزی - لوزی - لوزی» نت حاکم بود.

«فرانسویا بیشتر «کارگردان‌سنوست» هستند، در این حرفی نیست. وضع در کشورها فرق میکند. در فرانسه کارگردان مهم است، با ترکیبی از کارگردان و نویسنده و بازیگران، در اینجا، در انگلیس، تهیه کننده مهم است - حتی اگر هیچ ربطی به فیلم نداشته باشد. و در ایالات متحده منتقدین مهم هستند. اعلاناتی تبلیغاتی معمولاً با «جوڈیت کریست میگوید...» شروع میشود، و بعد بقیه‌اش را بنما میگویند. در نیویورک چندتا منتقد هست که در اعلاناتی فیلم، جایی آن بالا را در فهرست نام هنرپیشه‌ها اشغال میکنند. آنجا روی تماشاجی تأثیر زیاد دارند خوب، راستش فکر میکنم که همه‌جا اینطوری است. و اما در مورد تمایلات پخش کنندگان در این سه کشور متفاوت: بنظر من ایالات متحده تجاری‌تر از همه، انگلیس محلی‌تر از همه، و فرانسه غنی‌تر از همه است.»

فیلم حوا Eve، که محصول مشترک فرانسه و ایتالیا است، علیرغم برخوردی که در مورد مدت زمان فیلم شد، آسوی مانس با دقت و توجه بیشتری تحویل گرفته شد تا در انگلستان. «اتفاقاً خیال دارم يك فیلم مشترک ایتالیایی - فرانسوی دیگر بسازم - بیشتر هم دوست دارم بسازم، خیال میکنم که مسله از جهتی مشکل زبان باشد و از جهت دیگر موضوع مالی. اما فعلاً احساس میکنم که میل دارم چند سال آینده را در فرانسه کار کنم تا در جای دیگر.»

قسمت اعظم احتیاجات مالی «تشریفات پنهانی» و «بوم» مینابست با استفاده از بازی الیزابت تیلور تأمین میشد، و در «بوم» از ریچارد برتون. اگر بتوان این عامل را کنار گذاشت (و این چندان هم اتفاق نیست، چون معلوم شده است که بازی الیزابت تیلور در هر دو مورد، کیفیتی داشت که، بجز در «چه کسی از ویرجینیاولف میترسد»، یا هیچک از فیلمهای قبلیش قابل مقایسه نیست) میشد از همین مایه، بنحوی که بشود آنرا درک کرد، و با رعایت جنبه‌ی هنری، اما با خرج کمتر، استفاده کرد. لوزی میل دارد این نکته را، دستکم تا اندازه‌ی، مسلم فرض کند.

«این دو فیلم پیش از شکست اخیر صنعت جهانی فیلم ساخته شده بودند، و اینهم



روغن ایرانول

از هر سوختگی اتوبسیل شما جلوگیری میکند.

ایرانول

روغن موتور

شرکت ملی نفت ایران

حقیقت دارد که برتون‌ها عایدات وحتشناکی داشتند. فیلم «پوم» کمی پیش از سه میلیون دلار خرج برداشت، و از این سه میلیون ۴/۵ میلیون دلار به برتون‌ها رسید. «تشریفات پنهانی» تقریباً همان‌قدر خرج برداشت، والته در این یکی الیزابت بود و «میا» و «چیچ» هزینه‌های باصلاح پالین‌تر از خط دیگر، در دو فیلم خیلی کم بود. فیلمبرداری «پوم» هفت هفته طول کشید و «تشریفات پنهانی» در حدود هفت تا ده هفته اینها فیلم‌های پسر خرجی بودند، البته از نظر مواد اولیه و کارگر میگویم - یعنی همان (پالین‌تر از خط)

در مورد الیزابت (یعنی «بالتر ازخطه» که در بوم نقش خانم «کوفورت» را بازی میکرد، مشکل برگرداندن شخصیتی بود که در متن اصلی بیرون‌طور تصور شده بود. سناریو را تسی ویلیامز از نمایش «The milk Train doesn't stop Here anymore» اثر خودش اقتباس کرده بود. «پوم» در سال ۱۹۶۷ ساخته شد: «مخصوصاً در آن موقع - و فکر نمیکنم که حالا اوضاع کاملاً عوض شده باشد - نمایانند موضوعی کاملاً غیر

عادی یا مشکل بدون استفاده از «ستاره‌ها» تقریباً غیر ممکن بود. نقشه من این بود که فیلم را یکساله بسازم، و بدون استفاده از الیزابت تیلور در نقش اصلی. نمیتوانستم پول آن را آماده کنم، در این اصلاً حرفی نیست. البته ستاره بودن باین معنی نیست که آن مرد یا زن هنری‌تری بدی است، علاوه بر هنرهای باصلاح پالین‌تر از خط دیگر، در دو فیلم خیلی کم بود. فیلمبرداری «پوم» هفت هفته طول کشید و «تشریفات پنهانی» در حدود هفت تا ده هفته اینها فیلم‌های پسر خرجی بودند، البته از نظر مواد اولیه و کارگر میگویم - یعنی همان (پالین‌تر از خط)

عادی یا مشکل بدون استفاده از «ستاره‌ها» تقریباً غیر ممکن بود. نقشه من این بود که فیلم را یکساله بسازم، و بدون استفاده از الیزابت تیلور در نقش اصلی. نمیتوانستم پول آن را آماده کنم، در این اصلاً حرفی نیست. البته ستاره بودن باین معنی نیست که آن مرد یا زن هنری‌تری بدی است، علاوه بر هنرهای باصلاح پالین‌تر از خط دیگر، در دو فیلم خیلی کم بود. فیلمبرداری «پوم» هفت هفته طول کشید و «تشریفات پنهانی» در حدود هفت تا ده هفته اینها فیلم‌های پسر خرجی بودند، البته از نظر مواد اولیه و کارگر میگویم - یعنی همان (پالین‌تر از خط)

عادی یا مشکل بدون استفاده از «ستاره‌ها» تقریباً غیر ممکن بود. نقشه من این بود که فیلم را یکساله بسازم، و بدون استفاده از الیزابت تیلور در نقش اصلی. نمیتوانستم پول آن را آماده کنم، در این اصلاً حرفی نیست. البته ستاره بودن باین معنی نیست که آن مرد یا زن هنری‌تری بدی است، علاوه بر هنرهای باصلاح پالین‌تر از خط دیگر، در دو فیلم خیلی کم بود. فیلمبرداری «پوم» هفت هفته طول کشید و «تشریفات پنهانی» در حدود هفت تا ده هفته اینها فیلم‌های پسر خرجی بودند، البته از نظر مواد اولیه و کارگر میگویم - یعنی همان (پالین‌تر از خط)

عادی یا مشکل بدون استفاده از «ستاره‌ها» تقریباً غیر ممکن بود. نقشه من این بود که فیلم را یکساله بسازم، و بدون استفاده از الیزابت تیلور در نقش اصلی. نمیتوانستم پول آن را آماده کنم، در این اصلاً حرفی نیست. البته ستاره بودن باین معنی نیست که آن مرد یا زن هنری‌تری بدی است، علاوه بر هنرهای باصلاح پالین‌تر از خط دیگر، در دو فیلم خیلی کم بود. فیلمبرداری «پوم» هفت هفته طول کشید و «تشریفات پنهانی» در حدود هفت تا ده هفته اینها فیلم‌های پسر خرجی بودند، البته از نظر مواد اولیه و کارگر میگویم - یعنی همان (پالین‌تر از خط)

عادی یا مشکل بدون استفاده از «ستاره‌ها» تقریباً غیر ممکن بود. نقشه من این بود که فیلم را یکساله بسازم، و بدون استفاده از الیزابت تیلور در نقش اصلی. نمیتوانستم پول آن را آماده کنم، در این اصلاً حرفی نیست. البته ستاره بودن باین معنی نیست که آن مرد یا زن هنری‌تری بدی است، علاوه بر هنرهای باصلاح پالین‌تر از خط دیگر، در دو فیلم خیلی کم بود. فیلمبرداری «پوم» هفت هفته طول کشید و «تشریفات پنهانی» در حدود هفت تا ده هفته اینها فیلم‌های پسر خرجی بودند، البته از نظر مواد اولیه و کارگر میگویم - یعنی همان (پالین‌تر از خط)

عادی یا مشکل بدون استفاده از «ستاره‌ها» تقریباً غیر ممکن بود. نقشه من این بود که فیلم را یکساله بسازم، و بدون استفاده از الیزابت تیلور در نقش اصلی. نمیتوانستم پول آن را آماده کنم، در این اصلاً حرفی نیست. البته ستاره بودن باین معنی نیست که آن مرد یا زن هنری‌تری بدی است، علاوه بر هنرهای باصلاح پالین‌تر از خط دیگر، در دو فیلم خیلی کم بود. فیلمبرداری «پوم» هفت هفته طول کشید و «تشریفات پنهانی» در حدود هفت تا ده هفته اینها فیلم‌های پسر خرجی بودند، البته از نظر مواد اولیه و کارگر میگویم - یعنی همان (پالین‌تر از خط)

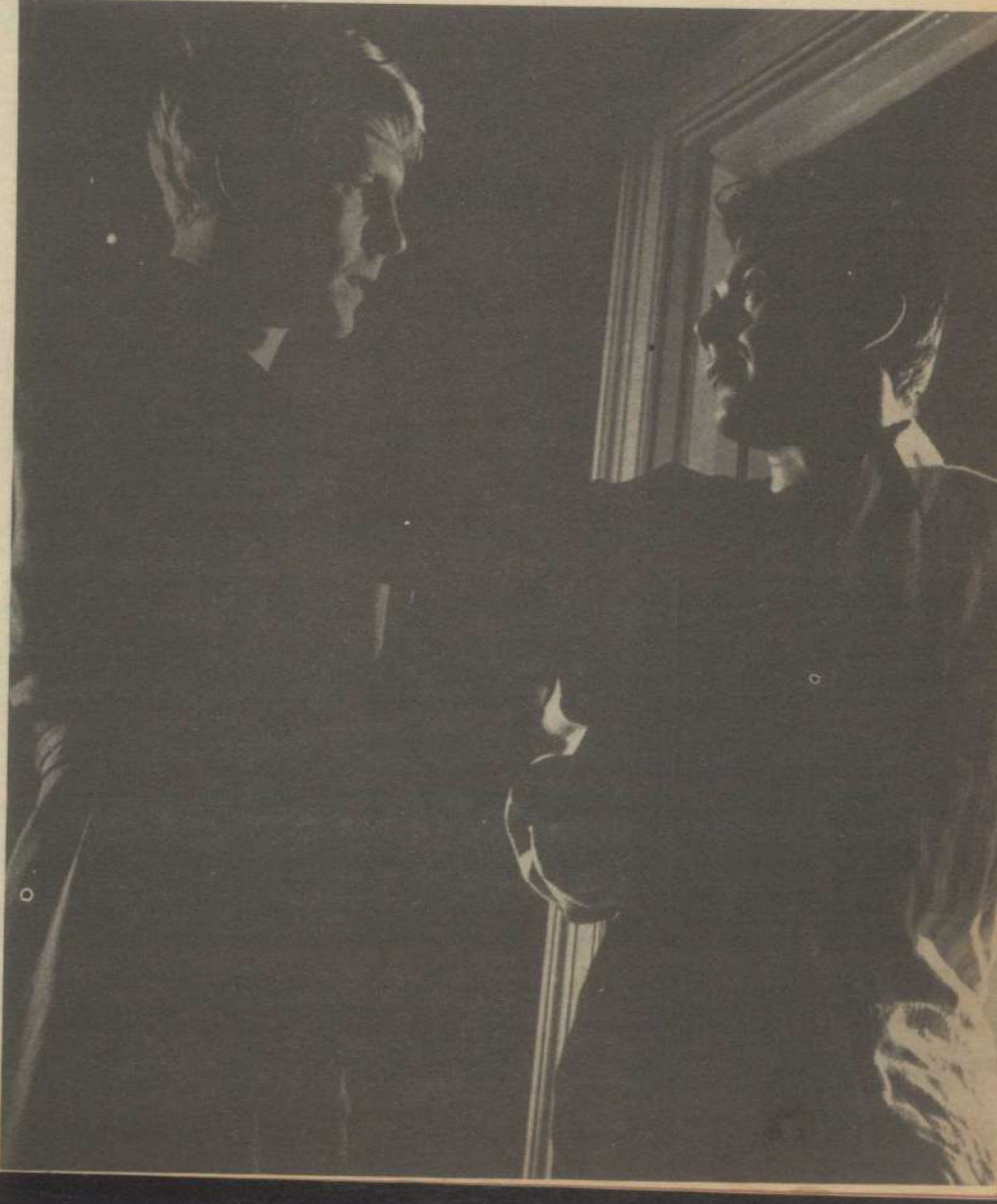
عادی یا مشکل بدون استفاده از «ستاره‌ها» تقریباً غیر ممکن بود. نقشه من این بود که فیلم را یکساله بسازم، و بدون استفاده از الیزابت تیلور در نقش اصلی. نمیتوانستم پول آن را آماده کنم، در این اصلاً حرفی نیست. البته ستاره بودن باین معنی نیست که آن مرد یا زن هنری‌تری بدی است، علاوه بر هنرهای باصلاح پالین‌تر از خط دیگر، در دو فیلم خیلی کم بود. فیلمبرداری «پوم» هفت هفته طول کشید و «تشریفات پنهانی» در حدود هفت تا ده هفته اینها فیلم‌های پسر خرجی بودند، البته از نظر مواد اولیه و کارگر میگویم - یعنی همان (پالین‌تر از خط)

عادی یا مشکل بدون استفاده از «ستاره‌ها» تقریباً غیر ممکن بود. نقشه من این بود که فیلم را یکساله بسازم، و بدون استفاده از الیزابت تیلور در نقش اصلی. نمیتوانستم پول آن را آماده کنم، در این اصلاً حرفی نیست. البته ستاره بودن باین معنی نیست که آن مرد یا زن هنری‌تری بدی است، علاوه بر هنرهای باصلاح پالین‌تر از خط دیگر، در دو فیلم خیلی کم بود. فیلمبرداری «پوم» هفت هفته طول کشید و «تشریفات پنهانی» در حدود هفت تا ده هفته اینها فیلم‌های پسر خرجی بودند، البته از نظر مواد اولیه و کارگر میگویم - یعنی همان (پالین‌تر از خط)

عادی یا مشکل بدون استفاده از «ستاره‌ها» تقریباً غیر ممکن بود. نقشه من این بود که فیلم را یکساله بسازم، و بدون استفاده از الیزابت تیلور در نقش اصلی. نمیتوانستم پول آن را آماده کنم، در این اصلاً حرفی نیست. البته ستاره بودن باین معنی نیست که آن مرد یا زن هنری‌تری بدی است، علاوه بر هنرهای باصلاح پالین‌تر از خط دیگر، در دو فیلم خیلی کم بود. فیلمبرداری «پوم» هفت هفته طول کشید و «تشریفات پنهانی» در حدود هفت تا ده هفته اینها فیلم‌های پسر خرجی بودند، البته از نظر مواد اولیه و کارگر میگویم - یعنی همان (پالین‌تر از خط)

عادی یا مشکل بدون استفاده از «ستاره‌ها» تقریباً غیر ممکن بود. نقشه من این بود که فیلم را یکساله بسازم، و بدون استفاده از الیزابت تیلور در نقش اصلی. نمیتوانستم پول آن را آماده کنم، در این اصلاً حرفی نیست. البته ستاره بودن باین معنی نیست که آن مرد یا زن هنری‌تری بدی است، علاوه بر هنرهای باصلاح پالین‌تر از خط دیگر، در دو فیلم خیلی کم بود. فیلمبرداری «پوم» هفت هفته طول کشید و «تشریفات پنهانی» در حدود هفت تا ده هفته اینها فیلم‌های پسر خرجی بودند، البته از نظر مواد اولیه و کارگر میگویم - یعنی همان (پالین‌تر از خط)

جیمز فاکس و دیرک بوگارد در مستند



معینا در میان محصولات اساسی لوزی فیلمی بوده که با بازیینی آنها، اعتباری له او در میان سینماگان سینما کسب کرده کاهن خواهد داد. در یک دوره (دورهی کورتسی، که هرلیوود را ترک گفت) جیور بود که برای ماندن و کار کردن م استار استفاده کند: از این نام در های Stranger on the Prowl محصولی با، و بیر خخته (۱۹۵۴) و بیگانه‌های می (۱۹۵۵)، که اولین فیلمهای داستانی یسی او هستند، استفاده کرد. «شورع نا از فیلمهای زیر فشار شدیدباخت. «واسطه» که بودجهی آن نصف آن شد که سال قبلش بود، و برنامه‌های کار ۴ درصد کاهش یافت، و کار فیلمبرداری غ تند مگر زمانی که هوا مناسب نبود. نشاری که در نیمه اول دهه پنجاه بین ه نمداد تا از اسم خودم استفاده کنم

ت ای بود که برای من اهمیت خاصی داشته و راستی را بخواهید باندسرگرمی بود. اول هر آدم قبیمی اطلاع داشت که ساخته من بوده، پس این یک حققی (ابلهانه است، که من یک جوریش از می میامد. اما واضح است که اسم و ن بهم زدن مهم است. این یک قسمت از سلاحهای آدم است که در میاززه از استفاده میکند. چون ساختن فیلم یعنی می از میاززه»

این «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

میکنم و چون ممکن است چیزهایی را که قبلاً برداشته شده، توی فیلم بگذارم و بعضی از او در میان سینماگان سینما کسب کرده کاهن خواهد داد. در یک دوره (دورهی کورتسی، که هرلیوود را ترک گفت) جیور بود که برای ماندن و کار کردن م استار استفاده کند: از این نام در های Stranger on the Prowl محصولی با، و بیر خخته (۱۹۵۴) و بیگانه‌های می (۱۹۵۵)، که اولین فیلمهای داستانی یسی او هستند، استفاده کرد. «شورع نا از فیلمهای زیر فشار شدیدباخت. «واسطه» که بودجهی آن نصف آن شد که سال قبلش بود، و برنامه‌های کار ۴ درصد کاهش یافت، و کار فیلمبرداری غ تند مگر زمانی که هوا مناسب نبود. نشاری که در نیمه اول دهه پنجاه بین ه نمداد تا از اسم خودم استفاده کنم

ت ای بود که برای من اهمیت خاصی داشته و راستی را بخواهید باندسرگرمی بود. اول هر آدم قبیمی اطلاع داشت که ساخته من بوده، پس این یک حققی (ابلهانه است، که من یک جوریش از می میامد. اما واضح است که اسم و ن بهم زدن مهم است. این یک قسمت از سلاحهای آدم است که در میاززه از استفاده میکند. چون ساختن فیلم یعنی می از میاززه»

این «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

م باین «میاززه» تا مدتی بعد از اتمام ادامه مینماید. «مادستی‌باز، محصول او در نظر جماعت منوالفکر، هنوز هم است که مورد توجه لوزی است: را برای «فوکس» یک تلگراف فرستادم م که چرا فیلم را دوباره پخش نمیکنند، م فکر میکند حالا میتواند نزد عامه کلی پیدا کند. پس جواب دادند که اتفاقاً م باین موضوع فکر کرده‌اند. من هم ب دامم اگر اینطوری است من از این نت استفاده میکنم و آرا دوباره تدوین

ششمین تکرار یک هفته‌ای هنری فستیوال فیلم‌های کودکان و نوجوانان

فیلم‌های برگزیده و فستیوال جنبی

فروردینماه

به عهده یکی از شخصیت‌های سینما می‌است. قبل از آن کمیته‌ای که انتخاب اعضای به عهده رئیس فستیوال است، موظف به دیدن آثار رسیده و تمین فیلم‌های درخور نمایش قرار داده شده است. این افراد با توجه به معیارهای پذیرفته شده انسانی، سیاسی، یا فرهنگی از قبول آثاری که ریشه بی‌عدالتی و نابرابری و نژادپرستی دارند خودداری می‌کنند.

گروه‌ها

اسال توجه به سناریوی فیلم‌ها هم از تفریحی یا آموزشی، برای سه گروه بیننده الف - گروه تا ۱۵ سال ب - گروه ۱۵ تا ۱۸ سال ج - همگانی بوده است. و توضیح اینست که فیلم‌های برگزیده در گروه همگانی، فیلم‌هایی هستند که بخاطر داشتن ارزش‌های انسانی و هنری می‌توانند موردتوجه هر گروه‌سنی از تماشاگران قرار بگیرند.

فیلمهای کانون

اسال نیز کانون خود دست به تهیه ۷ فیلم دیگر برای عرضه در فستیوال زده است، ۳ فیلم زنده: ۱- با اجازه از محمدرضا اصلانی ۲- قصه درخت هلو از حسن مشرف آزاد تهرانی ۳- رهائی از ناصر تقوایی و ۴ فیلم نقاشی متحرک:

۱- زمین برای بازی بابوش تهیه شده در بلژیک بوسیله نورالدین زرین کلک ۲- پسر و ساز و پرنده از فریدند متقالی ۳- آنکه خیال بافت و آنکه عمل کرد از مرضی ممیز ۴- هفت شهر از علی اکبر صادقی

۲۱ کشور

علاوه بر این ۲۱ کشور دیگر کانادا - آمریکا - اطریش - چکوسلواکی - مجارستان - رومانی - فرانسه - انگلستان - هندوستان - ایتالیا - ژاپن - روسیه - بلغارستان - سوئیس - سیلان - یونان - پرتغال - کره - هلند - آلمان - استرالیا - فیلم‌های خود را برای نمایش در فستیوال اسال ارائه دادند.

فستیوال جنبی

درضمن برگزاری این فستیوال، یک فستیوال «جنبی» نیز تشکیل میشود که در آن فیلم‌هایی که بدلیلی رد و یابه‌مهلت‌فیلم‌های شرکت‌کننده نرسیده‌اند ولی دارای ارزش سینمایی هستند، بنمایش گذاشته‌میشوند. در ۵ فستیوال‌گذشته فیلم‌ها انحصاراً در یک سینما به‌عرض تماشا گذاشته میشد ولی اسال به‌منظور تسهیل درام بازیینی کودکان یک‌زمان در چند سینمای مختلف برگزار میشود.

بطورکلی برای برگزاری فستیوال بیگنال کار مداوم احتیاج است و اسال برای تشکیل هیئت داوران بین‌المللی از گروه زیر دعوت بعمل آمد:

از آمریکا دوئفن: ایوون اندرسون و چون گانز کاکسی-آزایتالیا: لئولینی‌سانزدهی سوئیس برندهی سال قبل - از سوئد: ماریا کریپ سناریست فیلم هوگو ژوزفین برنده فستیوال سال‌گذشته - از فرانسه: روبر فاور لوبره - و از ایران هژیر داریوش.

داوران

هیئت داوران از میان هنرمندان و منتقدان و متخصصان سینما، آموزش و پرورش، و دیگر نمایندگان زندگی فرهنگی و اجتماعی انتخاب میشود و ریاست آن هر بار

«ولیکا ویسی در فیلم «مادستی‌باز»



نقد فیلم‌های هفته

از بیژن خسرو



لوسی و معجزه‌ها

منه‌ای ازیلم لوسی و معجزه‌ها

در چند مورد، جذاب‌تر می‌شوند، مثل قسمیه و سگ‌ها، و یا گربه‌های نوازنده، که می‌تواند حالت مستقلی داشته باشند.

اما شخصیت‌های اصلی - گربه‌ها، پیشخدمت، و خانم ترنوند - درگیر و دار ماجرای ساده هستند، که به‌اضافه‌ی صحنه‌ها و شخصیت‌های دیگر، برای تماشاگر خردسال، جالبند، اما در عین حال موجب تطویل فیلم شده‌اند.

گربه‌های اشرافی

* «گربه‌های اشرافی» موضوع وارث شدن حیوانات را به‌خدمت گرفته است که اما در این کار - آنچنانکه می‌توان انتظار داشت - به طنز و کنایه نرسیده است.

طنز موضوع از حد وارث شدن گربه‌ها، و گینه‌توری پیشخدمت در نمی‌گذرد، در نتیجه، موضوع به‌سادگی به‌ماجراهای حیوانات و مشکلات آنها می‌رسد، که در این ضمن، تعادلی شخصیت و صحنه‌ی فکاهی نیز به‌فیلم اضافه می‌شود.

این دستورالعملی است که در فیلم‌های بلند نقاشی‌متحرک مؤسسه‌ی والت‌دیزنی اعمال می‌شود. نگاه کنیم به «بانو و ولگرد» که نسخه‌ی اول، و بهتری از این ماجراست.

این‌بار نیز گربه‌های خانگی باخترانی رویو می‌شوند، که با کمک یک گربه‌ی ولگرد و دوستان او، مشکلات برطرف می‌شود.

در این دستوره‌ی علمی است که در فیلم‌های بلند نقاشی‌متحرک مؤسسه‌ی والت‌دیزنی اعمال می‌شود. نگاه کنیم به «بانو و ولگرد» که نسخه‌ی اول، و بهتری از این ماجراست.

چیچی

* «چیچی» یک فیلم کوتاه نقاشی‌متحرک از چکسلواکی، کامل‌ترین نمونه از موضوع برداشت جدید نقاشی متحرک را ارائه می‌دهد.

در واقع کلیه‌ی کارهای قبلی، «حسادت» و «رقابت» است، که به «خیانت» می‌رسد؛ اما با مضمونی نو و شیوا.

برای رسیدن به این نتیجه نگاه می‌کنیم به شخصیت زن در این قصه، که ظاهرآ اتفاقات چندانی به‌شوهر خود ندارد. در مراحل مختلف نزاع شوهر و رقیب، زن فقط حالت

در میان ماجراهای فرعی، صحنه‌های مربوط به دو سگ ولگرد، از بقیه موفق‌تر است، و از نظر فکاهی، صحنه‌های برخورد دو سگ با پیشخدمت، بیشترین تأثیر ممکن را دارد. می‌بینیم که صحنه‌های مربوط به سگ‌ها در طول فیلم تقسیم شده و نوعی نقلی متحرک بشمار می‌آید.

صحنه‌ی ساز و آواز گربه‌ها - با ملیت‌های مختلف! - که در اواسط فیلم پیش می‌آید، مجدداً در پایان فیلم نیز به‌کار گرفته می‌شود، و حالت پایان خوشی را دارد، که از قبل نوید آن داده شده

صحنه‌ای از نقاشی متحرک چیچی



تماشاگر را دارد؛ یک تماشاگر علاقمند، و حتی باین وسوسه که - پس از مرگ شوهر - رنگ سیاه به او می‌آید یا نه؛ به‌لاوه این پروپاقره را او نسبت به هر دو مرگ‌دار؛ پس از قلمه قلمه‌شدن دو مبارز، زن بابالیس عزرا، برای دو مرگ، دو قلمه اشک می‌افتاند - برای هر کدام، یکی - و بعد پس از آنکه آرایش صورتش تجدید می‌کند، دور می‌شود.

اما پایان فیلم که به‌صورت یک‌علامت سؤال از طرف فیلمساز باقی می‌ماند، در واقع با زردیده شدن نیمه‌ی پایین اندام زن، و قیچی موجود در رختخواب - که تمام از رویا به‌واقعیت پیوسته است - روشن می‌شود.

و در این برگردان مایخولیایی از قصه‌ی پیشینگی، شوهر همچنان فریب‌خورده و خیانت شده است.

تمام صحنه‌های این فیلم نقاشی‌متحرک، با طنز ظریفی آمیخته است، و این طنز را کارگردان، هم در خدمت قصه به‌کار می‌گیرد (مثل صحنه‌های مبارزه باشمشیر که حرکات شمشیربازی دو رقیب، بتدریج پیراهن سیاهی برای زن آماده می‌کند) و هم در خدمت فکاهی. (مثل صحنه‌ای که دو مبارز یکدیگر ایستاده‌اند، و در این موقع کاپوی که علامت روی سپهر یکی است، از سپهر خارج شده، علف علامت روی سپهر دیگری را می‌خورد، و بعد به‌سرعیت نجات دهنده‌اش می‌شود - و بعد به‌سرعت به‌سینما برمی‌گردد، تا بقیه‌ی ماجرا را ببیند.

کارگردان در سراسر فیلم خود با طنزی ظریف، قصه را بچلو می‌کشاند، و در از میان برداشتن مرزها، خود را موفق نشان می‌دهد.

وقتی مرد رنگرز، با قلم موی خود، تصویر یک در را بر روی دیوار می‌کشد، و بعد، از آن در خارج می‌شود، بازگویی قصه، در حالتی است که هرگونه عمل غیرممکنی را ممکن می‌سازد.

آنجی فیلمساز به‌خدمت خود می‌گیرد، عناصر کمک‌کننده در اجرای منظور او هستند؛ همه چیز در فیلم او زیباست: زنی که یک سگ را سورتی‌رنگ کرده است - مرد رنگرز-لوسی-سوپر شخصیت‌ها، که با براین زیبایی، حالت فکاهی نیز اضافه شده است - رنگ‌نگ نیز برای زیبایی‌بکار گرفته می‌شود، و فیلمبرداری، بیشترین تأثیرات رنگی زیبا را از تصاویر اخذ می‌کند - مثل ترکیب رنگ‌ها در اکسِر صحنه‌های فیلم، که به‌رحال، رنگ‌هایی شاد و زنده هستند.

اما فیلمساز حالت غم را نیز از همین فیلم شاد خود پدست می‌آورد. در واقع طرح اصلی دختر یتیمی که دنبال مادر خودش

گردد، آندوهار است. فیلمساز همین‌قصه در جامه‌ی یک فیلم شاد ارائه می‌کند، در یک حالت‌های غم‌نیز نیکلی از بین رود. فقط هواره در زیر یک لفافه پنهان می‌کند.

* «اوتا کوالا» کارگردان چک، در فیلم «لوسی و معجزه‌ها» به‌دنیای کودکی باز می‌گردد، و تماشاگر را نیز با خود به‌این دنیا می‌کشاند، و این بازگشت، باید گفت که حتی ناگهانی اتفاق می‌افتد، زیرا پیرحال، در تلاش‌هایی که تا بحال در این زمینه انجام گرفته، موفقیت کامل بدست نیاخته است.

اما «لوسی و معجزه‌ها» قدمی فراتر بر می‌دارد. آنچه کارگردان لس کرده، و در انجام آن کوشیده، تلفیق رؤیا و حقیقت، و از میان بردن مرز میان ایندوست، واقع با زردیده شدن نیمه‌ی پایین اندام زن، و قیچی موجود در رختخواب - که تمام از رویا به‌واقعیت پیوسته است - روشن می‌شود.

تمام صحنه‌های این فیلم نقاشی‌متحرک، با طنز ظریفی آمیخته است، و این طنز را کارگردان، هم در خدمت قصه به‌کار می‌گیرد (مثل صحنه‌های مبارزه باشمشیر که حرکات شمشیربازی دو رقیب، بتدریج پیراهن سیاهی برای زن آماده می‌کند) و هم در خدمت فکاهی. (مثل صحنه‌ای که دو مبارز یکدیگر ایستاده‌اند، و در این موقع کاپوی که علامت روی سپهر یکی است، از سپهر خارج شده، علف علامت روی سپهر دیگری را می‌خورد، و بعد به‌سرعیت نجات دهنده‌اش می‌شود - و بعد به‌سرعت به‌سینما برمی‌گردد، تا بقیه‌ی ماجرا را ببیند.

کارگردان در سراسر فیلم خود با طنزی ظریف، قصه را بچلو می‌کشاند، و در از میان برداشتن مرزها، خود را موفق نشان می‌دهد.

وقتی مرد رنگرز، با قلم موی خود، تصویر یک در را بر روی دیوار می‌کشد، و بعد، از آن در خارج می‌شود، بازگویی قصه، در حالتی است که هرگونه عمل غیرممکنی را ممکن می‌سازد.

آنجی فیلمساز به‌خدمت خود می‌گیرد، عناصر کمک‌کننده در اجرای منظور او هستند؛ همه چیز در فیلم او زیباست: زنی که یک سگ را سورتی‌رنگ کرده است - مرد رنگرز-لوسی-سوپر شخصیت‌ها، که با براین زیبایی، حالت فکاهی نیز اضافه شده است - رنگ‌نگ نیز برای زیبایی‌بکار گرفته می‌شود، و فیلمبرداری، بیشترین تأثیرات رنگی زیبا را از تصاویر اخذ می‌کند - مثل ترکیب رنگ‌ها در اکسِر صحنه‌های فیلم، که به‌رحال، رنگ‌هایی شاد و زنده هستند.

اما فیلمساز حالت غم را نیز از همین فیلم شاد خود پدست می‌آورد. در واقع طرح اصلی دختر یتیمی که دنبال مادر خودش

گردد، آندوهار است. فیلمساز همین‌قصه در جامه‌ی یک فیلم شاد ارائه می‌کند، در یک حالت‌های غم‌نیز نیکلی از بین رود. فقط هواره در زیر یک لفافه پنهان می‌کند.

* «اوتا کوالا» کارگردان چک، در فیلم «لوسی و معجزه‌ها» به‌دنیای کودکی باز می‌گردد، و تماشاگر را نیز با خود به‌این دنیا می‌کشاند، و این بازگشت، باید گفت که حتی ناگهانی اتفاق می‌افتد، زیرا پیرحال، در تلاش‌هایی که تا بحال در این زمینه انجام گرفته، موفقیت کامل بدست نیاخته است.

اما «لوسی و معجزه‌ها» قدمی فراتر بر می‌دارد. آنچه کارگردان لس کرده، و در انجام آن کوشیده، تلفیق رؤیا و حقیقت، و از میان بردن مرز میان ایندوست، واقع با زردیده شدن نیمه‌ی پایین اندام زن، و قیچی موجود در رختخواب - که تمام از رویا به‌واقعیت پیوسته است - روشن می‌شود.

تمام صحنه‌های این فیلم نقاشی‌متحرک، با طنز ظریفی آمیخته است، و این طنز را کارگردان، هم در خدمت قصه به‌کار می‌گیرد (مثل صحنه‌های مبارزه باشمشیر که حرکات شمشیربازی دو رقیب، بتدریج پیراهن سیاهی برای زن آماده می‌کند) و هم در خدمت فکاهی. (مثل صحنه‌ای که دو مبارز یکدیگر ایستاده‌اند، و در این موقع کاپوی که علامت روی سپهر یکی است، از سپهر خارج شده، علف علامت روی سپهر دیگری را می‌خورد، و بعد به‌سرعیت نجات دهنده‌اش می‌شود - و بعد به‌سرعت به‌سینما برمی‌گردد، تا بقیه‌ی ماجرا را ببیند.

حرف مردان

* فضای یک‌فیلم روسی - اما به‌صورت سالم - نخستین چیزی است که در فیلم «حرف مردان» به‌چشم می‌خورد، و پایین توضیح فوری که از حرکات و ادا و اصول های دوربین دیگر خبری نیست، و شعارها، چه در حالات، و چه در گفتار به‌حد اقل رسیده است.

«حرف مردان» قبل از هر چیز، یک‌فیلم عاطفی است. بمعنی کامل کلمه. ماجرا که در محیط مدرسه اتفاق می‌افتد، پرروی، دو پسر نوجوان متحرک می‌شود، که این دو مشکلات تقریباً مشابهی دارند، و به‌اضافه‌ی سنالی خانم معلم، که آن نیز به‌این دو موضوع نزدیک می‌شود.

در واقع هر یک از ماجرا و مشکل این سه شخصیت، حالت‌های جداگانه‌ی یک‌واقعیه که در مجموع، یکدیگر را تکمیل می‌کنند. حتی مسایلی عاطفی پس‌چوان نیز نوعی برگردان ماجرای مادر خودش، یا مادر دوست، و یا خانم معلم است.

پسر جوان، یک دختر هم‌کلاسی را بنام «ناتاشا» دوست دارد، و می‌بینیم که فیلم تصاویر درشت دستی که سعی دارد دریناه دست دیگری، اسم ناتاشا را بر روی کاغذ بنویسد، و به‌راهی موسیقی متن احساسی، آغاز می‌شود.

این کار برای پسر جوان مشکلاتی به وجود خواهد آورد... اما ناتاشا را خواهیم دید که در ظاهر دختری منطقی و احتمالاً بی‌اهتمام است، و به‌پس می‌گوید که فلان‌زمان عشق نیست.

پسر جوان، یک دختر هم‌کلاسی دیگر هست که پسر جوان را دوست می‌دارد، و پسر جوان از این‌همه بیخبر و احتمالاً نسبت به آن بی‌اهتمام است.

برگردان این ماجرا در گره اولیه‌ی فیلم است که بتدریج باز می‌شود؛ سنالی‌ی فراز مادر یا معنوتی، و رها کردن پدر، که منجر به‌تصادف میان پدر و پسر و بعد نتیجه‌گیری نهایی می‌شود.

باز، برگردان دیگر این دو موضوع، در ماجرای دوست پسر جوان وجود دارد، که پدر، آنها را ترک کرده و حالا مرد دیگری پیدا شده که می‌خواهد با مادرش ازدواج کند، اما پسر تن در نمی‌دهد. زیرا اعتقاد دارد که حاصل این عشق، فقط تعدادی بچه‌ی دیگر خواهد بود.

پسر جوان تصمیم می‌گیرد به‌دنیال مادرش برود و اوزا را برگرداند، حتی به‌این‌جهت قبلا او در نزاع با یک پسر بخاطر توهین به‌مادرش از همین فکر تعبیت کرده است. به‌همین دلیل است که از پدرش می‌رصد مگر نتواند با ضربات مشت، مرد دیگر را بجای

خود بنشانند و مادر را برگرداند - اما وقتی پسر جوان پای در راه می‌گذارد، ما پایان ماجرا را قبلا دانسته‌ایم؛ هنگامی که پسر جوان درمی‌یابد که پدر دوستش بازگشته است، و خود ناظر می‌شود که این بازگشت هیچ‌چیز را حل نمی‌کند و فقط بر مشکلات موجود خواهد افزود.

اما پسر جوان که هنوز براین‌همه واقف نیست، خود به‌دنیال مادر می‌رود، و در مواجهه با او در می‌یابد که دیگر امکان بازگشتی وجود ندارد.

کارگردان، لحن فیلم را - که گفتیم عاطفی است - در سراسر داستان خوداعمال می‌کند، و این فضای عاطفی در خدمت شخصیت اصلی داستان است که یک پسر جوان احساساتی است.

از این مرحله برمی‌گردیم به‌تکیه‌ی اصلی فیلم که به‌نوعی مسایلی جوانان است، که شدیدتر یا ضعیفتر به‌دوشن از آنان پرداخته می‌شود.

این مشکلات، مشکلات روزمره هستند، و بدیدیم که هر یک نوعی برگردان دیگری است، و در این دایره می‌مسدود، مدت زمانی، محدود است.

کارگردان در عرصه‌ی این مسایل - با استعداد از فضای عاطفی قصه - توفیق پیدا می‌کند، و از این مرحله به‌موفقیت در روابط می‌رسد. از نگاهها و لبخندها تا روابط دوپسر.

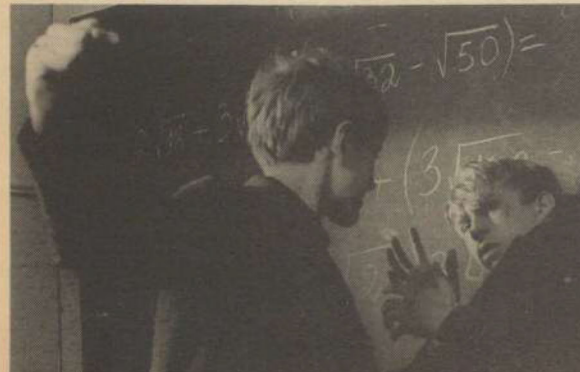
فیلم، روان سنجیده‌ای دارد، و هرچند که این دوال گاهی به‌کندی می‌انجامد، اما این کندی می‌تواند در خدمت سنگینی و فشار موضوع باشد.

داستان فیلم، با کشش کافی انجام یافته، اما جایجا تحرک موضوعی و بصری نیز در آن گنجانیده شده است.

مثل آلودگی‌هایی که در کمین این دو جوان است، که در مقابل با نوای گیتار، و گردش در کنار رودخانه، تعادل ایجاد می‌شود.

بیشترین تأثیر را کارگردان، از محتوا در خدمت شکل، در صحنه‌های آخری اخذ کرده است. هنگامی که پسر جوان، به منطقه‌ای کار مادری می‌شود... در طول این صحنه، صدای ماشین‌آلات و بارکش‌ها، بهترین حالت نمایشی صحنه را، در توجیه آشفتنگی روح پسر و تردید او، ایجاد کرده‌اند. به‌لاوه این برخورد، نقطه‌ای اوج داستان نیز بشمار می‌آید. و پس از آن در صحنه یفلنخانه - که پسر خبر مراجعتش را به‌پدر می‌دهد - آرامش و سکون کامل برقرار است، همان‌گونه پسر نیز به‌این آرامش دست یافته است.

بناشد گفت که «ایگور شاتروف» کارگردان، در فیلم خود، با استفاده از سنت‌ها و قراردادهاست که به‌موفقیتی نسبی می‌رسد. صحنه‌ای ازیلم روسی حرف مردان



منه‌ای ازیلم لوسی و معجزه‌ها

گردد، آندوهار است. فیلمساز همین‌قصه در جامه‌ی یک فیلم شاد ارائه می‌کند، در یک حالت‌های غم‌نیز نیکلی از بین رود. فقط هواره در زیر یک لفافه پنهان می‌کند.

بهترین دوست شما

* «بهترین دوست شما» یک نقاشی متحرک از خانم «دلارا رسولی» که یک‌قصه‌ی ساده‌ی کودکانه را بازگو می‌کند، در عین حال از تصاویر ساده‌ی برخوردار است با کار دیگری که از ایشان دیده‌ایم، کمبود اصلی در این دو کار، برتری گفتار پسر تصویر است، که اما در یک نقاشی متحرک، نقاشی برهر عامل دیگری باید رجحان داشته باشد. حرکات شخصیت‌ها در بسیاری لحظات کند نظر می‌رسد، و به‌لاوه در محیط حرکات معینی، محدودند. حرکات هیچ‌شکستن در شکستن جوب و الیتم شاخه‌ی خروج جا افتاده است، اما در مقابل حرکات دست پدر بزرگ، بی‌مفهوم و در خدمت گفتار نیست.

اما فیلمساز، در پرداخت نقاشی زمینه‌های تصویر - مثل شروع فیلم - دستن دارد، و در زمینه‌ی نقاشی‌های متحرک برای کودکان باتجربه‌های اخلاقی، می‌تواند صاحب استعداد باشد.

آنچه در حاشیه‌ی این بحث‌های گفتگو دارد، طرز رفتار تعدادی از تماشاگران حاضر در سینما بود که در طول فیلم، جا بجا با هو و جنب‌و‌جوار دست زدن - آنچنان که گویی از پیش قصدی در کار بود - محیط نمایش فیلم را غرض‌آلود ساخته بودند. شباهت خانم رسولی را تضمین می‌کنیم که در پایان نمایش فیلم، علیرغم این تقاضای پرری صحنه آمده، و از حضارتشکر کرد.

مسئلاً فیلم‌های یک منتیوال باید در فضاوت بینندگان قرار گیرد و بالعکس‌العمل های مختلف رویرو شود، اما این امر با پشداوری و تئانی قبلی تفاوت دارد، و بخصوص که می‌دانیم هنوز یک فیلم نقاشی متحرک که یک سر و گردن از همین فیلم بالاتر باشد، نادریم.

بعلاوه، مسئله‌ی فضاوت کردن یک فیلم، با تفاوت کردن یک شخص تفاوت بسیار دارد، که ظاهرآ در منتیوال، این دو مورد با هم مخلوط شده بود؛

صحنه‌ی مغازه‌ی اسباب‌بازی‌فروشی را بیازیم که چگونه سگ‌های غروسکی

از چهار گوشه جهان

جایزه بزرگ آکادمی فرانسه

نخستین جایزه بزرگ ادبی فرانسه که فصل اعطای جوایز را آغاز کرد جایزه بزرگ رمان آکادمی فرانسه بود که تصمصیب کتاب: «افتخار امپراتوری» نوشته: ژان دورسون (Jean d'Ormesson) شد.

روزنامه «لوموند» هنگام اعلام این خبر چنین اظهار نظر کرد:

«به آکادمی فرانسه به سبب چنین انتخابی باید تبریک گفت و این تبریک گفتن سالانه به صورت یک قاعده درآمده است. ما قیلام گفته ایم که «ژان دورسون» با کتاب «افتخار امپراتوری» بدون شک تازه ترین کار را به ما عرضه کرده است.

«آکسی» قهرمان این اثر همچنان «امپراتوری» اش وجود ندارد، اما به نوعی بیش از شخصیت‌های تاریخی که نویسنده در خلق وی آنها را مدل قرار داده است واقعی به نظر می‌رسد، زیرا او که یک امپراتور ماشینی است کلیه خصوصیات امپراتورهای گذشته را در خود گرد می‌آورد. گذشته از این، کلیه خصوصیات مربوط به حوادث عالمانه و ادبی و نیز سرنوشت بعد از مرگ آنها در او جمع شده است.

«ژان دورسون» پسر یک سفیر و برادرزاده یک عضو آکادمی است؛ در سال ۱۹۲۵ در پاریس متولد شده، در رشته فلسفه تحصیل کرده و کارمند یونسکو است. نوشتن را دوست دارد و بیش از پانزده سال است که می‌نویسد. او مطالعه راهم دوست دارد و عقایدش راهم درباره آثاری که می‌خواند بر دیگران آشکار میکند.

نقدهای او معمولاً در روزنامه هفتگی «اخبار ادبی» به چاپ می‌رسد. روزنامه «لوموند» هم نقدهای او را چاپ میکند. کتاب‌هایی که او در آغاز کار نوشته عبارتند از: عشق یک لذت است - عشقی برای هیچ - و خیال‌های دریا.

و جایزه‌های برای یک نویسنده کانادایی

جایزه فرانسه - کانادا یک جایزه ادبی است که از طرف وزارت امور فرهنگی «کبک»

به وجود آمده و قصد از آن شناساندن نویسندگان «کبک» است به مردم کتابخوان فرانسه. این جایزه اسامی به نائیم کاتان (Naim Cattan) نویسنده کتاب «حقیقی و تاقری» تعلق گرفت.

رئیس داوران این جایزه «بیر اماتول» نویسنده و شاعر فرانسوی بود و سه تن از داوران برجسته و سرشناس آن هم عبارت بودند از «آلن بوسکه»، «ایورز» و «پیس دوبوادر» ادیبان فرانسوی. اما برنده جایزه به هنگام فرا رسیدن لحظه پیروزی در ماوراء دریاها باقی مانده بود.

«نائیم کاتان» در سال ۱۹۲۸ متولد شده و پس از انجام تحصیلات خود در آلپانس جهانی اسرائیلی، دانشکده حقوق بغداد عازم پاریس شده و بالاخره در سال ۱۹۵۴ به کانادا مهاجرت کرده است. وی مدتی در دانشگاه «لوزال» تدریس میکرد و اکنون هم ناقد ادبی روزنامه «وظیفه» و رئیس اداره ادبیات «شورای هنرهای کانادا» است.

وی همچنین به عنوان خبرنگار دوتشریه با اعتبار فرانسوی یعنی پانزده روزه ادبی La Quinzaine Littéraire و «ادبیات نو» les Lettres Nouvelles در کانادا به کار اشتغال دارد.

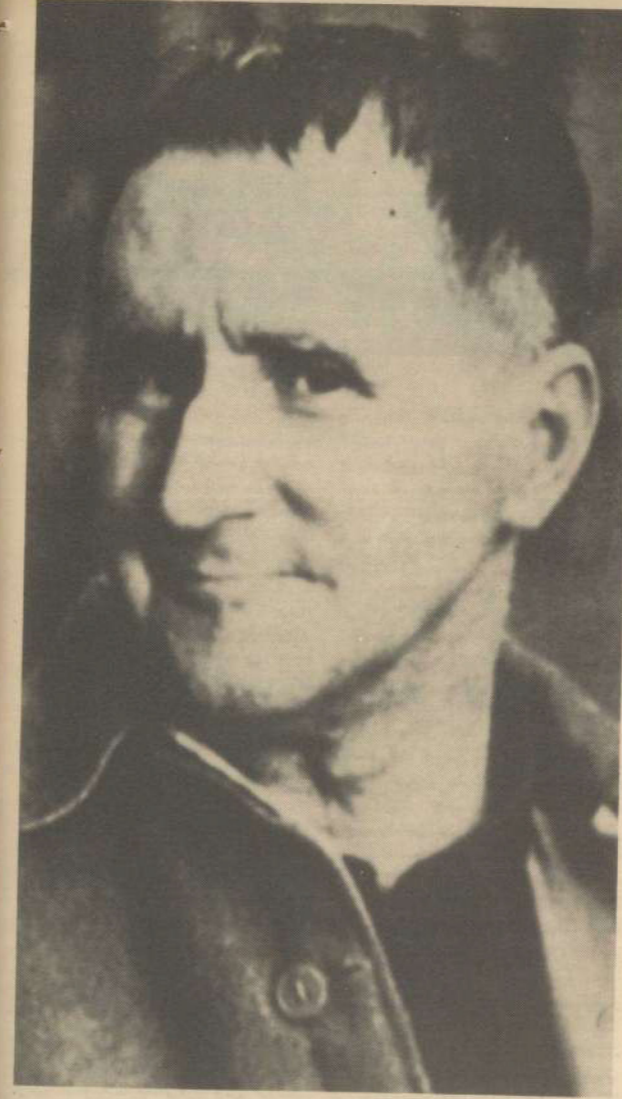
کتابی درباره برشت

برتولت برشت

انتشار نیافته این نویسنده، نکته‌های جالب و حقایق بسیاری را از بدو تولد «برشت» در سال ۱۸۹۸ تا هنگام مرگ او سال ۱۹۵۶ گرد آورده است که تاکنون بر دیگر نویسندگان و محققان آثار «برشت» مجهول و ناشناخته بوده است.

نام‌های متبادله بین برتولت برشت و خانم هلنه وایگل Helene Weigel پرده ایهام از زوایای تاریک زندگی خصوصی «برتولت برشت» برگرفته و این نویسنده را آنطور که هست معرفی میکند.

از خلال سطور این نامه‌ها چنین برمی‌آید که برشت در زندگی خصوصی و هنگام کار، مانند دیگر نویسندگان، دارای دو شخصیت متمایز بوده است؛ او عشق و زندگی و کار را با هم توأم کرده و معتقد بوده است: «انسان باید بین زندگی خصوصی و فعالیت‌های اجتماعی یک رابطه ناگسستی و پایدار بوجود آورد».



یک فیلم عشقی تازه

«فردریک روسیف F. Rossif» کارگردانی است که در گذشته فیلم‌هایی چون «مرگ در مادریده»، «دیواری در بیت المقدس»، «چرا آمریکا را ساخته است»، برای تلویزیون هم گاه به گاه آثاری چون «زندگی حیوانات» تهیه کرده و بالاخره گاه هم برنامه‌های شاعرانه‌ای چون «غزل مخلوقات» و «سلطانی در باویر» پدید آورده است.

این کارگردان، یک روز بی آنکه سرو صدایی به راه بیندازد، تصمیم گرفت همه کارهای دیگرش را کنار بگذارد و دست به تهیه اثری عشقی بزند که در آن پرندگان و قرانها و عشق بایکدیگر مخلوط شده باشند. این فیلم در این هفته در پاریس به روی پرده آمد و اسم آن هم «دور» به اندازه عشق است.

اقدام اخیر «فردریک روسیف»، که قبلاً هایش در زمینه سیاست و مسائل غیر از بوغات عاشقانه بوده، توجه روزنامه‌نگاران سوی را به خود جلب کرده است. یکی از روزنامه‌نگاران از این آقای متین که کاری فیلم «دیواری در بیت المقدس» را ته می‌برد که چرا ناگهان تصمیم گرفته داستان عاشقانه نزدیک شود؟ کارگردان سوی در پاسخ این سؤال گفته است:

«یست سال تمام من سؤال میکردم. ره اسرائیل، آمریکا، اسپانیا و مسائل ر سؤال میکردم. برنامه‌های سیاسی تهیه رند یا حیوانات را نشان میدادم. با فیلم «به اندازه عشق» من خواستم از خاطراتم، بیزهایی که دیده و احساس کرده‌ام صحبت . خواستم فیلمی درباره خوشبختی م. خواستم فیلمی بسازم برای مردمی آنها را نمی‌شناسم. مردمی که می‌خواهم با بگویم: برایتان داستانی تعریف میکنم ما را همراه خود به سرزمینی می‌برم که با آمدن به آن کمتر صورت میگیرد. بیل‌هایتان را متوقف کنید، تلویزیون- ن را خاموش کنید، از کارهایتان دست رید. داستان فیلم، داستان یک زوج است که جدائی و یک دریا. در این اثر کلیه فایده‌ها را که می‌دانم گنجانده‌ام، اما کلیه فایده‌ها را که آموخته‌ام نه. خواستم که شرم نوعی مفهومی زیبایی را در این فیلم کنم».

خبرنگاری از «روسیف» می‌رسد:

«با این فیلم خواسته‌اید بر کدام دسته تشاگران اثر بگذارید؟ «فردریک روسیف» می‌دهد.

«بر کلیه تماشاگران این فیلم. به درد می‌خورد. من خواب و خیال خودم را بیان نم و میل دارم که مردم آنرا دوست داشته اند. از طرفی، تماشاگر یعنی خود من».

وزن ایونسکو و فیلم گلدان

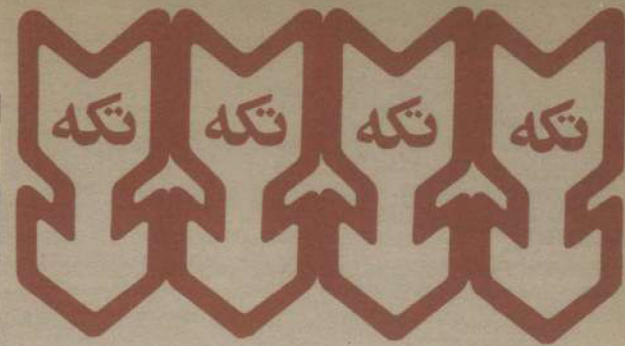
فیلم «گلدان» که بکارگردانی «فون Von. Carmen» تهیه شده پیش از برای تماشاگران فرانسوی به عرض گذاشته شود در سینما تک پاریس داده شد.

این فیلم بخصوص از آن رو جلب توجه که «اوزن ایونسکو» نویسنده رومانی- فرانسوی در آن شرکت دارد. «اوزن ایونسکو» پس از نمایش این اثر نتایج فرانسه اعلام داشت: «من خواسته یک اثر کاملاً شاد بوجود بیارم اما نشده». ایونسکو ضمناً به خبرنگار هم فیکارو اظهار داشت که فیلم او رکننده ماجرای تنزل، تجزیه، و تنهایی - مردی تنها در اتاق خود واقع در یک باقی می‌ماند و یاری آنرا ندارد که در روز تازه‌ای را آغاز کند. کوشش او برای ایجاد ارتباط با دیگران پایان ندارد و به آب و گل می‌انجامد. «ایونسکو» در فیلم گلدان نقش مردی ولبانی را خیلی طبیعی ایفا میکند و در ره میتوان گفت که او یادآور «میشال ن» و «چارلز لاتون» است. وقتی فرستاده



اوزن ایونسکو

فیلم «گلدان» که بکارگردانی «فون Von. Carmen» تهیه شده پیش از برای تماشاگران فرانسوی به عرض گذاشته شود در سینما تک پاریس داده شد. این فیلم بخصوص از آن رو جلب توجه که «اوزن ایونسکو» نویسنده رومانی- فرانسوی در آن شرکت دارد. «اوزن ایونسکو» پس از نمایش این اثر نتایج فرانسه اعلام داشت: «من خواسته یک اثر کاملاً شاد بوجود بیارم اما نشده». ایونسکو ضمناً به خبرنگار هم فیکارو اظهار داشت که فیلم او رکننده ماجرای تنزل، تجزیه، و تنهایی - مردی تنها در اتاق خود واقع در یک باقی می‌ماند و یاری آنرا ندارد که در روز تازه‌ای را آغاز کند. کوشش او برای ایجاد ارتباط با دیگران پایان ندارد و به آب و گل می‌انجامد. «ایونسکو» در فیلم گلدان نقش مردی ولبانی را خیلی طبیعی ایفا میکند و در ره میتوان گفت که او یادآور «میشال ن» و «چارلز لاتون» است. وقتی فرستاده



راهها به میبکده ختم می شود

آلمانی و آجو تا به آنجا بین خانه خود و آجویازی آلمانی ها آجو سازند و آجویور. نه کسی می تواند آجویی مثل آنها بسازد و نه کسی قناد را آسان کرده و برای است به فراوانی وسولت آنها آجو بنوشد. وقصیه و نقل و بسته بندی و غیره. تشخیص آجو هم تحویل این ارادت دیرینه بین لوله ای بطول ۳۰۰ متر می گیرد.



روزهای اندوه برای «الا»

نژاد خویش نوشیده است. کسرت را ناتمام گذاشت و پیوسته شکوه سر می دهد. حتی اگر که گذاری، و هنوز هم مشغول است. تیرانه ای شاد بر لب آورد. و اینک اندوهی محسوس چند چشم پزشک برجسته هم بوجود آورده صدای الا فرانسوی هم قرار دارند سایه های سنگین افکنده امیدوارند مانع از کوری است. چشمانش می او بشوند. در این تصویر رود که فروغ خود را از دست بدهد. الا مشغول شیرین دارد. لحن این صدا غم آلود است، گویی از سرچشمه رنجهای عمیق مرض دچار شد و ناگزیر می کند.



یک بار دیگر، با احساس

چارلز اسپنسر چاپلین، یا چارلی چاپلین، یا آن طور که دنیا مدهایش می کند چارلی، یک بار دیگر و این بار در ۸۲ سالگی، فرصتی پیش آورد تا دنیا از او سخن بگوید. پیرمرد که با خست یک بانکدار، فیلمهای قدیمی را در گاو صندوق نگهداری می کند، رضایت داد که یک دوره از آن فیلمهای افسانه ای - که خاطراتش همچون یاد نخستین شیرینی هایی که در کودکی خورده ایم و در ذائقه ذهنمان باقی است - نظیر عصر جدید، جویندگان طلا، چارلی سریاز، زندگی سگی، زائر، و غیره در پاریس نمایش داده شود. چاپلین از ۱۹۵۲، یعنی از زمانی که از آمریکا اخراج شد، تاکنون در هتل «ساووی» لندن زندگی می کند. آن روز که به لندن می آمد، لندنیهای همشهریهای سابقش فریاد می کردند «دوباره خوش آمدی چارلی!». تنهاکسی فرستی پیش آورد تا دنیا از او سخن بگوید. پیرمرد که با خست یک بانکدار، فیلمهای قدیمی را در گاو صندوق نگهداری می کند، رضایت داد که یک دوره از آن فیلمهای افسانه ای - که خاطراتش همچون یاد نخستین شیرینی هایی که در کودکی خورده ایم و در ذائقه ذهنمان باقی است - نظیر عصر جدید، جویندگان طلا، چارلی سریاز، زندگی سگی، زائر، و غیره در پاریس نمایش داده شود. چاپلین از ۱۹۵۲، یعنی از زمانی که از آمریکا اخراج شد، تاکنون در هتل «ساووی» لندن زندگی می کند. آن روز که به لندن می آمد، لندنیهای همشهریهای سابقش فریاد می کردند «دوباره خوش آمدی چارلی!». تنهاکسی فرستی پیش آورد تا دنیا از او سخن بگوید. پیرمرد که با خست یک بانکدار، فیلمهای قدیمی را در گاو صندوق نگهداری می کند، رضایت داد که یک دوره از آن فیلمهای افسانه ای - که خاطراتش همچون یاد نخستین شیرینی هایی که در کودکی خورده ایم و در ذائقه ذهنمان باقی است - نظیر عصر جدید، جویندگان طلا، چارلی سریاز، زندگی سگی، زائر، و غیره در پاریس نمایش داده شود.

حسن ختام

اورسولا آندرس فرشته اورسولا، که به تازگی فیلم خود را برای زمستانی سرد آماده کرده است. البته زمستانی که حوزه عمل و تأثیرش بالاتر از اوست. در دسترس هر خالنی باشد. چون از شش نوع پوست مختلف به شش رنگ دوخته شده و در آن تریکو هم به کار رفته است. طرح این پولور، «شومبر» است.



شیراز قمر

محصول خالص چین اول بهاره آسام هندوستان

شیراز قمر ممتاز ترین جای بهاره هندوستان است که این محصول فقط در منطقه آسام هندوستان در فصل بهار بدست می آید و حتی در خود هندوستان باسانی در دسترس مردم نیست. ما اطمینان داریم تمام کسانی که طبع مشکل پسندشان را تا کنون هیچ نوع جای اقناع نکرده است شیراز قمر را بعنوان بهترین جای خارجی تحسین خواهند نمود.

محصول ممتاز بهاره هندوستان ۴۰۰ گرم خالص ۱۴۲ ریال	مخلوط ممتاز ایران و هندوستان ۵۰۰ گرم خالص ۱۵۵ ریال	محصول ممتاز بهاره ایران ۵۰۰ گرم خالص ۱۱۵ ریال
محصول ممتاز هندوستان صدگرم خالص ۵۵ ریال	مخلوط ممتاز چای ایران و هندوستان صدگرم خالص ۴۸ ریال	محصول ممتاز ایران صدگرم خالص ۱۷ ریال





گفتگو از این دو عروسک نیست

بحث از «عروس» آسفانهاست

همه جا صحبت از «هُما» ست

«هُما» باشاهبال بلند پرواز خود، پلی مطمئن میان آسیا و اروپاست.

با «هُما» پرواز کنید

هامبورگ - فرانکفورت - پاریس - لندن - ژنو - رم - استانبول
دهران - دوها - دوبی - کراچی - بمبئی - کابل - بغداد - ابوظبی - کویت



هواپیمایی ملی ایران - هما

